

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَهْدِي لِلّٰتِي هِيَ أَقْوَمُ...﴾

«این قرآن افراد بشر را به بهترین راه هدایت می‌کند...»

قرآن برای همه

تألیف:

آیت الله العظمی علامه
سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۱	فهرست مطالب
۵	پیشگفتار
۹	مقدمه
۱۳	۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا
۱۵	۲- کسانی از صحابه که بنام و نشان حافظ قرآن بودند
۱۷	۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا
۱۹	۴- به نوشتن قرآن أهمیت می دادند
۲۱	۵- نویسندهایی که قرآن خود را به رسول خدا عرضه کردند
۲۳	۶- عثمان به رأی اکثریت قرائت مشهور را انتخاب کرد
۲۷	۷- عثمان کار واجبی را به تأیید علی انجام داد
۳۳	۸- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول
۳۵	۹- ترتیب قرآن فعلى زیر نظر رسول
۴۳	۱۰- قرآن از نظر علی و ائمه
۴۹	۱۱- قرآن حجت کافیه و معجزه باقیه و امام است
۵۳	۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است
	۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است

۵۵.....	هر گمراهی از بی اطلاعی از قرآن است
۵۷.....	۱۴- سنت رسول خدا ^{علیه السلام} مبین مجملات قرآن است
۶۵.....	۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است
۷۵	۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد
۸۱.....	۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده
۸۴.....	اوله دیگر بر نفی تحریف لفظی
۸۹	۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کردند
۱۰۳.....	۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟
۱۰۹.....	۲۰- متشابهات، قابل درک و فهم است
۱۱۳.....	۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است
۱۱۴.....	و اما روایات رسول اکرم ^{علیه السلام} و امام ^{علیه السلام}
۱۲۱.....	۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد
۱۲۵.....	۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمد؟!
۱۲۶	مضاررات تقلید و زیان‌های آن
۱۲۶.....	اول- پیروی ظن و گمان
۱۲۷.....	دوم- پیروی رأی اشخاص
۱۲۸.....	سوم- ضرر سوم ماندن در جهل و کفر است
۱۲۹.....	چهارم- انحطاط فکری
۱۲۹.....	پنجم- عدم تمیز حق از باطل
۱۳۱	ششم- پستی و اضمحلال
۱۳۲.....	ضرر هفتم و هشتم تقلید- عدم احساس مسئولیت
۱۳۳.....	ضرر نهم- تقلید در اصول دین
۱۳۳.....	ضرر دهم- دکان دینی
۱۳۴	ضرر یازدهم- ایجاد اختلاف

حق صدور حکم منحصر به خدا است.....	۱۳۵
تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است	۱۳۷
اخبار متواتره در ذم تقلید.....	۱۳۹
آیا تقلید مدرکی دارد؟.....	۱۴۱
۲۴- بی خبری از قرآن ضررهاي مادی و معنوی دارد	۱۵۱
۲۵- جهات إعجاز قرآن و كيفيت آن	۱۶۵
معجزه بر سه قسم است.....	۱۶۶
۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد.....	۱۶۹
امتیاز قرآن از سایر معجزات	۱۷۹
اشکال و جواب آن.....	۱۷۰
۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است.....	۱۷۳
وجه اول: هدایت	۱۷۳
قرآن دانش جدید و راه نوی آورد.....	۱۷۵
لغت هرکس نماینده افکار اوست	۱۷۶
قرآن سرچشممه علوم می باشد	۱۷۷
خصائص قرآن و امتیاز آن.....	۱۷۸
یکی از امتیازات قرآن.....	۱۷۸
وجه دوم: فصاحت و بلاغت	۱۷۹
در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است	۱۷۹
وجه سوم: جذابیت و نفوذ قرآن است.....	۱۸۵
وجه چهارم: معجزات علمی قرآن	۱۸۸
وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن	۱۸۸
وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن	۱۸۹
وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن.....	۱۹۰
گزیدههایی از تفسیر تابش	۱۹۷
۱- شفاعت.....	۱۹۷

قرآن برای همه

۲۰۶	و أما شفاعة از نظر عقل:
۲۰۶	۲- أولو الأمر
۲۱۲	۳- كرامت.....
۲۱۵	اصحاب كهف.....
۲۱۷	بحث تحقیقی.....

پیشگفتار

به نام او که زینت زبانها و یادگار جانها نام او...

به نام او که آسایش دلها و آرایش کارها نام او...

به نام او که روح روحها و مفتاح فتوحها نام او...

به نام او که فرمانها روان و حالها بر نظام از نام او...

بس قفلها که به این نام از دلها برداشت، بس رقم‌های محبت که به این نام در سینه‌ها نگاشته، بس بیگانگان که به وی آشنا گشته، بس غافلان که به وی هشیار شده، بس مشتاقان که

به این نام دوست را یافته...

هم یاد است و هم یادگار، به نازش می‌دار تا وقت دیدار...

گل را اثر روی تو گلپوش کند جان را سخن خوب تو مدهوش کند

آتش که شراب وصل تو نوش کند از لطف تو سوختن فراموش کند!

در هر سخنی از سخنان گهر بار رسول اکرم ﷺ معجزاتی و دنیابی از معانی نهفته است که از پشت کوه‌های سر بغلک کشیده زمان یکی یکی طلوع می‌کنند. از آنجلمه است؛ آن سخن گرانبهایی که در حقیقت نشان فخری است برای ایرانیان؛ بدان افتخار می‌ورزند و آن را تاج سر خود می‌دانند! آن روزی که پیام آور آسمان به سلمان فارسی؛ پیک هدایت سرزمین فارس، و معجزه و شهادت راستینی که ایران زمین با او مهر «صدقت یا رسول الله» بر دعوت توحید و یکتاپرستی زدن، خیره شده فرمودند:

«لو كان هذا الدين بالثريا لبلغه رجال من هؤلاء».

اگر این دین در آسمانها می‌بود، مردانی از سرزمین فارس آن را در می‌یافتنند...

حقا! چه راست گفتاری ای رسول پاک هدایت... سلام و درود خدا بر تو بادا به عدد دانه‌های باران و قطره‌های اقیانوس‌ها تا به روز قیامت، به بی‌نهایت‌ها بار...

سرزمین فارس از ابتدای طلوع خورشید هدایت بر آن همیشه چون ستاره‌ای تابان در آسمان دعوت و علم اسلامی تجلی کرده است. و بر فطرت زمین گه گذاری مورد تاخت و تاز بدععتها

قرآن برای همه

و گمراهی‌ها نیز بوده، ولی همیشه پرچم توحید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ» یگانه پرچمی بوده که سقف این سرزمین را زینت می‌بخشیده... و تنها سه قرن است که پرچم توحید با آمدن موج تکفیری و خون آشام صفویت سرنگون گشته است!.

اما باید که صدق کلام رسالت همواره تجلی گرا باشد... و چنین است... در بین این گرد بادهای هولناک بدعت و گمراهی همیشه مهراهای تابانی از لعل و یاقوت و زمرد درخشیده‌اند...

حضرت آیت الله العظمی ابو الفضل برقعی یکی از این ستاره‌های تابان آسمان تاریک این سرزمین است. ایشان سال‌های متمامی عمر خویش را در گمراهی و بدعت‌های جامعه بسر بردنده... ولی چون روحی پویا و قلبی شیدای حقیقت داشتند سلمان گونه در پی حقیقت از کتابی به کتابی و از شهری به دیاری و از آیه‌ای به حدیثی پریدند، تا در نهایت شاهین وار بر فراز قله توحید جای گرفتند...

سختی‌ها و مرارت‌هایی که این امام موحد ایران زمین معاصر در راستای حق‌گویی و حقیقت‌جویی تحمل کرده‌اند داستان‌ها دارد که این کوتاه سخن میدان آن نیست..

ایشان چون از شراب حقیقت توحید مدهوش شدند در راستای اصلاح هم کیشان خویش قلم بدست جهادی بزرگ را آغاز نمودند که بر اثر آن موجی از خداپرستی و اصلاح را در جامعه شرک آلود ایران و تشیع شاهدیم.

شاهکار علمی ایشان تفسیر تابش است که در آن امام توحید ابراهیم وار سعی نموده واقعیت دین را با سخنان قرآن و کلام پاک یزدان به مسلمانان بفهماند.

تفسیر تابش به مردم می‌گوید که کتاب الهی برای همگان آمده است. و برای همگان قابل فهم و درک و هضم است. این تفسیر سدهای ساختگی بین قرآن و ملت را درهم می‌شکند، و ترس و واهمه‌ای که مردم از قرآن کتاب پروردگارشان دارند را به یکباره از بین می‌برد.

این کتاب «قرآن برای همه» در حقیقت مقدمه‌ای است که آن جناب بر تفسیر تابش قلم زده‌اند که ما دیدیم چاپ و نشر آن بصورت یک کتاب در عین حالی که بسیار مفید واقع می‌شود، خواننده را خواه ناخواه شیدای تفسیر تابش می‌کند.

لازم به تذکر است که برخی از مباحث علمی را از تفسیر تابش انتخاب نموده در ذیل این کتاب آورده‌ایم تا قیمت علمی تفسیر این امام برای عاشقان علم و دانش نمایان‌تر گردد.

با این امید که خواننده محترم پس از خواندن این گنجینه، آن را به سایر دوستان و آشنایان خویش معرفی کند، دست به ترتیب و بازنگری این کتاب ارزشمند زده‌ایم. شاید که ما نیز از جمله آن مردانی باشیم که در زیر چتر سخن‌گهر بار و معجزه آسای رسول هدایت جایی دارند.

«الله أرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه، وأرنا الباطل باطل وارزقنا اجتنابه».

«بار الها! زیبایی حقیقت را به ما بنمایان و ما را در راستای پیروی آن یاری ده. وزشتی باطل را بر ما آشکار ساز، و ما را از آن دوری ده!».

اللهی آمين!

مقدمه

الحمد لله الذي هدانا بكتابه وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله.

پروردگارا تو را شکر و سپاس گذاریم، فقط هدایت تو را هدایت می‌دانیم و چنانچه خود فرموده‌ای: ﴿إِنَّ هُدَىَ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾، ما نیز به این نعمت اقرار و اذعان داریم و کتاب تو را ﴿هُدَىٰ لِلَّٰهَٰسِ﴾ می‌دانیم، و به امر تو که فرموده‌ای: ﴿كِتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكُمْ مُّبَرَّكٌ لَّيَدَّبَرُواْ أَيْتَهُمْ وَلِيَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾، در کتابت تدبیر کرده و آن را مبارک و با برکت و خیر می‌دانیم، و طبق ﴿لَيَتَذَكَّرُ﴾ بتذکرات کتابت فکر خود را بکار می‌اندازیم، تا از صاحبان اندیشه و خرد محسوب شویم، و قفل جهالت و سفاهتی که بواسطه عدم تدبیر در کتابت برای دیگران فراهم آمده بدليل آیه:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].

می‌شکنیم و ما قرآن تو را شفاء و نور و رحمت و برهان هدایت و کمت و پند و موعظة روشن می‌دانیم و به آیه:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الإسراء: ۸۲].

و آیه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ [النساء: ۱۷۴].

و آیه:

﴿هَذَا بَصَرِيرٌ لِلَّٰهَٰسِ وَهُدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [الجاثية: ۲۰].

ایمان داریم و چنانچه فرموده‌ای:

﴿أَوَ لَمْ يَكُفِّهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْكِتَبَ﴾ [العنکبوت: ۵۱].

و فرموده‌ای:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْكِتَبَ تَبَيَّنَتْ لِكُلِّ شَعْرٍ﴾ [النحل: ۸۹].

قرآن برای همه

«آن را برای راهنمائی أمور دینی کافی و جامع می‌دانیم».

و صلوات و سلام بر پیروان کتاب تو حضرت محمد ﷺ و یاران و اهل بیت و اتباع او که راهیافتگان راه هدایت می‌باشند.

و بعد؛ چون اکثر اهل زمان ما که نام مسلمانی برخود گذاشته‌اند از کتاب دینی و آسمانی خود بی‌خبرند و لذا بعقائد متفرقه باطله و ذلت نفاق و تفرقه گرفتار شده و برای تمیز بین حق و باطل بمیزانی چنگ نزده‌اند، و هرکس بدنبال هر عالم نمانی رفته و بواسطه دین تقلیدی تحقیقات دینی را جائز نمی‌شمرد، و در صدد تحقیق نمی‌باشد. و اگر گاهی به فکر تحقیق افتاده معیاری که حق را از ناحق جدا سازند ندارند، و می‌توان گفت در امر دین حیران و سرگردانند و راهنمایان دلسوز خیرخواه بیداری که از میزان و معیار دین آگاه باشند ندارند، و غالباً دنیا طلبانی بنام دین برگردان ایشان سوار بوده‌اند. و عالم و جاہل توجهی که شاید و باید بکتاب إلهی ندارند و آن را مهجور و متروک نموده و بهره شایسته از آن نبرده‌اند، و حتی در حوزه‌های علمی دینی تدریس آن جزء برنامه نیست، در صورتیکه خدا و رسول و سایر پیشوایان اسلام تماماً قرآن را میزان حق و باطل و رهنمای سعادت و برای همه آن را امام و حجّت، و پیشوای خود و سایرین دانسته و برای تصفیه حقایق دین از خرافات: قرآن را معروفی کرده‌اند. متأسفانه علل فراوانی باعث شده که مردم را از این واقعیات دور و بی‌خبر داشته‌اند، و از راهنمائی قرآن در امور دین و دنیا بی‌اطلاعند. و بهمین جهت است که در سوره فرقان آیه ۳۰ ذکر شده که رسول خدا ﷺ روز قیامت در پیشگاه عدل إلهی از قوم و از أمت در عوض شفاعت شکایت می‌کند، در سوره فرقان

فرموده:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي أَنْجَذُوا هَذَا الْقُرْءَانَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰].

«رسول خدا گوید پروردگارا قوم من این قرآن را متروک نمودند».

یکی از علل بی‌خبری مردم از حقائق قرآنی همانا کسانیند که از بیداری مردم بتوسط قرآن وحشت دارند، و برای حفظ خرافات خود مردم را از فهم قرآن دور داشته‌اند. همان گویندگانی که گاهی خود را مبلغ قرآن می‌دانند، در صورتیکه باقرار خود قرآن را قابل فهم نمی‌دانند، و می‌گویند: باید امام بباید و آن را بیان کند. کسی نیست به آنان بگوید: پس چرا رسول خدا ﷺ و یازده امام بیان نکرند؟! و اگر بیان کردند پس قابل فهم شده چرا می‌گوئید نمی‌فهمیم؟ خدایتعالی بامت یهود که به دروغ مدعی پیروی کتاب تورات بودند و بگفتار آن اعتنا نداشتند در سوره جمعه آیه ۵ فرموده:

﴿مَثُلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثُلُ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثُلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا إِيمَانِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّلَمِينَ ﴾ [الجمعة: ۵].

«آنانکه مدعی حمل توراتند سپس حامل آن نشده‌اند بمانند خری باشند که بار آن کتاب باشد، بد است مثُل آنانکه به آیات إلهی تکذیب کرده‌اند، و خدا این قوم ستمنگر را هدایت نمی‌کند».

در این آیه خدا ایشان را خر و ستمنگر و محروم از هدایت خوانده. در این صورت؛ بکسانیکه مدعی حمل قرآن و از آن بی خبرند چه باید گفت؟ و آیا باید ایشان را ستمنگر و دور از هدایت و بی‌سعادت دانست؟

به حال ما برای وظیفه دینی و وجودانی بر آن شدیم که مردم را بیدار و به راهنمائی قرآن ایشان را هشیار سازیم، و با قلم ساده و روان با دلیل و برهان بمردم خود اعلان نمائیم که این ذلت و بیچارگی و سرگردانی شما بواسطه بی‌اطلاعی و عدم تدبیر در آیات قرآن است و لذا باشاره و مشورت دوستان بنوشتند کتاب (تابشی از قرآن) پرداختیم. و امید اجر از پروردگار جهان و نازل‌کننده قرآن داریم. شاید جوانان روشن دل حق جو بوسیله آن راهنمائی شده و بدین وسیله هریک خود پرچمدار هدایت دیگران شوند. و در اینجا برخی از مقدمات لازمه که دانستن آن بر هر مسلمانی واجب می‌باشد را ذکر می‌کنیم:

۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا ﷺ

دلائل بسیاری موجود است بر اینکه قرآن معمولی در بین مسلمین، همان قرآنی است که به رسول خدا ﷺ نازل شده، و خود آن حضرت مدون آن بود، و در حضور او و بدستور او جمع‌آوری و تنظیم و تدوین شده و بعد به صورت فعلی درآمده، و اصحاب گرامیش در زیر نظر او بهمین ترتیب درآورده‌اند، و آن جناب تصویب نموده و برای امت خود گذاشته:

دلیل اول: احادیث و روایات بسیاری رسیده که هرچه نازل می‌شد به اصحاب خود قرائت می‌نمود و می‌فرمود: بنویسید و از حفظ کنید. و بسیاری از این روایات در کتاب «الاتفاق» سیوطی و کتاب «تاریخ القرآن» زنجانی ص ۳۵ و تفسیر «جمع‌البیان» و «صحیح بخاری» و «تفسیر البیان» خوئی و سایر کتب آمده. از آن جمله روایت کردہ‌اند از عبدالله بن مسعود که گفت: من هفتاد و چند سوره از دهان مبارک رسول خدا ﷺ فرا گرفتم. و نیز روایت کردہ‌اند که ابن مسعود گفت: رسول خدا ﷺ در غاری بود که سوره المرسلات بر او نازل شد و من از او فراگرفتم. و نیز روایت کردہ‌اند از ابو عییده وابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه از عمر بن عامر انصاری که گفت عمر بن خطاب قرائت کرد:

﴿وَالسَّيِّقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ أَتَبْعَوْهُمْ يٰاحْسَنِ﴾ [التوبه: ۱۰۰]

و کلمه «الأنصار» را برفع خواند و بدون «واو» قبل از کلمه «الذین»، زید بن ثابت گفت: «والذین» با «واو» است، عمر گفت بروید ابی بن کعب را بیاورید، چون آبی آمد عمر از او سؤال کرد که؛ الذین با «واو» است یا خیر؟ ابی گفت: بلی رسول خدا ﷺ آن را با «واو» برای من قرائت کرد وقتیکه تو مشغول فروش گندم بودی. عمر قبول کرد. و باز عامه و خاصه نوشته‌اند و روایت کردہ‌اند که ابی بن کعب گفت رسول خدا ﷺ بمن فرمود خدا مرا امر کرده که قرآن را بر تو قرائت نمایم و بتو یاد دهم، ابی گفت آیا خدای تعالی مرا نام برد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: بلی پروردگار جهان تو را یاد نموده. ابی از شوق چشم‌هایش پر از اشک شد.

قرآن برای همه

و باز روایت کرده‌اند که عمر گفت: رسول خدا ﷺ سوره‌هائی از قرآن به من آموخت. و من شنیدم که هشام بن حکیم سورهٔ فرقان را می‌خواند در زمان رسول خدا ﷺ. من گوش دادم دیدم آن طوریکه او قرائت می‌کند رسول خدا ﷺ به من نیاموخته. صبر کردم تا نمازش تمام شد، رداء او را گرفتم و گفتم: چه کس چنین قرائت را بتواآموخته؟ گفت رسول خدا ﷺ. گفتم: دروغ می‌گوئی، چون رسول خدا ﷺ این سوره را به من آموخته نه این چنین که تو می‌خوانی، پس با او به خدمت رسول خدا ﷺ رفتم، من عرض کردم: یا رسول الله این سورهٔ فرقان را به لهجه‌ای می‌خواند که بمن نیاموخته‌ای؟ حضرت فرمود: او را رها کن و به هشام فرمود: بخوان. پس او همانطوریکه من از او شنیده بودم قرائت کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: صحیح می‌خواند این چنین نازل شده! پس از هشام من قرائت کردم، حضرت فرمود: قرائت تو نیز صحیح است، قرآنی که نازل شده هر طور و هر لهجه که برای شما آسان است بخوانید. و باز روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ برای تشویق اصحاب خود به حفظ قرآن فرمود: «فلیؤمکم أقرئکم». یعنی در نمازها هر کس به قرائت قرآن و حفظ آن بهتر وارد است برای شما امامت کند. و باز روایت مشهور آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «أبی أقرئکم». و نیز عامه و خاصه روایت کرده‌اند که آیه ۱۲ سوره الحاقة:

﴿وَتَعِيهَا أَدُّ وَاعِيَةً﴾ [الحقة: ۱۲]

نازل شد در مدح کسانی که چون قرآن نازل می‌شد آن را از حفظ می‌کردند. از این قبیل اخبار متواتر است که دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ قرآن را به بزرگ و کوچک اصحاب خود یاد می‌داده و همت می‌گماشته که از حفظ کنند و اصحاب او چون عرب فصیح بودند و لطافت معانی قرآن را درک می‌کردند و لذا با شوق و شغف زیادی به حفظ آن می‌کوشیدند و آیات قرآن در مذاق ایشان بسیار شیرین و دلنشیں بود. و باز عده زیادی نوشته‌اند که اصحاب رسول خدا ﷺ آیه‌ای را که فرا می‌گرفتند مکرر می‌آمدند نزد رسول خدا ﷺ می‌خوانندند تا در حافظه ایشان بماند، و عرض می‌کردند: یا رسول الله آن طوریکه نازل شده آیا من حفظ کرده‌ام یا خیر؟ تا اینکه رسول خدا ﷺ می‌فرمود: بله، و حفظ ایشان را تقریر می‌نمود. اصحاب رسول خدا ﷺ چنان بودند که حضرت علیؓ در زمان خلافت خود در خطبه ۱۲۱ یادی از ایشان نمود و بر فقدان ایشان تأسف می‌خورد و آرزوی ملاقات ایشان را داشت و می‌فرمود: «أین

۱- قرآن و تواتر آن از رسول خدا

۱۱

القوم الذين دعوا إلى الإسلام فقبلوه وقرأوا القرآن فأحكموه». يعني؛ «كجایند آن عده‌ای که به اسلام دعوت شده و آن را پذیرفتند و قرآن را قرائت نموده و محکم کردند».

بسیاری از مورخین و محدثین روایت کرده‌اند از خارجه بن زید از پدر خود که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد در حالیکه من هفده سوره قرائت کرده و از حفظ داشتم و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواندم، حضرت را خوشآمد و فرمود: ای زید نوشتن یهود را یاد بگیر زیرا من از یهود بر این قرآن، این نیستم. زید گفت: من نوشتن یهود را در نصف ماه به خوبی یاد گرفتم. و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را عادت چنین بود که چون قرآن را یاد می‌گرفتند، به دیگران تعلیم می‌نمودند، به اولاد خود و به کسانیکه وقت نزول حاضر نبودند از اهل مدینه و مکه و اطراف آن و به همه قرائت می‌کردند، پس یک روز و یا دو روز از نزول سوره‌ای نمی‌گذشت مگر اینکه اشخاص بسیاری آن را در سینه‌های خود حفظ کرده بودند و می‌آمدند نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرائت می‌کردند و به أمر او می‌خوانندند و ختم می‌کردند. «آمدی» که یکی از بزرگان علماء می‌باشد و - هم دیگران - نقل کرده‌اند که قرآن‌هایی که در دست اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود بر آن حضرت عرضه و قرائت شده بود و آخرین قرآن‌هایی که بر آن حضرت عرضه شد قرآن عثمان بود، و نماز را طبق قرآن عثمان می‌خوانندند. تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود. و نیز از عبیده سلمانی که از ثقات اصحاب امیر المؤمنین علی صلی الله علیه و آله و سلم است روایت کرده‌اند که گفته: قرآنی را که امروزه مردم قرائت می‌کنند همان قرآنی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه شد در سالیکه آن حضرت وفات نمود. و نیز روایت کرده‌اند از زید بن ثابت که گفت: در آخرین مرتبه ایکه قرآن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه شد من حضور داشتم و در حضور آن حضرت استتساخ شد. و خود زید گوید: من برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآنی نوشتم و بر آن حضرت قرائت کردم و مردم طبق همان قرائت، قرائت می‌کردند تا آنکه حضرت وفات نمود. و لذا این زید مورد اعتماد خلفاء و سایر مردم بود و حتی برای عثمان چنانچه خواهد آمد، یک مرتبه دیگر به تصویب امیر المؤمنین علی صلی الله علیه و آله و سلم قرآنی نوشت، و چندین قرآن دیگر طبق همان نوشت. و باز روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمانیکه مکه بود جماعتی را به سوی مدینه فرستاد تا به اهل مدینه قرآن بیاموزند. از جمله کسانی و جوانانی که فرستاد مصعب بن عمیر و عمار و بلال و ابن ام مکتوم بود، و پس از هجرت بسوی مدینه چون مکه را فتح کرد معاذ بن جبل را در مکه گذاشت برای اینکه قرآن به مردم یاد دهد، و هرکس به سوی مدینه هجرت می‌کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به

یکی از حافظین قرآن می‌سپرد که به او قرآن تعلیم دهد. مختصر اینکه شهر مدینه مانند دانشگاهی شده بود که مرد و زن و کوچک و بزرگ آن در شب و روز به قرائت قرآن و یا تعلیم و یا تعلم و یا کتابت آن مشغول بودند، یکی می‌گفت دیگری می‌نوشت. و درس دیگر و حدیث دیگر و علم دیگر نبود جز قرآن تا اینکه صدها و هزارها حافظ قرآن و قاری قرآن بوجود آمد. و در این دانشگاه شاگرد مکتبی مانند أمیرالمؤمنین علی^{الله عليه السلام} بود که افتخار داشت به شاگردی مکتب قرآن. و حتی آن حضرت قرآن را امام خود می‌دانست چنانچه بنام «قرآن از نظر علی^{الله عليه السلام}» خواهد آمد. کار به جائی رسید که برای جهاد سپاهیانی تشکیل می‌شد که تمام افراد آن سپاه حافظان و قاریان قرآن بودند و سپاهی که بنام کتبیه القراء بود از تمام سپاهیان کاری تر و شجاع‌تر بود و «کتبیه القراء» که پرچم آن «کتبیه القراء» بود بر سایر سپاهیان افتخار و مزیت داشت. یکی از غزوات چنانکه تمام مورخین نوشتند غزوه بتر معونه است که غزوه کوچکی بود هفتاد نفر از قراء و حافظان قرأت که اصحاب رسول^{صلی الله علیه و آله و سلم} بودند و در آن سال قاریان کمتر بودند در آن غزوه شهید شدند. و لذا رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} بسیار متأثر شد، در حالی که غزوه بتر معونه در سال چهارم هجرت بود و در آن سال قاریان و حافظان قرآن کمتر بودند، در این سال که چنین باشد باید فهمید سال‌های بعد که اسلام منتشر شده و مسلمین یک به صد برابر زیاد شده‌اند چگونه بود، خصوصاً اهل حجاز که آنجا هوای خشک و گرمی دارد و حافظه اهالی آن بسیار خوبست که بخوانند و یا بشنیدن یک مرتبه اکثراً هر چیز را حفظ می‌کردند، و خدا خواسته بود که کتاب او محفوظ بماند و از کم و زیاد مصون باشد ولذا آن را در میان مردمی قوى حافظه نازل فرمود.

۲- کسانی از صحابه که بنام و نشان حافظ قرآن بودند

در کتب فریقین نوشته‌اند یکی از کسانیکه در زمان رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم قرآن را حفظ کرده بود ابوبکر بود. و از جمله کسانیکه نام ایشان مخصوصاً برده شده که تمام قرآن را حفظ داشته‌اند، از مهاجرین اصحاب رسول؛ حضرت امیر علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آله و سلم و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و ابن مسعود و حذیفه بن یمان و سالم و ابوهریره و عبیدالله ابن السائب و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن عمرو بن عاص و عثمان بن عفان و عایشه و حفصه و ام سلمه و مصعب بن عمیر و عمدار و بلال و ابن ام مکتوم.

و اما از انصار نیز کسانی را به خصوصه نام برده‌اند از جمله: عباده بن الصامت و معاذ مکنی به أبي حلیمه و مجمع بن جاریه و فضاله بن عبید و مسلمه من مخلد. و اما کسانیکه نام ایشان ذکر نشده و حافظ قرآن بوده‌اند چه بسیار بوده و بسیاری از افراد که حافظ قرآن بودند اما نه تمام آن و پس از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم آن را کامل نمودند از آن جمله: تمیم‌داری و عقبه بن عامر را نوشته‌اند و هزاران نفر از اصحاب بودند که بعضی از سوره‌های قرآن را حفظ داشته و در نمازها قرائت می‌کردند. و از جمله کسانی که تمام قرآن را حفظ داشته و مورخین و محدثین از او نام برده‌اند زنی بود بنام ام ورقه بنت عبدالله بن الحارث که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم مکرر به زیارت او می‌رفته و او را شهیده می‌خواندند، او تمام قرآن را جمع کرده بود. رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو امامت کن برای خانواده‌ات. و چنانچه مورخین نوشته‌اند آن قدر حافظ قرآن زیاد شد که سپاهیان مرتب می‌شد از صفحه‌های مجاهدین قراء که در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب هفت‌صد نفر قاری قرآن شهید شد، وعده زیادی در جنگ قادسیه، شهید شدند. و پی‌درپی کتیبه‌هائی که مرکب از قاریان قرآن بود به طرف آذربایجان و ایران و شامات و ارمنیه و سایر بلاد در حرکت بودند و همان قرآن بود که ایشان را به اوج عزّت و عظمت و پیروزی دنیا و آخرت رسانید.

۳- کتابت قرآن در حضور رسول خدا

برای رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} نویسنده‌گانی بود که کتابت قرآن می‌نمودند. ابوعبدالله زنجانی در ص ۴۲ «تاریخ القرآن» و سیوطی در کتاب «الاتقان» ص ۵۷ تا ص ۷۳ و جمع دیگری نوشته‌اند که نویسنده‌گان وحی ۴۳ نفر بودند که از طرف رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} مأمور به نوشتن قرآن بودند. از جمله کسانی را که نام برده‌اند: علی بن أبي طالب^{صلی الله علیه و آله و سلم} و عثمان بن عفان و ابوبکر و عمر و ابوسفیان و معاویه بن ابی سفیان و یزید بن ابی سفیان و سعید بن عاص و دو فرزندش: ابان بن سعید و خالد بن سعید و زید بن ثابت و زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقار و عامر بن فهیره و عبدالله بن رواحه و عبدالله بن سعید بن ابی السرح و ابی بن کعب و عبدالله بن الارقم و ثابت بن قیس و حنظله بن الربيع و شرحبیل بن حسنة و علاء الحضرمی و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و معیقب ابن ابی فاطمه الدوسی و حذیفه بن یمان و حویطب بن عبدالعزیز العامری، و از جمله آنان که بیشتر ملازم رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} بودند و کتابت می‌کردند یکی زید بن ثابت و دیگری علی بن ابی طالب^{صلی الله علیه و آله و سلم} بود. البته بعداً کاتبان و قاریان و حافظان قرآن در میان اصحاب و تابعین به قدری زیاد شدند که مساجد اسلامی شب و روز پر بود از متعلم و معلم و استاد و شاگرد و نویسنده و گوینده قرآن و مانند ربع بن خشیم چهارصد شاگرد قاری قرآن داشت چنانکه اکثر مورخین و محدثین نوشته‌اند.

۴- به نوشتن قرآن اهمیت می‌دادند

از تاریخ و روایات معلوم می‌شود که رسول خدا^{علیه السلام} و اصحاب او و همچنین تابعین بعدی به نوشتن قرآن اهمیت بسیار و فوق العاده می‌دادند و هر وقت آیه و یا سوره‌ای نازل می‌شد، فوری می‌نوشتند چنانکه در خبر آمده که چون ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَعْدُونَ﴾ نازل شد، رسول خدا^{علیه السلام} فرمود به زید بن ثابت بگویند بباید و کاغذ و دوات بیاورد، پس به او فرمود بنویس. رسول خدا^{علیه السلام} و اصحاب او از اول بعثت در این کار سعی داشتند چنانکه در اخبار آمده که عمر بن خطاب در اواخر بعثت رسول خدا^{علیه السلام} چون شنید خواهرش مسلمان شده به حالت غضب به خانه او وارد شد، دید گوشاهی از خانه صفحه‌ایست و در آن از آیات قرآن سوره حديد نوشته شده، و صفحه دیگری دید که در آن سوره طه نوشته شده. معلوم می‌شود در این کار جدیت داشتند. و حتی کاتبان وحی و قاریان به این کار افتخار می‌کردند. هر کس کاغذ داشت در کاغذ و هر کس نداشت در کتف گوسفند و یا پوست آهو و یا برگ و یا سنگ صاف می‌نوشت. از آیه ۷ سوره انعام:

﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسْوُه بِأَيْدِيهِمْ﴾ [الأنعام: ۷].

معلوم می‌شود کاغذ در دسترس ایشان بوده، چون قرطاس به معنی کاغذ است و همچنین از آیه ۹۱ همان سوره که فرموده: ﴿تَجْعَلُونَهُ وَقَرَاطِيسَ تُبَدُّونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا﴾. به هر حال آنقدر به کتابت و حفظ قرآن اهمیت می‌دادند تا آنجا که آقای خوئی در ص ۱۶۹ «تفسیر البیان» می‌نویسد که؛ زنان مسلمه مهریه خود را تعلیم و تعلم سوره قرآن قرار می‌دادند. و معلمین صدر اسلام مواذب بودند که قرآن‌های خود را مطابق قرآنی که به رسول خدا^{علیه السلام} عرضه شده بود بنویسند، پس اگر قرآن عرضه شده در کلمه‌ای تاء مستطیل داشت آنها مواذب می‌کردند که مستطیل نوشته شود و اگر تاء مدور بود مواذب می‌رددند مدور نوشته شود. و مثلاً اگر بعد از واو جمع هر جا الف بود همه الف می‌گذاشتند. و بعد از واو مفرد الف نمی‌گذاشتند مگر جایی که قرآن اصحاب اولیه، الف داشته باشد، آنجا را مواذب بودند که الف داشته باشد. چنان سعی و کوشش در ضبط کمیت و کیفیت آن داشتند که در هیچ کتابی چنین مواذب

نشده. چون حق تعالی و عده فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِئُنَا الَّذِكْرَ وَإِنَّا لَهُوَ لَحَفِظُونَ﴾ او خواست که چنین مواطبی از قرآن بعمل آید، ناگفته نماند چه بسیار عوام و نفهمند بعضی از گویندگان مذهبی که می‌گویند این قرآن‌ها اهمیت ندارد، زیرا کاغذ و مرکب است و قرآن حقیقی خود رسول و یا خود امام است. اینان ندانسته‌اند که خود رسول خدا^{علیه السلام} تابع همین قرآن‌های کاغذی بود که روی کاغذ نوشته بودند، خدا به او فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾

[الأعراف: ۱۷۰].

و خود رسول باید به همین قرآن ایمان آورد تا مصدقایؤمنون بالكتاب باشد. و كتاب الله عبارتست از همین قرآن‌ها که روی کاغذها نوشته شده. همین گوینده که توهین به قرآن می‌کند و می‌گوید کاغذ و مرکب است برود در دادگستری حضور دادستان و بگوید این كتاب قانون را دور بیندازید، زیرا کاغذ و مرکب است او را زنجیری و زندانی خواهند کرد، و به او می‌فهمانند که هر قانونی در کاغذ و صفحات کتاب است، نه در جای دیگر. حال بینید چه قدر ندانست آن گوینده دشمن على^{الله} که مدعی دوستی اوست و می‌گوید در جنگ صقین چون معاویه قرآن‌ها را سرنیزه کرده، على^{الله} فرمود: نعوذ بالله این قرآن‌ها کاغذ و مرکب است! دروغ به این بزرگی را به آن امام نسبت می‌دهند، در حالیکه تمام مورخین نوشته‌اند حتی در نهج البلاغه موجود است که آن امام^{الله} فرمود ما سزاوارتریم که بدعوت به قرآن لیک بگوئیم و اجابت کنیم. و تمام فقهاء و آئمه^{الله} فرموده‌اند که هرکس به همین قرآن‌های معمول در کاغذ و مرکب توهین کند، کافر و مرتد است و در هیچ تاریخی ذکر نشده که آن حضرت چنین توهین کرده باشد، بلکه حضرت فرمود: «نحن أحق بمتابعة القرآن» و ما از این دعوت به قرآن سرپیچ نیستیم. على^{الله} چنین می‌گوید، ولی مدعیان دوستی او که دشمن اسلام و قرآن‌اند چنان نسبت‌ها باو بسته‌اند. و ما آن حضرت را از این تهمت‌ها پاک خواهیم کرد. در ذیل عنوان «قرآن از نظر على^{الله}».

۵- نویسنده‌گانی که قرآن خود را به رسول خدا عرضه کردند

بسیاری از موّرخین و محدثین از آن جمله ابو عبیده در کتاب «القراءات» و ابو عبد الله زنجانی در «تاریخ القرآن» و مجلسی در ص ۷۷، ج ۹۲ «بحار» جدید و سیوطی در کتاب «اتفاقان» و محمد بن اسحق در «فهرست» خود و بخاری در صحیح خود نوشتند که در زمان رسول خدا عرضه کردند بعضی از اصحاب او قرآن را در حضور او جمع کرده و به آن حضرت عرضه می‌داشتند، از آن جمله علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن عبید بن النعمان و ابوالدرداء و معاذ بن جبل و ابو زید ثابت بن زید و ابی بن کعب و عبید بن معاویه و زید بن ثابت.

بخاری در یک جا روایت کرده از قتاده که گفت سؤال کردم از انس بن مالک خادم رسول خدا عرضه کردند که در زمان پیغمبر چه کسی جمع کرد قرآن را؟ او چهار نفر را نام برد که همه از انصار بودند:

- ۱- ابی بن کعب.
- ۲- معاذ بن جبل.
- ۳- زید بن ثابت.
- ۴- ابو زید.

و در جای دیگر نقل کرده که یکی از جمع‌کنندگان قرآن در زمان رسول خدا عرضه کردند ابوالدرداء بود و در کتاب «اتفاقان» سیوطی روایت کرده که جامعین قرآن عده‌ای بودند و پنج نفر را نام بردند: معاذ و عبادة بن الصامت و ابی بن کعب و ابوالدرداء و ابو ایوب انصاری. و جای دیگر یکی از جمع‌کنندگان قرآن را در زمان رسول خدا عرضه کردند عثمان شمرده و دیگر تمیم داری را نام بردند. بیهقی و ابی داود و شعبی شش نفر را نام بردند و اضافه بر کسانی که ذکر شد مجتمع بن جاریه را شمرده. و خوارزمی در کتاب مناقب خود روایت کرده و دو نفر را نام بردند که زمان رسول خدا عرضه کردند: علی بن ابی طالب علیه السلام و ابی بن کعب.

به هر حال از مجموع اخبار و روایات مسلم می‌شود که عده‌ای در زمان رسول خدا عرضه کردند و جمع‌کننده قرآن بودند در حضور رسول خدا عرضه کردند و حضور هزاران نفر اصحاب او. و همان قرآن‌ها بتوسط رونویس پتدریج زیاد شد که در خانه هریک از مسلمین چه اصحاب

قرآن برای همه

رسول ﷺ و چه تابعین، یک قرآن یا بیشتر موجود بوده، تا بجائیکه یک نفری مانند ریبع بن خثیم چهار صد نفر شاگرد قاری قرآن داشت، و او بود که از طرف حضرت أمیر المؤمنین مأمور سرحد قزوین شد. و آن قدر نسخه‌های قرآن در عصر صحابه و تابعین زیاد شده بود که در دسترس تمام مسلمین بود و بهمین صورت نسخه‌ها رو به ازدیاد بود، و مسلمین از پدران خویش گرفتند و به فرزندان خود رسانیدند و نشر شده و تمام مسلمین سابقین و لاحقین را ویان و ناقلان و کاتبان این قرآن بوده‌اند، از زمان ما تا زمان رسول خدا ﷺ بتواتر رسیده، و هیچ کتابی این چنین تواتری بخود ندیده. متأسفانه مسلمین که باید تواتر قرآن را بدانند و متوجه باشند که قرآن سند دین و مدرک رسالت پیغمبر و سند شریعت ایشان است، در عین بی‌خبری مانده و متوجه نشده‌اند تا جائیکه بعضی از ایشان خیال کرده‌اند این قرآن نوشته‌یکی از اصحاب و راوی آن عثمان می‌باشد، غافل از آنکه عثمان مردم را به قرائت واحد دعوت کرد، آن هم قرآنی که بین اصحاب رسول مشهور بود و به رسول خدا ﷺ عرضه شده بود، و این عمل مورد موردن قبول اصحاب رسول ﷺ با تأیید علی بن ابی طالب ﷺ بود نه اینکه عثمان قرآن خود را که مدقون کرده بزور بر سایرین تحمیل کرده باشد! خیر چنین نبوده، چون پس از رسول خدا ﷺ در کیفیت قرائت بسیاری از کلمات قرآن اختلاف بود مثلاً یکی «مالک یوم الدین» و دیگری «ملک یوم الدین» می‌خواند یکی «یطهرن» به تخفف و دیگری «یطهرن» به تشدید طاء قرائت می‌نمود. خلیفه سوم که آنروز زمامدار مسلمین بود اصحاب رسول خدا ﷺ را خواست برای رفع اختلاف چنانکه ذیلاً بیان می‌شود:

۶- عثمان به رأی اکثریت قرائت مشهور را انتخاب کرد

آقای خوئی در کتاب «البيان» ص ۱۷۱ و ابوعبدالله زنجانی در «تاریخ القرآن» ص ۶۵ و سیوطی در «اتقان» و صاحب کتاب فهرست در «الفهرست» و بخاری در صحیح خود و هم دیگران نوشته‌اند که پس از رسول خدا^{علیه السلام} اختلاف قرائت در بعضی از کلمات قرآن آن هم در صدر اسلام زیاد موجب تشتت و نفاق بود تا زمان عثمان این اختلاف شدت پیدا کرد، بعضی از مسلمین مآل‌اندیش به فکر رفع اختلاف افتادند، کار به جائی رسید که معلمین قرآن با شاگردان خود به نزاع و مشاجره پرداختند و قراء و حافظان قرآن در شام و یمن و عراق و آذربایجان و ارمنستان پراکنده شدند و بواسطه مجاورت عرب با عجم و اختلاط لغات، این اختلاف زیادتر می‌شد به طوریکه باعث تأثیر یک نفر مسلمان فهمیده می‌شد. در این هنگام حذیفه بن یمان که یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا^{علیه السلام} بود از استمرار این اختلاف احساس خطر کرد و او با اهل شام در فتح ارمنیه و آذربایجان شرکت کرده بود و اختلاف و جدال قراء را دیده بود، چون وارد بر عثمان شد عاقبت سوء اختلاف قراء را اعلام و اظهار وحشت کرد، و فریاد زد ای خلیفه رسول، أمت اسلامی را دریاب، پیش از آنکه مانند یهود و نصاری در کتاب آسمانی خود اختلاف کنند. لذا عثمان فرستاد نزد حفصه و قرآنیکه نزد او بود خواست، سپس دوازده نفر از مهاجر و انصار را که اکثرشان جوان و با سواد بودند خواست از آن جمله بود: زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبد الرحمن بن حارث. و پس از آن أمر کرد که قرآن را چند نسخه موافق یکدیگر استنساخ کنند و دستور داد اگر در کیفیت نوشتن یک کلمه اختلاف کردید آن طوریکه در زبان قریش معمول است بنویسید زیرا قرآن به زبان ایشان نازل شده، و خود عثمان نیز نظارت می‌کرد و سایر اصحاب رسول خدا^{علیه السلام} را نیز خواست و گفت آنچه نوشته می‌شود نظارت کنید و آن قرائتی که محل اتفاق و مشهور بین اصحاب و محقق باشد که همان «ما انزل اللہ» می‌باشد درج کنید. تا اینکه چهار نسخه قرآن موافق یکدیگر در حضور اصحاب رسول عرضه داشتند، و طبق همان قرائتی که به رسول خدا^{علیه السلام} عرضه شده بود تهیه کردند. و سپس یک نسخه به بصره و یکی به کوفه و یکی به شام فرستادند و یکی را در مدینه گذاشتند و مقرر شد که هر کس در هر شهری قرائت و استنساخ می‌کند، باید مطابق همان نسخ باشد که

دیگر اختلافی بین مسلمین نباید. در «تاریخ القرآن» زنجانی می‌نویسد نسخه‌ایکه به شام فرستادند تا قرن هشتم هجری در مسجد دمشق باقی بود و بعداً به لیننکراد و سپس به جای دیگر نقل شد.

٧- عثمان کار واجبی را به تأیید علی^{العلیه السلام} انجام داد

چنانکه در «تاریخ القرآن» زنجانی ص ٦٨ مسطور شده و ابن طاووس در کتاب «سعدالسعود» و سیوطی در «الاتقان» و شهرستانی در مقدمه تفسیر خود نوشته‌اند: عثمان برای امیرالمؤمنین علی^{العلیه السلام} و به تأیید او و به اشاره او قرآن‌ها را جمع و نسخه‌های متحده‌ای مانند یکدیگر نمود. کتب مذکوره روایت کرده‌اند از سوید بن علقمه که گفت شنیدم علی بن ابیطالب^{العلیه السلام} در خطابه و خطبه خود می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِلَهُكُمْ إِلَهُكُمْ وَالْغُلُوْ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَقُولُكُمْ حَرَّاقُ الْمَصَاحِفِ فَوَاللهِ مَا حَرَّقَهَا إِلَّا مِنْ مَلَأَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ^{العلیه السلام}، جمعنا و قال: ما تقولون في هذه القراءة التي اختلف الناس فيها: يلقى الرجل الرجل فيقول قرائتي خير من قرائتك وهذا يجُرُّ إلى الكفر. فقلنا: ما الرأي؟ قال: أريد أن أجمع الناس على مصحف واحد فإنكم إن اختلفتم اليوم كان من بعديكم أشد اختلافا. فقلنا: نعم ما رأيت. فأرسل إلى زيد بن ثابت و سعيد بن العاص وقال: يكتب أحدكم ويملئ الآخر، فلم يختلفا في شيء إلا في حرف واحد في سورة البقرة فقال أحدهما «التابوت» وقال الآخر «التابوة» و اختار قراءة زيد بن ثابت لأنها كتب الوحي». يعني: «فرمود ای مردم خدا را ملاحظه کنید و از خدا بترسید و از زیاده روی در امر عثمان و بدگوئی به او خودداری کنید و از گفتن سوزاننده مصاحف به او خودداری نمائید، زیرا به خدا قسم عثمان این کار را نکرد مگر پس از اشاره گروهی از اصحاب رسول خدا^{العلیه السلام}. عثمان ما را جمع کرد و بما گفت چه می‌گوئید در این قرائت که مردم در آن اختلاف کرده‌اند، این مرد آن مرد را ملاقات می‌کند و می‌گوید قرائت من بهتر از قرائت تو است و این کار منجر به کفر می‌شود؟ پس ما گفته‌یم رأی خود را بگو. گفت می‌خواهم مردم را جمع کنم و متحدد نمایم بر مصحف واحد و قرائت واحد، زیرا گر شما امروز (که صدر اسلام است) اختلاف کنید، پس از شما اختلاف شدیدتر خواهد شد؟ ما گفته‌یم این رأی خوبی است، همین کار را بکن. پس عثمان فرستاد و زید بن ثابت و سعيد بن العاص را حاضر کرد و گفت یکی از شما بنویسد و دیگری بخواند. پس این دو نفر اختلافی نکردند در کتابت قرآن مگر در یک حرف که در سوره بقره آیه ٢٤٨ می‌باشد، پس یکی از ایشان گفت «تابوت» بتاء مستطیل و دیگری گفت «تابوه» بتاء

قرآن برای همه

مستدیر. و قرائت زید بن ثابت انتخاب شد زیرا کاتب وحی بود نزد رسول خدا^{علیه السلام} (و بتاء مستطیل نوشته شد)».

بنابر آنچه ذکر شد قرآنی که فعلاً در دسترس هشتصد میلیون مسلمین است همان قرآن رسول خدا^{علیه السلام} و اصحاب او است و قرآنی است که به نظارت امیرالمؤمنین علی^{الله علیه السلام} و تصویب و تأیید او تهیّه شده و آن حضرت در خطب نهج البلاغه همین قرآن معمول را حجّت بر خلق و امام همه دانسته و أمر باتفاق و اتباع از آن نموده، چنانکه خواهد آمد. و اگر کم و یا زیاده شده بود بر آن حضرت واجب بود در زمان خلافت خود آن را تصحیح و یا لاقل گوشزد کند زیرا این کار از هر کاری واجب‌تر و موجب حفظ سند شریعت و میزان حق و باطل بود. اضافه بر اینکه آن حضرت اشکالی نکرده در زمان خلافتش، بلکه در حضور مستمعین خود همین قرآن را واجب الاتّباع و کافی دانسته و فرموده در اختلافات دینی باید به آن رجوع کنند، چنانچه کلمات او در فصل دهم خواهد آمد. بنابراین برای احدي از مسلمین عذری پذیرفته نخواهد بود در ترک تمسّک به قرآن. و این حجّت باقیه و معجزه متواتره موجود مانده بدون نقص و تحریف. آقای خوئی در ص ۱۷۰ کتاب «البيان» می‌نویسد. نسبت‌دادن جمع قرآن را به خلفاء امر موهومی است که مخالف کتاب خدا و سنت رسول خدا^{علیه السلام} و اجماع امت و مخالف عقل می‌باشد، اگر بگوئیم جمع کننده قرآن ابوبکر بوده در ایام خلافتش، چنین بوده که ابوبکر همان قرآن مشهور بین اصحاب را برای خود رونویسی کرده و تدوین نموده. و شکی نیست که عثمان نیز قرآن را جمع و مدقّن نموده زمان خلافتش، أما نه بمعنای اینکه آیات و سور آن را بسلیقه خود جمع کرده باشد، خیر، بلکه باین معنی که مسلمین را جمع نموده بر یک قرائت مشهور متواتر بین اصحاب و از تشتّت و تفرقه در قرائت جلوگیری کرده، و مسلمین را از اختلافات در قرائت بازداشت. و گفتار آقای خوئی را جمعی از بزرگان دیگر نیز نوشته‌اند.

حارث محاسبی گفته: مشهور بین مردم این است که قرآن را عثمان جمع نموده، ولی چنین نیست، و این شهرت اصلی و مدرکی ندارد فقط عثمان مردم را بر قرائت به طریق واحد وادر کرد و آنهم باشاره و اختیار مهاجرین و انصار. آقای خوئی می‌نویسد: عثمان مردم را وادر کرد به قرائت واحده همان قرائتی که متعارف بین مسلمین بود و از رسول خدا^{علیه السلام} گرفته بودند و این کار عثمان کار خوبی بود و خدمتی بود که احدي از مسلمین بر او انتقاد نکرد. أما انتقادی که بر او داشتند این بود که چرا ولایات را به بستگان و فامیل خود سپرده و بیت‌المال را حیف و میل می‌کنند. و چرا بعضی از قرآن‌های مخالف قرائت مشهور را از بین برداشت. و در ص ۱۷۳

٧- عثمان کار واجبی را به تأیید علی^{الله} انجام داد

۲۵

می نویسد: اگر قرآنی برخلاف قرآن معمولی طبق روایات آحاد نزد امیر المؤمنین^{الله} بوده، دلیل بر این نمی شود که آن قرآن کمتر و یا زیادتر از این قرآن معمولی بوده، بلکه در آن چیزی از تأویل و مورد نزول و یا شرح مراد بوده، و ممکن است در مورد نزول نام بعضی از منافقین بوده که انتشار آن را مصلحت ندانسته، ولذا علی^{الله} آن را از جامعه برکتدار داشته. باضافه روش رسول خدا^{الله} و حسن اخلاق او منافات داشت با اینکه اسماء منافقین را در کتاب خدا یعنی در ذیل آن ذکر کند. و سنت خدا نیز بر این جاری نشده که اسرار و نفاق بندگان را فاش کند و مسلمین را وادر کند که به یکدیگر فحش و سبّ و لعن کنند و بجان هم بیفتند، پس اگر اسماء منافقین در قرآن علی^{الله} بوده در متن آن قرآن نبوده بلکه بعنوان توضیح بوده، و دانستن آن هم بر کسی لازم نبوده است.

۸- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول ﷺ

از تواریخ و روایات مسلم می‌شود که در زمان رسول خدا ﷺ قرآن جمع و مدون شده بشکل کتابی، اضافه بر دلائلی که ذکر شد دلائل دیگری نیز در اینجا می‌باشد:

دلیل اول: خبر متواتریکه فرق مسلمین از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمُ الْثَقْلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْقَيْ» و یا «كِتَابَ اللَّهِ وَسُنْتِي». یعنی من دو چیز گران را در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و هو «الثقل الْأَكْبَرُ» که آن بزرگتر است، بنابراین رسول خدا ﷺ کتابی داشته و موجود بوده که در دسترس و میان أمت گذاشته، و چنین استفاده می‌شود که قرآن به شکل کتابی بوده مدون، نه اینکه آیات متفرقه‌ای در احجار و برگ‌ها و سنگ‌ها و پوست‌ها باشد. و دیگر اینکه متعدد بوده، که در دسترس همه باشد و إلا اگر یک قرآن باشد، آنهم تحت نظر وصی خود در میان صندوقی مغلق بگذارد صدق تارک فیکم نمی‌کند.

دلیل دوم: آیات خود قرآن که مکرر اطلاق کتاب بر قرآن شده و اگر بشکل کتاب مدون نبود اطلاق کتاب بر او صحیح نبود، مثلاً در آیه ۱۱۹ سوره آل عمران فرموده:

﴿وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۹].

که این صریح است تمام قرآن مجموع و مدون بوده بشکل کتابی که خدا ایمان به تمام آن را خواسته. و در سوره بقره آیه ۲ فرموده:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [البقرة: ۲].

و در آیه ۷ آل عمران فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ إِآيَتٌ مُّحَكَّمٌتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَآخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ [آل عمران: ۷].

«آن خدا خدائی است که نازل کرده بر تو این کتاب را که قسمتی از آن آیات محکمات است و آن ام الکتاب و اصل کتاب است، و قسمت دیگر از آن متشابه است». آنچنین سخنی در جائی گفت می‌شود که کتاب مدون مجموعی باشد دارای دو قسمت، سپس

و چنین بگوید قسمتی از آن چنین و قسمت دیگر چنانست. و مانند آنکه در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَبَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹].

که به کتاب مدون معینی گفته می‌شود که در آن بیان هر چیزی می‌باشد، و مانند آنکه در سوره آل عمران آیه ۳ فرموده:

﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُرَبَةَ وَإِلَيْنِحِيلَ ۚ مِنْ قَبْلُ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ﴾ [آل عمران: ۳].

چنانچه نمی‌توان گفت مقصود از تورات و انجیل کتاب مدون نبوده بلکه پس از موسی و عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} مدون شده همینطور نمی‌توان گفت کتابی مدون نزد محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} نبوده بلکه پس از فوت او مدون شده، اگر بحضرت موسی و حضرت عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} کتابی مدون در زمان خودشان نازل نبوده **﴿عَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَبَ﴾** که در سوره بقره آیه ۵۳ ذکر شده نعوذ بالله غلط است. پس همانظر که نمی‌توان گفت در زمان موسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} کتابی نبوده و پس از فوت او کتابی شده، همین طور نسبت به قرآن نمی‌توان چنین سخنی گفت. و اینکه خدا در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَبِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸].

که الف ولام الكتاب اشاره به همان کتاب مدونی می‌باشد که بدست رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} بوده و همه چیز در آن ذکر شده، و اگر چنین نبود مردم سؤال می‌کردند: کو آن کتاب؟ و همچنین آیات دیگری که فرموده:

﴿وَهَذَا كِتَبٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ...﴾ [الأنعام: ۱۵۵].

و فرموده الله:

﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَبَ بِالْحَقِّ وَالْمُبَرَّانَ﴾ [الشوری: ۱۷].

و: **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَبَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ...﴾** [النساء: ۱۰۵].

و در سوره یونس آیه ۳۷ فرموده:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْءَانُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَبِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [یونس: ۳۷].

که در تمام این اطلاقات و موارد مقصود مجموعه مدونی بوده به شکل کتاب، و **إِلَّا** چند آیه متفرقه میزان صحت و سقم تمام مطالب دینی نمی‌شود. و اگر کسی بگوید چنین کتابی در زمان رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} نبوده و بعداً بوجود آمده، یعنی پس از وفات آن حضرت بدست علی^{صلی الله علیه و آله و سلم} و یا

۸- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول ﷺ

بدست عثمان مدوّن شده، تمام این آیات قرآن را تکذیب کرده و چنین کسی را نمی‌توان مسلمان نامید. آری تفرقه و نفاق ریشه اسلام را متزلزل کرده و آبرو و حیثیت مسلمین و کتاب إلهی آنان را بردۀ و خودشان بدست خود احادیث ضدّ قرآنی جعل کردند و گویا خواسته‌اند که لطمه باعتبار قرآن بزنند، اگرچه خدا فرموده:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمٌّ نُورِهِ...﴾ [الصف: ۸].

مالحظه کنید دو فرقه شیعه و سنتی آمدند هریک برای اعتبار خود و کوییدن طرف اخباری جعل کردند ضدّ تمام آن آیاتی که فوقاً ذکر شد و اصل مدرک اسلام و سند شریعت خود قرآن را تضعیف کردند. یکی خبری جعل کرد که پس از رسول خدا ﷺ، علی ﷺ خانه نشست و قرآن را جمع کرد و بشکل کتاب نموده، و قرآنی را که خدا برای هدایت جهانیان نازل فرموده نزد خود در صندوقی مغل گذاشت و آن را نزد وصی خود امام حسن عسکری مخفی کرد و مسلمین را از فیض قرآن محروم کرد. باید گفت: راوی این خبر به خدا و اسلام و قرآن عقیده نداشته زیرا علی ﷺ در زمان خلافت خود در بالای منبر همین قرآن معمولی را حجت و امام دانسته و در خطبه ۱۳۳ نهج البلاغه وساير خطب خود مردم را به آن ترغیب کرده، و خود از قرآن مخفی نام نبرده به اضافه حق تعالی مکرر در قرآن فرموده: ای مسلمین قرآن بسوی شما و برای شما نازل شده مانند آیه ۱۷۴ سوره نساء:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ و در سوره بقره آیه ۱۳۶ فرموده:

﴿قُولُواْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا﴾ [البقرة: ۱۳۶].

و در آیه ۱۸۵ فرموده:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنِزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ هُدًى لِلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

و در سوره زمر آیه ۴۱ فرموده: **﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ﴾** [الزمر: ۴۱].

باید گفت نعوذ بالله تمام این آیات دروغ است، زیرا زمان رسول خدا ﷺ کتابی نبوده، و پس از رسول خدا ﷺ هم کتابی در صندوقی مغل شده و مردم مسلمین همه بی کتاب بودند تا علی ﷺ پس از مددتی آمده چنین و چنان کرده.

و از آن طرف سینیان برای بالا بردن خلفاء و جعل فضیلت برای ایشان آمدند اخباری جعل کردند که جمع کننده قرآن پس از رسول خدا ﷺ ابوبکر بود و او بود که چنین خدمتی به جامعه

قرآن برای همه

مسلمین نمود و آنان را از بی کتابی نجات داد، و در بعضی از اخبار دیگر شان جامع قرآن خلیفه دوم عمر بود و در بعضی از اخبار دیگر جامع قرآن عثمان بوده، آقای خوئی و هم سیوطی در کتاب «البيان» و «الاتفاق» این اخبار را ذکر کرده‌اند، ولی آقای خوئی می‌گوید این اخبار؛ اخبار آحاد و تماماً بی اعتبار است و گویا دست دشمن اسلام در کار بوده و اینان متوجه نشده‌اند. آقای خوئی در ص ۱۷۱ کتاب «البيان» می‌گوید نسبت دادن جمع قرآن به هریک از خلفا امر موهومی است که مخالف است با کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و عقل و اجماع مسلمین.

دلیل سوم: فصاحت و بلاغت و شیرینی و دلنشیانی قرآن محرک آن بوده که اصحاب رسول ﷺ آن را جمع کنند، عربی که اشعار و خطب فصیح جاهلیّت را جمع می‌کرده، چگونه ممکن است قرآنی را که هر فصیح و بليغی را عاجز کرده بود جمع نکند، و حال آنکه تمام عرب دلباختة آن بودند، مؤمن عرب برای ايمانش و كافر عرب برای معارضه و آوردن مثل آياتش.

دلیل چهارم: زعامت و سلطنت رسول خدا^{علیه السلام} و میل و رغبت او به قرآن، و حفظ و نوشتن آن. اگر سلطان قومی به چیزی متمایل شد، تمام ملتش به آن رغبت پیدا می‌کند، خصوصاً سلطنتی که عنوان دینی نیز داشته باشد، در این صورت مردم برای طلب دنیا و دین به قرآن راغب بودند و حافظ قرآن مانند استاد دانشگاه مقامی داشت که برای هر کس مورد رغبت است. و اگر نباشد مگر همین علل برای تدوین قرآن در زمان رسول خدا^{علیه السلام}، کافی خواهد بود.

دلیل پنجم: اجرها و ثوابها و بهره‌هاییکه برای قرآن ذکر شده، رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} برای قرائت و حفظ و جمع و کتابت آن چقدر بیانات دارد، شیخ صدوق در «جامع الاخبار» روایت کرده از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} که فرمود: «يا سلمان ليس شيء بعد تعلیم العلم أحب إلى الله تعالى من قراءة القرآن». و نیز فرمود: «فضل القرآن علىسائر الكلام كفضل الله على خلقه». و فرمود: «القرآن أفضل كل شيء دون الله». و فرمود: «من أعطاه الله القرآن فرأي أن أحداً أعطي شيئاً أفضل مما أعطي فقد صغّر عظيمًا و عَظِمَ صغيراً». و فرمود: «إقرأ القرآن واستظهروه فإن الله تعالى لا يُعذبُ قلباً و عِي القرآن». يعني: «قرائت قرآن کنید و آن را تکیه‌گاه خود قرار دهید زیرا خدای تعالی عذاب نمی‌کند دلیرا که ظرف قرآن باشد». و فرمود: روز قیامت بقاری قرآن گفته شود «إقرأ وارقاً» يعني: از آیات قرآن بخوان و بالا برو. زیرا درجات بهشت به مقدار شماره آیات قرآن است که بهر آیه درجه‌ای عنایت می‌شود، و هزاران حدیث دیگر که مقداری از آن را از نهج البلاغه نقل خواهیم کرد و لذا حفظ و جمع قرآن مورد رغبت جوانان بود. آقای

۸- دلائل دیگر بر جمع قرآن زیر نظر حضرت رسول ﷺ

۳۱

خوئی در ص ۱۶۵ کتاب «البیان» بسند صحیح نقل کرده از عبدالله بن عمر که گفت جمع کردم قرآن را و هر شب می خواندم، خبر من به رسول خدا ﷺ رسید، فرمود: قرآن را ماهی یک مرتبه ختم کن. و برای اصحاب رسول خدا ﷺ جمع قرآن و قرائت آن یکی از بزرگترین عبادت‌ها بود، چنانکه کلیب اسدی گوید: آنقدر صدای زمزمه و ضجه قاریان قرآن در مسجد رسول خدا بلند بود که علی ﷺ می‌فرمود: «طوبی لهؤلاء» یعنی؛ خوشابه حال این قوم! و رسول خدا ﷺ چون کثرت ضجه قاریان را بتلاوت قرآن دید، أمر نمود که؛ صدای خود را کوتاه کنید تا یکدیگر را به غلط نیفکنند.

دلیل ششم: اجماع امت بر اینکه قرآن متواتر است و اگر بگوئیم قرآن پس از رسول خدا ﷺ جمع و مدقّون شده بدست دو نفر، برخلاف اجماع سخن گفته‌ایم و این باطل است. پس چنانکه ذکر شد عده زیادی در حضور رسول خدا ﷺ و در محضر صدّها نفر از اصحاب او این قرآن را جمع و مدقّون و نشر نموده‌اند، و در زمان رسول خدا ﷺ و خلفای پس از او هر کس قرآن را نوشته بمنظارت و تأیید سایر اصحاب بوده و خصوصاً امیر المؤمنین ﷺ و خانواده و اصحاب او نیز در آن نظارت داشته‌اند و اکثر اصحاب حضرت امیر ﷺ قاریان قرآن بوده‌اند و لذا قرآن از کم و زیاد مصون مانده است، چنانچه در فصل ۱۷ بیان خواهد شد.

۹- ترتیب قرآن فعلى زیر نظر رسول خدا

چنانکه از فصول گذشته ظاهر شد تدوین و تنظیم این قرآن فعلى زیر نظر رسول خدا^{علیه السلام} انجام شده و از فریقین بکثرت روایات نقل شده که هر آیه و سوره‌ای نازل می‌شد، رسول خدا^{علیه السلام} بکاتبان وحی می‌فرمود: آن را در کجای قرآن و آیه را در کدام سوره قرار دهید، و فلان سوره را پس از فلان سوره قرار دهید، مانند حدیثی که در مقدمه مجمع البیان طبرسی و سایر کتب وارد شده که رسول خدا^{علیه السلام} فرمود: بجای تورات سوره‌های طولانی که اول قرآن است بمن عطا شده و بجای زبور سوره‌های مئین یعنی سوره‌هایی که دارای صد آیه می‌باشد که در وسط قرآن است بمن عطا شده، و با سوره‌های مفصل، برتری یافتم بر سایر آنیباء، سوره‌های طولانی از بقره می‌باشد تا سوره یونس، و سوره‌های مفصل، سوره‌های کوچک است، و اگر بنا بود ترتیب و تنظیم قرآن بنظر مردم واگذار شود، هزاران قرآن‌های مختلف الترتیب باختلاف ذوق‌ها بوجود می‌آمد، و حال آنکه نیامده، پس معلوم می‌شود بنظر مردم نبوده. از خود قرآن استفاده می‌شود که زمان رسول خدا^{علیه السلام} سوره‌های قرآن معین و مرتب بوده، و لذا با کفار مبارزه کرده که اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید و فرموده: «فَأُثُرْ بِسُورَةٍ مِّنْ مِثْلِهِ» و در سوره نور فرموده: «سُورَةً أَنْزَلْنَاها» معلوم می‌شود سوره سوره بودن را نیز خدا تعیین فرموده، و نیز روایتی نقل شده در مقدمه اول تفسیر «صافی» و تفسیر «نورالتلقین» در تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران از رسول خدا^{علیه السلام} که می‌فرمود: «جميع سور القرآن مائة وأربع عشرة سورة وجميع آيات القرآن ستة آلاف آية مائة آية وست وثلاثون آية».

این روایت روشن می‌کند که قرآن معمولی زمان ما، همان قرآن زمان رسول خدا^{علیه السلام} است که خود رسول^{علیه السلام} تنظیم نموده و در زیر نظر آنحضرت ترتیب و تدوین یافته و مقدار سوره‌های آن ۱۱۴ و آیاتش چنانکه فرموده ۶۳۳۶ عدد بوده است. دلیل دیگر بر تنظیم سوره‌ها در زمان رسول خدا^{علیه السلام} این است که چون رسول خدا^{علیه السلام} می‌فرمود: «شیبتنی سورة هود» اکثر اصحاب می‌دانستند سورة هود کدام و کجای قرآن است. و چون می‌فرمود در شب قدر سورة

روم و عنکبوت بخوانید و یا سوره دخان قرائت کنید اهل مدینه می‌دانستند این سوره‌ها کدام و کجای قرآن است، و نمی‌پرسیدند یا رسول الله سوره روم یعنی چه.

۱۰- قرآن از نظر علی‌الله و ائمه علیهم السلام

چون در فصول گذشته ثابت شد که قرآن زمان ما همان قرآن رسول خدا علیهم السلام و اصحابش می‌باشد که بتواتر بما رسیده، اکنون مدارکی از نهج البلاغه و سایر سخنان ائمه علیهم السلام می‌آوریم تا برای پیروان ایشان عذری نمایند و از توجه به قرآن و تعلیم و تعلم و عمل به آن کوتاهی نکنند. حضرت امیرالملک صریحاً در کلمات خود همین قرآن بین امت را امام و حجّت برای همه دانسته و مردم را أمر باتباع آن نموده، در خطبه ۱ فرموده: «وَخَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَ الْأَنْبِيَاءُ فِيْنِيْمَهَا إِذْ لَمْ يَتَرَكُوهُمْ هَمَّلَا بِغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضْعَفْ لَا عِلْمَ قَائِمٌ، كَتَابٌ رِبِّكُمْ فِيْكُمْ: مَبِينًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ». یعنی چون خدایتعالیٰ رسول خدا را از دنیا برد، گذاشت در میان شما آنچه پیغمبران در میان امم خود گذاشتند زیرا انبیا امم خود را مهملا و بلا تکلیف نگذاشتند بدون راه روشن و نشانه بپا، گذاشت میان شما کتاب پروردگار تان را در حالیکه حلال و حرام آن روشن و بیان شده بود. از این خطبه معلوم می‌شود که رسول خدا علیهم السلام قرآن را در دسترس امت خود گذارد و رفتنه نه اینکه فقط بوصی خود سپرده باشد.

در خطبه ۲ فرموده: «أَرْسَلَهُ بِالدِّينِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ الْمَأْثُورِ وَالْكِتَابِ الْمَسْطُورِ وَالنُّورِ الساطِعِ وَالضِيَاءِ الْلَامِعِ وَالْأَمْرِ الصَادِعِ إِزَاحَةً لِلشَّبَهَاتِ وَاحْتِجاجَّاً بِالْبَيِّنَاتِ وَتَحْذِيرَاً بِالآيَاتِ». یعنی: «خدا فرستاده رسول خود را بدین مشهور و نشانه مأثور و کتاب نوشته شده و نور درخشان و روشنی نورافشان و امر آشکار برای برطرف کردن شباهات و حجّت‌آوردن به آیات روشن و حذردادن بواسطه آیات (یعنی قرآن که کتابی بود در زمان رسول نوشته شده)».

در خطبه ۱۸ فرموده: «وَاللَّهُ سَبَحَانَهُ يَقُولُ: ﴿مَمَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ وَفِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَذِكْرُ أَنَّ الْكِتَابَ يَصِدِّقُ بَعْضَهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافٌ فِيهِ فَقَالَ: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ أُخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾، وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرٌ أَنِيقٌ وَبَاطِنٌ عَمِيقٌ لَا تَفْنَى عَجَائِبُهُ لَا تَنْفَضِي غَرَائِبُهُ وَلَا تَكْشِفُ الظُّلْمَاتِ إِلَّا بِهِ». یعنی: «خدای سبحانه می‌فرماید ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را و در این کتاب بیان

هر چیزیست و ذکر نمود که این کتاب بعضی از آن بعض دیگر را تصدیق می‌کند و اختلافی در آن نیست، پس خدا سبحانه فرمود و اگر قرآن از نزد غیرخدا بود در آن اختلاف بسیاری پیدا می‌کردند و به تحقیق قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. عجائب آن از بین نمی‌رود و مطالب بلند آن تمام نمی‌شود تاریکی‌ها جز با آن بروط نمی‌شود».

در خطبهٔ ۸۳ فرموده: «وَكُفِيَ بالكتاب حجيجاً وَخَصْيَاً»، یعنی: «این قرآن برای حجت و بحث در مقابل دشمن کافی است».

در خطبهٔ ۸۶ فرموده: «وَأَنْزُلْ عَلَيْكُمُ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَعَمَّرْ فِيمُ نَبِيَّهُ أَزْمَانًا حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ وَلَكُمْ فِيهَا أَنْزُلْ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ». یعنی: «خدا این کتاب را بر شما نازل نمود که بیان‌کننده هر چیزی است و پیغمبر خود را در میان شما عمر داد، تا برای او و شما در کتابیکه نازل نمود دین خود را کامل نمود».

در خطبهٔ ۹۱ فرموده: «فِيَ ذَلِكَ الْقُرْآنِ عَلَيْهِ مِنْ صَفَتِهِ فَأَتَتْمَ بِهِ». یعنی: «آنچه را که قرآن تو را راهنمائی کرده از صفت حق تعالیٰ به آن اقتدا کن و او را امام قرار ده».

در خطبهٔ ۱۱۰ فرموده: «وَتَعْلَمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَتَفَقَّهُوا فِيهِ، فَإِنَّهُ رَبِيعَ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفَوْا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شَفَاءُ الصُّدُورِ وَأَحَسَنُوا تَلَاوَتَهِ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ». یعنی: «قرآن را فرا گیرید زیرا قرآن نیکوترین حدیث است و در قرآن فقیه شوید، زیرا قرآن زنده‌کننده دل‌ها است و بنور قرآن شفا جوشید زیرا شفاء سینه‌ها است و آن را نیکو تلاوت کنید که نافع‌ترین قصه‌ها است».

در خطبهٔ ۱۲۷ فرموده: «فَإِنَّهَا حُكْمُ الْحَكَمَانِ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنَ وَيُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنَ وَإِحْيَا وَالْاجْتِمَاعَ عَلَيْهِ وَإِمَاتِهِ الْاِفْتِرَاقَ عَنْهُ». یعنی: «همانا دو نفر حاکم شدند (در صفین) برای آنکه آنچه قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را قرآن میرانیده بمیرانند، و احیاء قرآن اجتماع بر آن است و میرانیدن قرآن جدا شدن از آن است، در این خطبه مردم را ترغیب کرده که بر قرآن اجتماع کنند، معلوم می‌شود قرآن در دسترس مردم بوده نه آنکه در صندوق مخفی باشد».

در خطبهٔ ۱۳۳ فرموده: «وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يُعِيَا لِسَانَهُ وَبَيْتٌ لَا تَهْدَمُ أَرْكَانَهُ وَعَزٌّ لَا تَهْزَمُ أَعْوَانَهُ». یعنی: «کتاب خدا بین شما است (نه اینکه در صندوقی مخفی باشد) کتاب خدا ناطقی است که خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که خراب نمی‌گردد، و عزتی است

که یارانش شکست نمی‌خورند. (در این خطبه صریحاً همان قرآنی که بین مردم بود را توصیف می‌کند)».

در خطبه ۱۳۳ فرموده: «كتاب الله تبصرون به وتنطقون به وتسمعون به وينطق بعضه بعض ويشهد بعضه على بعض ولا يختلف في الله ولا يخالف بصاحبه عن الله». يعني: «كتاب خدا قرآن را می‌بینید و به آن تکلم می‌کنید و به آن می‌شنوید و این کتاب بعضی از آن بعض دیگر گواه است، در شناسانیدن خدا و راه او اختلاف ندارد و رفیق خود را دور نگرداند».

در خطبه ۱۳۸ فرموده: «يعطف الھوی علی الھدی إذا عطفوا الھدی علی الھوی، ويعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی». يعني: «مرد عاقل دین دار، میل خود را بر هدایت می‌گرداند وقتیکه می‌روند مردم به هوی، و رأی خود را بر قرآن برمی‌گردانند، يعني رأی خود را تابع قرآن می‌کند وقتیکه دیگران قرآن را بر رأی خود برمی‌گردانند».

در خطبه ۱۵۶ فرموده: «وعليكم بكتاب الله فإنه الحبل المtin والنور المبين والشفاء النافع والرّي النافع والعصمة للمتمسك والنجاة للمتعلق لا يعوج فيقام ولا يزيع فيستعبد ولا تخلقه كثرة الرد ولوح السمع من قال به صدق ومن عمل به سبق». يعني: «بر شما باد بكتاب خدا، زیراً كه آن رسمنی است محکم، و نوری است روشن، و شفائی است نافع، از عطش سیراب می‌کند، برای چنگزننده دستگیری است، و نجاتی است برای دستآویز، کج نشود تا آن را راست کنند، و منحرف نکند تا مورد عتاب گردد، به شنیدن کهنه نشود، کسیکه بر طبق قرآن سخن گوید گفتارش راست باشد، و کسیکه به آن عمل کند پیشی گرفته است».

در خطبه ۱۵۸ فرمود: «فجاءهم بتصديق الذي بين يديه والنور المقتدى به؛ ذلك القرآن لا ستنطقوه ولن ينطق ولكن أخبركم عنه: ألا إن فيه علم ما يأتي وال الحديث عن الماضي ودواء دائهكم ونظم ما بينكم». يعني: «پس از زمان فترت، خدا او را فرستاد کتابی آورد که تصدقی کتب گذشته و نور مورد اقتدا باشد، آن قران است، از او سخن بخواهید و او هرگز بزبان سخن نگوید، آگاه باشید در اوست علم آنچه باید و خبر از آنچه گذشته است، در اوست دواء درد شما و نظم بی سروسامانی شما». مؤلف گوید خدایتعالی نامه اعمال و کتب آسمانی را ناطق خوانده، در سوره جاثیه آیه ۲۹ فرموده:

﴿هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ﴾ [الجاثیة: ۲۹].

پس ممکن است به کتابی که مطالب آن روشن باشد ناطق گفته شود مانند قرآن، و حضرت امیر الله قرآن را ناطق خوانده در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱ و خطبه ۱۳۱، و چون مانند انسان زبان گوشتی ندارد باعتباری آن را صامت خوانده در خطبه ۱۴۵ و ۱۸۱.

در خطبه ۱۷۶ فرموده: «واعلموا أن هذا القرآن هو الناصح الذي لا يغش والهادي الذي لا يضل والمحدث الذي لا يكذب، وما جالس هذا القرآن أحد إلا قام عنه بزيادة أو نقصان: زيادة في هدى ونقصان من عمى، واعلموا أنه ليس على أحد بعد القرآن من فاقة ولا لأحد قبل القرآن من غني، فاستشفوه من أدواتكم واستعينوا به على لأوائكم فإن فيه شفاء أمن أكبر الداء وهو الكفر والنفاق والغبي والضلال، فاستئوا الله به وتوجهوا إليه بحبه ولا تسئلوا به خلقه إنه ما توجه العباد إلى الله بمثله، واعلموا أنه شافع ومشفع وقائل ومصدق وأنه من شفع له القرآن يوم القيمة شفع فيه ومن محل به القرآن يوم القيمة صدق عليه فإنه ينادي مناد يوم القيمة ألا إن كل حارث مبتلى في حرثه وعاقبة عمله، غير حرثة القرآن، فكونوا من حرثته وأتباعه واستدللوه على ربكم، واستنصروه على أنفسكم واتهموا عليه آرائكم واستغشوها فيه أهوائكم». يعني: «بدانید که این قرآن همان نصیحت‌گوئی است که گول نمی‌زند و رهنمائی است که گمراه نمی‌کند، و گوینده‌ای است که دروغ نمی‌گوید، و کسی با آن ننشست مگر اینکه پس از کنار آن، بزیاده و یا نقصان برخاست، زیادتی در هدایت، و نقصان از کوری، و بدانید که برای احمدی پس از قرآن و آشنائی با آن، احتیاجی و کمبودی نمی‌ماند (یعنی به هیچ کتابی محتاج نخواهد بود) و برای احمدی پیش از قرآن بی‌نیازی نیست (یعنی اگر هزاران کتاب بخوانی بدون قرآن فقیر خواهی بود)، از قرآن شفا بجوئید برای دردهای خود، و بر سختی‌ها، به آن یاری جوئید، زیرا در آن شفاء است از بزرگترین درد و آن کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است. و به برکت قرآن از خدا درخواست کنید (یا به دستور او و با دوستی قرآن و یاری او به سوی خدا توجه کنید)، و با بودن قرآن از مخلوق چیزی نخواهید، زیرا بندگان توجه نکرده‌اند بسوی خدا بدستور چیزی مانند قرآن، بدانید که این قرآن شافعی است مورد قبول و گوینده‌ایست مورد تصدیق، و محققًا هر که را قرآن شفاعت کند پذیرفته شود، و کسیکه قرآن علیه او بگوید تصدیق گردد، محققا روز قیامت منادی ندا کند که آگاه باشید هر زارعی مبتلا بزراعت و عاقبت عمل خود می‌باشد جز آنانکه در دل خود بذر قرآن کاشته باشند، از حافظان و

پیروان قرآن باشید و او را دلیل و راهنمای خود قرار دهید و از آن پند بخواهید، و عقائد خود را متّهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء و خود را در قرآن تصفیه کنید.

در خطبه ۱۷۶ نیز فرموده: «وَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَهُ لَمْ يَعْظِمْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ إِنَّهُ جَبَّ اللَّهَ مِنَ الْمُتَّنِّينَ وَسَبَّبَهُ الْأَمِينُ وَفِيهِ رِبِيعُ الْقَلْبِ، وَيَنْبَاعِ الْعِلْمِ، وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءُ غَيْرِهِ». یعنی: «خدای سبحانه به احدي پند نداده بمانند این قرآن، زیرا قرآن رسیمان محکم خدا، و سبب و وسیله امن آور اوست، و در آن زندگی دلها و چشمه‌های دانش است، و برای دل جز قرآن جلائی نیست».

و در صدر همین خطبه فرموده: «اَنْتَفَعُوا بِبَيْانِ اللَّهِ وَاتَّعَظُوا بِمَواعِظِ اللَّهِ وَاقْبَلُوا نَصِيحةَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعْذَرَ إِلَيْكُمْ بِالْجَلِيلِيَّةِ وَأَخْذَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّةَ». یعنی: «بیان خدا بهره برید و نصایح خدا را بگیرید و پندهای خدا را بپذیرید، زیرا خدا راه عذر را بر شما بسته و بر شما حجت گرفته. (و اگر این قرآن میان مردم صحیح نبود چگونه آن را حجت خوانده و فرموده از آن بهره برید)».

و در خطبه ۱۸۳ فرمود: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حَجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَخْذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ وَارْتَهَنَ عَلَيْهِ أَنْفُسَهُمْ، أَتَمْ نُورُهُ، وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ وَقَبْضَ نَبِيِّهِ وَقَدْ فَرَغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهَدِيَّ بِهِ، فَعَظَمُوهُ مِنْهُ سَبَّاحَهُ مَا عَظَمَ مِنْ نَفْسِهِ إِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَنْكُمْ شَيْءًا مِنْ دِينِهِ وَلَمْ يَتَرَكْ شَيْءًا رَضِيَّةً أَوْ كَرْهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عِلْمًا بِادِيَا وَآيَةً مُحَكَّمَةً تَزَجَّرُ عَنْهُ أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرْضَى عَنْكُمْ شَيْءًا سَخْطَهُ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَلَنْ يَسْخُطْ عَلَيْكُمْ شَيْءًا رَضِيَّهُ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ». یعنی: «پس قرآن امری است نهی کننده و ساکتی است گویا، حجت خدا است بر خلق او، بر قرآن از ایشان پیمان گرفته و خودشان را بر آن گرو گرفته است، نور خود را به آن تمام، و دین خود را به آن کامل نموده و پیغمبر خود را از دنیا برد، در حالیکه از احکام هدایت بواسطه قرآن فارغ شده بود، پس آنچه او بزرگ شمرده شما بزرگش شمارید، بدستیکه از شما پنهان نکرده چیزی از دین خود را و فروگذار نکرده چیزی را که مورد رضایت و کراحت او باشد، مگر آنکه برای آن در قرآن نشانه ظاهری و آیه محکمی قرار داده، تا از آن مکروه را نهی کند و به آن مورد رضایت را بخواند، و بدانید که خدا هرگز خوشنود نشود از شما بواسطه چیزیکه بر گذشتگان غصب نمود، و غضبناک نمی‌شود بر شما بواسطه چیزیکه از گذشتگان خوشنود بوده است».

در خطبہ ۱۹۸ فرموده: «ثم أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ، وَسَرَاجًا لَا يَخْبُو تُوقَدُهُ، وَبِحَرًا لَا يَدْرِكُ قُعْرَهُ وَمِنْهَا جَا لَا يَضْلُّ نَهْجَهُ وَشَعَاعًا لَا يَظْلُمُ ضَوْءَهُ، فَرَقَانًا لَا يَخْمَدُ بِرَهَانِهِ، وَتَبِيَانًا لَا تَهْمَمُ أَرْكَانَهُ وَشَفَاءًا لَا تَخْشَى أَسْقَامَهُ، وَعَزَّا لَا تَهْزَمُ أَنْصَارَهُ وَحَقًا لَا تَخْذَلُ أَعْوَانَهُ، فَهُوَ مَعْدُنُ الْإِيَّانِ وَبِحَبْوَحَتِهِ، وَبِنَابِعِ الْعِلْمِ وَبِحُورِهِ، وَرِيَاضِ الْعَدْلِ وَغَدْرَانِهِ، وَأَثَانِيَّةً فِي الْإِسْلَامِ وَبِنِيَانِهِ، وَأَوْدِيَّةَ الْحَقِّ وَغَيْطَانِهِ وَبِحَرٍ لَا يَنْزَفِهُ الْمُسْتَنْزَفُونَ وَعَيْنَ لَا يَنْصِبُهَا الْمَالَحُونُ وَمَنَاهِلُ لَا يَغْيِضُهَا الْوَارِدُونُ، وَمَنَازِلُ لَا يَضْلُلُ نَهْجَهَا الْمَسَافِرُونَ، وَأَعْلَامُ لَا يَعْمِي عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَآكَامُ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ، جَعَلَهُ اللَّهُ رَبِّيَّا لِعَطْشِ الْعُلَمَاءِ، وَرَبِّيَّا لِقُلُوبِ الْفَقِهَاءِ، وَمَحَاجَ لِطْرَقِ الْصَّلَحَاءِ، وَدَوَاءَ لِيَسَ بَعْدَ دَاءِ، وَنُورًا لِيَسَ مَعَهُ ظَلْمَةُ، وَحَبْلًا وَثِيقًا عَرَوْتَهُ، وَمَعْقَلاً مَنِيعًا ذَرْوَتَهُ، عَزَّا لَمَنْ تُولَاهُ، وَسَلَّمَا لَمَنْ دَخَلَهُ، وَهَدَى لَمَنْ ائَمَّ بَهُ وَعَذَرَ لَمَنْ اتَّحَلَّهُ، وَبِرَهَانًا لَمَنْ تَكَلَّمَ بَهُ، وَشَاهِدًا لَمَنْ خَاصَّ بَهُ وَفَلَجًا لَمَنْ حَاجَ بَهُ» تا آخر.

يعنى: «و سپس نازل نمود بر او کتابی را که نوریست خاموش نشدندی، و چراگی است که فروغ آن محو نمی شود، و دریائی است که قعر آن ناپیداست، و راهی است که رونده آن کم نشود و پرتوی است که شعاع آن بر طرف نشود، و جداکننده حق و باطلی است که بر هانش سست نباشد، و بیانی است که ارکانش خراب نگردد، و شفائی است که از امراض ترس نباشد، و عزّتی است که یارانش شکست نخورند، و حقی است که یاران آن منکوب نگردند، پس قرآن معدن ایمان و مرکز آن است، و چشممه های علم و دریاهای آنست، و باغهای عدالت و منابع آنست، و ریشه اسلام و بنیان آن، و وادی های حق و محل آن است، دریائی است که برندگان تمامش نکنند و چشممه هایی که نوشندگان کمش نکنند، نهرهایی است که واردین بر آن، از آن نکاهند، و نشانه های راهی است که سیرکنندگان گمش ننمایند، و تپه هایی است که قاصدین از آن نگذرند، خدای تعالی قرار داد آن را سیراب کننده برای تشنجی علماء، و زندگی برای قلوب فقهاء، و راهگشاده برای صلحاء، و دوائیکه پس از آن دردی نباشد، و نوریکه با آن ظلمتی نباشد، و ریسمانی است که رشتیه آن محکم، و پناهگاهی است که با روی آن بلند است، و عزّتی است برای دوستانش و نربانی است برای بالاروندگان، و امام هدایت است برای مأمورینش، و عذر است برای چنگ زنندگان و بر هانی است برای سخن گویانش، و شاهد پیروزی است برای بحث کنندگان و رستگاری است برای حجّت آورندگانش، تا آخر».

در خطبه ۱۴۵ فرموده: «فبعث الله محمد ﷺ بالحق ليخرج عباده من عبادة الأوّلان إلى عبادته، ومن طاعة الشيطان إلى طاعته بقرآن قد بيته وأحکمه، فتجلی لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه بما أراهم من قدرته وخوّفهم من سطوطه وإن سیأتي عليكم من بعدي زمان ليس فيه شيء أخفى من الحق ولا أظهر من الباطل ولا أكثر من الكذب على الله ورسوله وليس عند أهل ذلك الزمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلي حق تلاوته، ولا أنفق منه إذا حرف عن مواضعه، ولا في البلاد شيء أنكر من المعروف ولا أعرف من المنكر، فقد نبذ الكتاب حملته وتناساه حفظته، فالكتاب يومئذ وأهله طريدان منفيان وصاحبان مصطحبان في طريق واحد لا يؤديهما مأوى، فالكتاب وأهله في ذلك الزمان في الناس وليسوا فيهم ومعهم وليسوا معهم لأن الضلال لا توافق الهدى وإن اجتمعا فاجتمع القوم على الفرق وافترقا عن الجماعة كأنهم إئمة الكتاب وليس الكتاب إمامهم فلم يبق عندهم منه إلا اسمه ولا يعرفون إلا خطيه وزبره».

يعنى: «پس خدا محمّد ﷺ را بحق فرستاد تا اينکه بندگانش را از عبادت بتها بسوی عبادت خودش، و از اطاعت شیطان بطاعت خودش بکشاند بوسیله قرآنیکه آن را روشن و محکم نمود. پس خدای تعالی برای بندگاش در کتابش تجلی نمود بدون آنکه او را بینند بواسطه آنچه در کتابش از قدرت خود نشان داد و از سطوت خود ترسانید. و محققًا پس از من زمانی خواهد آمد که در آن زمان چیزی از حق مخفی تر و چیزی از باطل آشکارتر نیست، و چیزی از دروغ بر خدا و رسول ﷺ بیشتر نباشد، و متعاری نزد اهل آن زمان بی ارزش تر از قرآن نخواهد بود هرگاه چنانچه شاهد و باید خوانده شود، و چیزی با ارزش تر از قرآن نباشد هرگاه معنی آن را از موضع خود تحریف کنند و در جوامع چیزی از کار خوب زشت تر و چیزی خوبتر از کار زشت نباشد، پس محققًا حاملین قرآن آن را فراموش کرده‌اند (يعنى مبلغین قرآن و مراجع مسلمین بكلی از آن بی خبرند آنان که مدعی نشر قرآنند چنین باشند) پس قرآن واهلش هر دو مطرود و از مردم دورند، و ایشان دو رفیق هم سفر در یکراهند کسی ایشان را جا ندهد. پس قرآن و اهل آن در آن زمان میان مردمند ولی گویا نیستند زیرا گمراهی با هدایت موافق نباشند اگرچه باهم در یکجا باشند، پس مردم بر تفرقه اتحاد کنند و تماماً بتفرقه خوش باشند، گویا ایشان إمام و

قرآن برای همه

پیشوای قرآنند و قرآن امام ایشان نیست (در حالیکه باید قرآن امام باشد) پس باقی نماند از قرآن مگر نامش و نشناسند از قرآن مگر خط و حروفش».

ما فعلا تا همینجا اکتفا می‌کنیم بكلمات آن حضرت اللهمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنْيَ أَذًى. خواننده عزیز ملاحظه کن مصدق این خطبه اهل زمان ما می‌باشند. تو اگر از مبلغین و مراجع اسلامی هستی بیدار شو و خودت را آشنای قرآن کن. فعلاً در تمام منابر و در تمام مطبوعات آنچه وجود ندارد مفاهیم قرآن است، وگویندگان و نویسندهای برای حفظ خرافات ضد قرآنی و ایجاد نفاق اتحاد دارند، تعجب این است که علی اللهمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنْيَ أَذًى قرآن را امام همه دانسته و امام خود، ولی اینان بر عکس قرآن عمل نموده، قرآن را امام خود نمی‌دانند، نعوذ بالله آن حضرت امام اعداء القرآن شده است!

در فصول بعد کلمات حضرت زهرا و سایر ائمه اللهمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنْيَ أَذًى را که در حق قرآن فرموده‌اند، ذکر خواهیم کرد و حتی حضرت امیر اللهمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ مِنْيَ أَذًى در صحیفه علویه قرآن را امام خود دانسته.

۱۱- قرآن حجّت کافیه و معجزه باقیه و امام است

اگر کسی بگوید قرآن کتابی است کافی، بعضی از بی خبران فوری او را به بهانه اینکه «عمر» گفته حسبنا کتاب الله، می کوبند و به این بهانه از سخن حق اعراض می کنند، در صورتیکه خدا و رسول و ائمه هدی تمامًا قرآن را برای امّت اسلامی کافی شمرده و دانسته اند. حال اگر «عمر» چنین گفته باشد چه ضرر دارد، اگر «عمر» گفت من مسلمانم نباید کسی از مسلمانی فرار کند. بهر حال ما در اینجا کلمات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام را می آوریم برای اتمام حجّت:

۱- خدا در بسیاری از آیات قرآن را کافی، و هدایت را منحصر به آن دانسته و چیز دیگری را هادی مردم قرار نداده. در سوره انعام آیه ۷۱ و سوره بقره آیه ۱۲۰ فرموده:

﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾ [الأنعام: ۷۱] و [البقرة: ۱۲۰].
«بگو محققًا هدایت خدا فقط هدایت است».

در این آیات ضمیر فعل دلیل بر حصر است، و در آیه ۵۶ سوره قصص برسول خود فرموده:

﴿إِنَّكَ لَا تَهِدِي مَنْ أَحَبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهِدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۵۶].

«محققاً تو هر کسی را که بخواهی هدایت نمی کنی ولیکن خدا هدایت می کند هر که را بخواهد».

و خدا هدایت خود را در قرآن قرار داده، در سوره إسراء آیه ۹ فرموده:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَهِدِي﴾ [الإسراء: ۹].

و در آیه ۲۷۲ سوره بقره فرموده:

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَىٰ لَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۷۲].

«هدایت مردم بر عهده تو نیست».

و در سوره روم آیه ۵۳ فرموده:

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَدِ الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالِهِمْ﴾ [الروم: ۵۳].

«تو هدایت کننده گمراهان از ضلالت نبوده ای».

قرآن برای همه

پس جائیکه پیغمبر ﷺ هادی نباشد آیا ممکن است امام یا کس دیگر را هادی بدانیم؟! و اگر در بعضی از آیات پیغمبر ﷺ را هادی دانسته، فرموده تو بوسیله قرآن هدایت می‌کنی و وسیله هدایت خود تو و دیگران قرآنست، مانند آیه ۵۲ سوره شوری:

﴿مَا كُنَتْ تَدْرِي مَا أَلْكَتُبُ وَلَا أَلِيمَنُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهَدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادَنَا﴾ [الشوری: ۵۲]

«تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست ما قرآن را نوری قرار دادیم که بسبب آن هرگز از بندگان را که بخواهیم هدایت کنیم».

و لذا حضرت امیر ﷺ در خطب خود تذکر داده که رسول خدا ﷺ بوسیله قرآن هدایت می‌کرده، یعنی عربی که رسول خدا ﷺ را قبول نداشتند بواسطه قرآن هدایت می‌شدند و باو ایمان می‌آوردند، چنانکه در خطبه ۲ و خطبه ۸۶ و خطبه ۱۴۷ تذکر داده که: «بعث الله حمداً على الْحَقِّ لِيُخْرُجَ عِبَادَهُ ... بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَهُ» - به فصل سابق مراجعه شود - خدایتعالی در بسیاری از آیات تذکر داده که هدایت او و هادی بودن رسول او بسبب قرآن است مانند آیه ۱۵ و ۱۶ سوره مائدہ که می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ أَنَّهُ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ۝ يَهْدِي بِهِ أَنَّهُ﴾ [المائدة: ۱۵-۱۶].

«برای شما از طرف خدا نور و کتاب روشنی آمد که خدا بوسیله آن هدایت می‌کند».

و حتی قرآن را هادی برای خود محمد ﷺ قرار داده. در سوره سباء آیه ۵۰ فرموده:

﴿فُلْ إِنْ ضَلَّلْتُ فَإِنَّمَا أَضَلُّ عَلَى نَفْسِي ۝ وَإِنْ أَهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَى إِلَيَّ رَبِّي﴾ [السباء: ۵۰].

«بگو اگر گمراه شوم پس همانا گمراهیم بر ضرر خودم، و اگر هدایت یابم پس به آن چیزی است که پورده‌گارم وحی می‌کند».

حال اگر قرآن که کلام خدا است برای هدایت کافی نباشد کلام پیغمبران و اوصیا یقیناً کافی نخواهد بود، سخن خدا که نور مبین و هدایت روشنی است اگر برای طالب هدایت کافی نباشد سخن مشکل دیگران یقیناً هادی نخواهد بود.

عجب این است که علّه‌ای در زمان ما دم از اسلام می‌زند، و کتاب خدا را کافی نمی‌دانند ولی کتاب کلینی را برای هدایت کافی می‌دانند، کتاب کلینی که صدھا خرافات و ضد و نقیض

۱۱- قرآن حجت کافیه و معجزه باقیه و امام است

۴۵

و مطالب باطله دارد کافی می‌دانند! و به دروغ جعل کردند که: «الکافی کاف لشیعتنا». بهر حال این سخنان در جایی است که خدا کتاب خود را کافی و کامل ندانسته باشد، ولی خدا صریحاً کتاب خود را کافی و کامل دانسته، در سوره عنکبوت آیه ۵۱ فرموده:

﴿أَوْلَمْ يَكُنْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَبَ يُتَبَّلَّ عَلَيْهِمْ﴾ [العنکبوت: ۵۱].

«آیا کفایت ایشان نکرده که بر تو کتابی نازل نمودیم تا بر ایشان تلاوت شود».

پس خدا بدون قید و بطور اطلاق کتاب خود را کافی دانسته و بعضی گفته‌اند کتاب خدا از جهت معجزه‌بودن کافی است، زیرا این آیه در جواب یهودیان که معجزه می‌خواستند نازل شده؟ جواب این است که: اولاً؛ آیه اطلاق دارد و مورد نزول مخصوص آیه نمی‌شود. ثانياً؛ اگر شما قبول دارید که از جهت معجزه‌بودن کافی است پس چرا صدھا معجزه برای رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اید؟ آیا خدا که فرموده قرآن از جهت معجزه کافی است بقول خود عمل نکرده، و برای رسول خود معجزات دیگری ایجاد کرده، و یا می‌گوئید معجزات منقوله دروغ است. ثالثاً؛ کتابیکه از جهت اعجاز کافی بوده خود می‌گوید من هدایتم و برای هر چیز و هر کس بیان، چنانکه در سوره انعام آیه ۳۸ فرموده:

﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَبِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸].

و در سوره نحل آیه ۸۹ فرموده:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَبَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹].

«ما این کتاب را بر تو نازل نمودیم که برای هر چیزی بیان است».

البته برای هر چیزی از امور دینی و قانونی. حال ما می‌پرسیم بیان هر چیزی شده برای که و برای چه کسانی؟ قرآن جواب داده که بیان برای همه مردم. از آن جمله در سوره آل عمران آیه ۱۳۸ فرموده:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدَىٰ وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُنَّاجِيَنَ﴾ [آل عمران: ۱۳۸].

پس اگر کسی قرآن را بیان کافی و هادی برای مردم نداند قرآن را تکذیب کرده و به خدا ایمان نیاورده، از ملت خود می‌پرسیم آیا از عقل و دیانت است که کسی قرآن را که رسول ﷺ و امام الله و همه مسلمین باید از آن پیروی کنند، کافی نداند، ولی کتاب یک نفر آخوند را کافی بداند، آیا این از انصاف و عدالت و وجودان است؟!! یعنی بگوئیم ملت اسلام و خود رسول خدا الله کتاب کفایت‌کننده نداشت تا پس از سیصد سال محمد بن یعقوب از کلین آمد و

کتاب کافی کفایت‌کننده را آورد، مسلمانی که چنین می‌گوید لابد محمد بن یعقوب را از محمد بن عبدالله^{علیہ السلام} افضل و برتر می‌داند، حال باید دید این مسلمان تابع کیست، اگر پیرو خدا و رسول خدا^{علیہ السلام} و ائمّه هدی است، ایشان همه قرآن را کافی دانسته‌اند. امّا خدا که کتاب و آیات مربوط به آن ذکر شد.

و امّا رسول خدا^{علیہ السلام} در بسیاری از اخبار وارد فرموده قرآن امام همه و حجّت کافیه برای همه می‌باشد، در جلد ۹۲ بحار جدید ص ۱۷ فرموده: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفَتْنَ كَقْطَعَ اللَّلِيَّ الظَّلْمَ فَعَلِيَّكُمْ بِالْقُرْآنِ، مِنْ جَعْلِهِ أَمَامًا قَادِهِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَهُوَ الدَّلِيلُ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ». یعنی: «هرگاه فتنه‌های دینی راه را مانند پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه کرد بر شما باد به قرآن، هرکس آن را امام و پیشوای خود قرار دهد، قرآن او را به بهشت می‌برد و قرآن راهنمائی است برای بهترین راه». و در ص ۱۹ همان جلد و در وسائل الشیعه باب اول قرائة القرآن روایت کرده‌اند از رسول خدا^{علیہ السلام} که فرموده: «الْقُرْآنُ غَنِيٌّ لَا غَنِيٌّ لَوْلَا فَقَرَبَ بَعْدَ وَنْجَاهَ لِمَنْ تَبَعَهُ». یعنی: «قرآن سبب بی‌نیازی است و پس از قرآن هیچ احتیاجی به چیزی نیست و برای پیروان خود نجاتست». و در ص ۱۲ همان جلد رسول خدا^{علیہ السلام} فرموده: «مَنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَرَأَى أَنَّ أَحَدًا أُعْطِيَ شَيْئًا أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ فَقَدْ صَغَرَ عَظِيمًا وَعَظِيمًا صَغِيرًا». و در ص ۱۴ همان جلد روایت کرده از رسول خدا^{علیہ السلام} که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الْهُدَى مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضْلَلَهُ اللَّهُ». یعنی: «هرکس هدایت را در غیر قرآن طلب کند خدا او را به گمراهی خودش واگذارد».

و امّا علیّ بن ابیطالب^{علیہ السلام} که کلمات او در فصل سابق ذکر شد، و در خطبه ۸۳ و خطبه ۱۵۹ و سایر خطب قرآن را هم امام و هم حجّت و کافی دانسته و همچنین در خطبه ۸۶ فرموده: «فَأَلْقَى ذَلِكُمُ الْمَعْذِرَةَ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمُ الْحِجَّةَ». یعنی: «پس خدا با قرآن جای عذر برای شما تمام کرد» و در خطبه ۱۶۱ فرموده: «أَرْسَلَهُ بِحِجَّةِ كَافِيَّةٍ». یعنی: خداوند رسول خود را با حجّت کافیه که قرآن است فرستاد، و در خطبه ۹۰ فرموده: «تَمَتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدَ^{علیہ السلام} حِجَّتُهُ»، و در جلد ۹۲ بحار ص ۲۶ در خطبه خود فرمود: «فَجَعَلَ فِي اتِّبَاعِهِ كُلَّ خَيْرٍ يَرْجِي، شَرَعَ فِيهِ الدِّينِ إِعْذَارًا أَمْرَ نَفْسِهِ وَحِجَّةً عَلَى خَلْقِهِ». یعنی: «خدا در پیروی قرآن هر خیری که امید باشد قرار داد، و در قرآن دین را تشريع کرد برای آنکه عذر را تمام و حجّت را بر خلق برساند».

۱۱- قرآن حجت کافیه و معجزه باقیه و امام است

و أما حضرت زهراللّٰه در خطبہ خود که در ج ۹۲ بحار ص ۱۳ ذکر شده فرمود: «كتاب الله بينة بصائرها و آی منکشفة سرائرها وبرهان متجلية ظواهره مدیم للبرية استماعه وقائد إلى الرضوان اتباعه ومؤديا إلى النجاة أشياعه فيه تبیان حجج الله المنیرة وجمله الكافیة». يعني: «كتاب خدا روشن است دلائل آن، و آیاتی است که رازهای آن آشکار است و برهانی است که ظاهر آن هویدا است، مردم باید همواره آن را استماع کنند، و پیروی از آن بسوی خوشنودی خدا می‌کشاند و پیروانش را به نجات می‌رسانند، در آن است بیان حجت‌های نورانی و جملات کفایت کننده».

و أما امام باقر و صادق و سایر أئمه‌اللّٰه؛ وسائل الشیعه در باب اول از ابواب قرائة القرآن از امام باقراللّٰه روایت کرده که فرمود: روز قیامت قرآن به نیکوتر صورتی در محکمۀ عدل إلهی می‌آید و عرض می‌کند پروردگارا «منهم من ضیعنی واستخف بحقی وکذبني وأنا حجتك على خلقك». يعني: «خدایا بعضی از این مردم مرا ضایع گذاشته و بحق من استخفاف کردند و مرا تکذیب کردند و حال آنکه من حجّت تو بر بندگانت بودم».

در همان باب روایت کرده از امام صادقاللّٰه که فرموده: «یدعی ابن آدم للحساب فيتقدم القرآن أمامه في أحسن صورة فيقول: يا رب أنا القرآن وهذا عبد المؤمن قد كان يتعب نفسه بتلاوتي». يعني «روز قیامت دعوت می‌شود فرزند آدم برای حساب، پس قرآن جلو او می‌آید در بهترین صورتی، سپس می‌گوید پروردگارا منم قرآن و این بندۀ مؤمن تو است که خود را بواسطه تلاوت من برج افکنده».

و در باب سوم روایت کرده از امام صادقاللّٰه که فرمود: «فعليكم بالقرآن من جعله أمامه قاده إلى الجنة». يعني: «بر شما باد بقرآن، هرکس او را امام خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت سوق می‌دهد».

و ج ۹۲ بحار ص ۱۴ روایت کرده از امام رضااللّٰه که: «ذكر الرضااللّٰه يوما القرآن، فعظم الحجة فيه والآية المعجزة في نظمه فقال: هو حبل الله المtin وعروته الوثقى وطريقته المثلی المودی إلى الجنة والمنجي من النار لا يخلق من الأزمنة لأنه لم يجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان والحجۃ على كل إنسان». يعني: «روزی امام رضااللّٰه یاد قرآن نمود و

قرآن برای همه

حجّت در آن و نشانه اعجازیکه درنظم آنست بزرگ شمرد و فرمود: قرآن ریسمانی است متین، و دست آویز محکم بسوی خدا است و بهترین راه. او است که بسوی بهشت می‌برد و از آتش دوزخ نجات می‌دهد، به گذشت زمان‌ها کهنه نشود زیرا قرآن برای این زمان و آن زمان نیامده، بلکه قرآن برای هر انسانی دلیل و برهان و حجّت قرار داده شده».

۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است

در کلمات و خطبات رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} و سایر ائمه^{علیهم السلام} در فصل سابق ذکر شد که قرآن برای همه حتی برای رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} و ائمه هدی^{علیهم السلام} امام و مقتدا و هدایت است. اکنون در اینجا نیز دلائل و کلماتی ذکر می‌شود:

در قرآن سوره هود آیه ۱۷ تورات و قرآن را امام نامیده و فرموده:

﴿أَقَمْنَ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَّبِّهِ وَيَتَلَوُهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُّوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً﴾ [هود: ۱۷].

«آیا آنکه بر دلیل روشنی از پروردگارش باشد (یعنی قرآنی به او نازل شده باشد) و با اضافه در پیروی قرآن شاهدی از خود داشته باشد و از پیش کتاب موسی یعنی تورات امام و رحمت بود».

خدا در اینجا تورات را امام و رحمت خواننده جائیکه تورات امام و رحمت باشد، به طریق اولی قرآن امام و رحمت است. خدایتعالی مکرر به رسول خود فرموده:

﴿أَتَتَّبِعُ مَا أُوحِيَ إِلَيَّكَ مِنْ رَّبِّكَ﴾ [الأنعام: ۱۰۶].

و در احزاب آیه ۲ فرموده:

﴿وَاتَّبَعَ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّكَ مِنْ رَّبِّكَ﴾ [الأحزاب: ۲].

و در اعراف آیه ۲۰۳ فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَتَّبَعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَّبِّي﴾ [الأعراف: ۲۰۳].

«بگو فقط من از آنچه از طرف پروردگارم بمن وحی می‌شود پیروی می‌کنم».

و در سوره زخرف آیه ۴۳ فرموده:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيَّكَ﴾ [الزخرف: ۴۳].

«چنگ بزن به آنچه به تو وحی می‌شود».

پس چون به رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} واجب شده پیرو قرآن باشد یقیناً به حکم آیه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱].

بر تمام امامان اللهم و سایر افراد أمت واجب است پیرو قرآن باشند. به اضافه حق تعالی در سوره اعراف بر عموم مسلمین واجب فرموده پیروی قرآن را و در آیه ۳ فرموده:

﴿أَتَيْعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّنْ رَّبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳].

«پیروی کنید آنچه را به سوی شما از پروردگار تان نازل شده».

اگرچه در فصول سابق از کلمات علی اللهم و سایر ائمه اللهم بسیار نقل کردیم که صریحاً فرموده‌اند قرآن امام و مقتدای همه می‌باشد، اکنون می‌گوییم حضرت علی اللهم در صحیفه علویه در دعای بعد تسلیم الصلاه عرض می‌کند: «أن رسولك محمد الله عليه السلام نبی و أن الدين الذي شرعت له دینی وأن الكتاب الذي أنزل إلیه إمامی»، یعنی: «خدایا من شهادت می‌دهم که پیغمبرت محمد الله عليه السلام پیغمبر من است و محققا آن دینی که برای او تشریع کردی دین من است و محققا آن کتابی که به او نازل نمودی امام من است»، و باضافه در نهج البلاعه در خطبه ۱۸۰ و سایر خطب خود فرمودند که؛ قرآن حجت الله علی خلقه و قرآن را برای تمام خلق حجت دانسته، و خود او از این حجت پیروی کرده، و در وسائل الشیعه باب سوم از أبواب القراءة روایت کرده از آنحضرت که فرمود: «ألا أخبركم بالفقیه حقا من لم یترك القرآن رغبة عنه إلى غيره». یعنی «آیا خبردهم شما را به فقیه حقیقی، آن است که قرآن را رها نکند در حالیکه از آن اعراض کند و به غیر قرآن توجه نماید».

پس چنانکه ذکر شد آنحضرت اللهم قرآن را هم امام و هم حجت می‌داند، و خود متذین به قرآن و احکام و آیات آن بوده، چگونه عده‌ای از عوام خود را پیرو علی اللهم دانسته و از قرآن بی خبر و بلکه به آن توهین می‌کنند، و می‌گویند قرآن کافی نیست، آن وقت همان عوام چون بخواهند اثبات امامت آنحضرت کنند به قرآن چنگ می‌زنند، آیاتی را به میل خود تأویل بامامت می‌کنند در صورتیکه تأویل قرآن برای غیر خدا جائز نیست چنانچه در بحث تأویل خواهد آمد. حال بایدگفت دوست ادعائی علی اللهم که از قرآن بی خبر و برخلاف آیات آن رفتار و عقائدی دارد قطعاً دشمن علی اللهم است. و اگر پیغمبری از طرف خدا کتابی آورد و در آن کتاب ذکر شده باشد که در این کتاب هر چیزی بیان شده و برای رسالت من و تکالیف امّت کافی است، سپس بعد از هزار سال عده‌ای بیانند و بگویند این کتاب برای امّت کافی نیست، آیا می‌توان آنان را پیرو او شمرد؟

۱۲- قرآن امام هر مسلمان و پرچم هدایت است

۵۱

لا والله، چگونه در صدر اسلام که هیچ کتابی نبود جز قرآن، قرآن را امام و حجت خدا و برای خود کافی می دانستند، و به همین جهت ترقی نموده و بر تمام جهان آن روز مسلط شدند، ولی پس از آنکه هزار کتاب دینی پیدا شد مسلمین روز بروز در انحطاط و پستی و ذلت خرافات فرو می روند. آیا می توان علّتی پیدا کرد جز دوری از قرآن؟ پس مسلمین اگر بخواهند ترقی نموده و به عزّت اولیه برسند، باید تماماً مراجعه به متن قرآن نمایند و إلّا روز بروز جهل و پراکندگی و بیچارگی ایشان افرون خواهد شد. آیا کلمات رسول خدا ﷺ که در فصل سابق فرمود: «من جعله أمامه قاده إلى الجنة»، و خطبات دیگر برای بیداری مردم ما کافی نیست؟ آیا به خطبه ۱۴۵ و ۱۹۸ که حضرت أمیرالملائکه صریحاً می فرماید: قرآن إمام هدایت است نباید اعتنا کرد؟ خدا در سوره اعراف آیه ۱۷۰ فرموده:

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴾
[الأعراف: ۱۷۰].

«آنانکه بكتاب إلهي تمسّک جويند و نماز را به پاداشته‌اند، به تحقيق ما ضایع نمی گذاريم اجر اصلاح کنندگان را».

طبق این آیه باید مسلمین به کتاب إلهي تمسّک جويند تا امور دین و دنیايشان تنظیم شود، باید همه قرآن را امام خود بدانند و آیات آن را بفهمند و خود را به آن مجّهز سازند تا نجات یابند، و مانند بعضی از افراد که اصلاح را از دیگران خواسته و به اصلاح خود نپرداخته‌اند نباشد، زیرا اگر امام و مصلحی بیاید مردم را به پیروی همین قرآن دعوت خواهد کرد، و برخود او نیز واجب است از همین قرآن پیروی کند، در اینجا روایتی از حضرت عسکری عليه السلام وارد شده در مقدمه اول تفسیر صافی که فرمود: قال رسول الله عليه السلام: «إن هذا القرآن هو النور المبين، والحليل المتين، والعروة الوثقى، والدرجة العليا، والشفاء الأشفي، والفضيلة الكبرى، والسعادة العظمى، من استضاء به نوره الله، ومن عقد به أمره عصمه الله، ومن تمسك به أنقذه الله، ومن لم يفارق أحكامه رفعه الله، ومن استشفي به شفاء الله، ومن آثر على ماسواه هداه الله، ومن طلب الهدى في غيره أضلله الله، ومن جعله شعاره ودثاره أسعده الله ومن جعله امامه الذي يقتدي به ومعوله الذي ينتهي إليه أداء الله إلى جنات النعيم». يعني: «رسول خدا عليه السلام فرمود: محققاً این قرآن همان نور روشن، و ریسمان متقن و طناب محکم، و درجه بالا، و شفاء بهتر، و فضیلت بزرگتر، و سعادت عظیم‌تر است، کسیکه به نور او

استفاده کند خدا او را حفظ کند، و کسیکه به آن چنگ زند خدا نجاتش دهد، آنکه از احکام او جدا نگردد خدا او را با بالا برد، و آنکه از آن شفاجوید خدایش شفا دهد، و آنکه قرآنرا بر غیر قرآن ترجیح دهد خدا او را هدایت کند، و هرکس هدایت را در غیر آن جوید خدا به گمراهیش واگذارد، و کسیکه قرآن را ظاهر و باطن خود قرار دهد خدا او را نیک بخت کند، و کسیکه آن را إمام و پیشوای خود کند که مقتدا و مرجع او باشد خدا او را به سوی بهشت‌های نعمت خود بکشاند». و حضرت أمیرالقلوب در خطبة ۹۸ نهج البلاغه فرموده: «ونشهد أن لا إله غيره، وأن محمد عبده ورسوله، أرسله بأمره صادعا، وبذكره ناطقا فأدی أمننا، ومضى رشيدا، وخلف فينا راية الحق، من تقدمها مرق، ومن تخلف عنها زهق، ومن لزمها لحق». یعنی: «ما گواهیم که برآوردنده حاجتی غیر خدا نیست، و محمد^{علیه السلام} بنده او و رسول او است، او را به أمر خود فرستاد تا آشکار کند و به یاد او نطق کند، پس وظیفه خود را به امانت انجام داد، و در حال کمال رفت، و گذاشت در میان ما پرچم حق (قرآن) را، هرکس بر قرآن تقدّم جوید از دین خارج شده، و هرکس از آن عقب مانده هلاک شده، و هرکس لازم آن باشد به مقصد رسد».

و کتاب وسائل الشیعه باب ۲۷ قرائة القرآن روایت کرده از امام رضا^{علیه السلام} که: «کان کلامه کله و جوابه و مثاله إنتزاعات من القرآن»، یعنی: عادت حضرت رضا^{علیه السلام} چنین بود که سخن او و جواب او و استشهاد او در مطالب، جملاتی از قرآن بود.
با این همه کلمات ایشان باز اگر مردم از خواب غفلت و جهل بیدار نشوند دیگر کسی جز خودشان مسئول نخواهد بود.

۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است

مسلمین اگر بخواهند به عزّت و برتری و دولت حقّه از دست رفتۀ خود برسند، باید اختلافات خود را حل کنند و حل اختلافات ایشان ممکن نیست مگر با مراجعة به قرآن، زیرا خدایتعالی قرآن را رافع اختلاف آنان قرار داد، و فرق مسلمین تماماً قرآن را قبول دارند، اگرچه بزبان باشد، «اگر کسی ایمان به خدا دارد باید سخن خدا را پذیرد و برای رفع اختلاف و دفع عداوت رجوع به قرآن کند، در سوره نحل آیه ۶۴ فرموده:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُ الْكِتَبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي أَخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [النحل: ۶۴]

«ما نازل نکردیم این کتاب را مگر برای ایشان بیان کنی آنچه را در آن اختلاف دارند و این کتاب هدایت و رحمت است برای مردم با ایمان».

پس پیغمبر اسلام ﷺ به توسط قرآن رفع اختلاف می کرده، پس مرجع حل اختلاف قرآن است. متأسفانه فرق اسلامی هر فرقه بنفع خود اخباری دارند که مرجع ایشان همان اخبار است و آن اخبار اختلاف و شقاق و تفاق و عداوت را دامن می زند و زیاد می گرداند. اگر کسی بگوید رسول خدا ﷺ و یا امام ﷺ باید رفع اختلاف کنند، جواب او این است که؛ اولاً: رسول ﷺ و امام ﷺ هر دو تابع قرآنند، و خدا قرآن را رافع اختلاف قرار داده. ثانياً: زمان ما نه رسولی و نه امامی حاضر است، و خدا صریحًا هیچ کس و هیچ چیز را رافع اختلاف قرار نداده جز قرآن را، و در آیه ۲۱۳ سوره بقره فرمود:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيًّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَبَ بِالْحَقِّ لِيَحُكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا أَخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا أَخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءُتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَعْدًا بَيْنَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۳]

«مردم یک امت بوده‌اند (و چنانچه در سوره یونس آیه ۱۹ فرموده پس از وحدت اختلاف کردند، روی هوی و هوس) پس خدا پیغمبرانرا برای بشارت و انذار فرستاد و با ایشان طبق واقع کتاب فرستاد تا آن کتاب حکم کند بین مردم در آنچه در ان اختلاف کرده‌اند و اختلاف در آن

قرآن برای همه

کتاب نکردند مگر کسانیکه کتاب به ایشان داده شده بود، پس از آنکه آیات روشن برای ایشان آمد برای ستم بین خودشان اختلاف ایجاد کردند».

در این آیه حق تعالیٰ قرآن را حاکم و رافع اختلاف نموده، زیرا ضمیر «یحکم» که فاعل آن باشد برمی‌گردد به کتاب که نزدیکترین مرجع است نسبت به آن، و به انبیا برنمی‌گردد. زیرا انبیاء جمع ولی ضمیر مفرد است، و خدا در این آیه اهل قرآن را موحد اختلاف قرار داده و کسیکه خود موحد اختلاف باشد، رافع اختلاف نمی‌شود بدلیل اینکه فرموده: **﴿وَمَا أَخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ﴾**، پس به خود قرآن باید رجوع داده شود نه به اهل آن چنانکه در ترجمه آیات بیان شد. حضرت امیرالمؤمنین الله عليه السلام نیز چنانچه در نهج البلاغه در فصل ۲۱ این کتاب خواهد آمد و سایر آئمہ الله عليه السلام از اولادش قرآن را رافع اختلاف خوانده‌اند. آیا خدا در سوره روم آیه ۳۱ فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ ۲۱ مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعَةً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ۚ ۲۲﴾ [الروم: ۳۱-۳۲].

(نباشید از مشرکین، آنانکه تفرقه آوردن در دین خود و شیعه شیعه شدند و هر دسته و حزبی به آنچه نزد ایشان است خوشند).

آری این آیه معجزه است که حق تعالیٰ بیدار باش به مسلمین زده و در حال تفرقه ایشان را مشرک خوانده، و ما می‌بینیم در زمان ما هر شیعه و هر دسته به شعائر و مطالب من درآورده خود خوشند، ولی از قرآن و شعائر اسلامی بی‌خبرند. در سوره شوری آیه ۱۳ فرموده:

﴿أَقِيمُوا الَّذِينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [الشوری: ۱۳].

(دین را بپا دارید و در آن تفرقه نیفکنید).

و در سوره آل عمران آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَغَرَّبُوا وَأَخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ [آل عمران: ۱۰۵].

(نباشید مانند آنانکه ایجاد تفرقه کرده و اختلاف نمودند پس از آنکه برای ایشان آیات روشن آمد).

پس آن چیزی را که خدا رافع اختلاف قرار داده، قرآن است نه چیز دیگر، و تا مسلمین رجوع به قرآن نکنند همواره در ضلالت و گمراهیند، ولذا رسول خدا الله عليه السلام و آئمہ الله عليه السلام فرموده‌اند هر

۱۳- قرآن رافع اختلافات و دافع گمراهی مسلمین است

۵۵

مطلوب دینی را با قرآن بسنجید. ما که می‌گوئیم به قرآن رجوع کنید مقصود ما این نیست که در مجالسِ قرائت و تجوید و یا مجالس بدعت فاتحه قرآن را بیاورند و یا سر قبر و یا در ضبط صوت‌ها برای خوشی صوت ضبط کنند، بلکه مقصود ما فهمیدن و عمل نمودن و با آیات آن حل اختلاف کردنشت که قرآن را امام خود قرار دهنند. امروزه اکثر ملت از اسلام بی‌خبر و فرقه فرقه از اسلام بیزارند و به کفر و بی‌دینی هجوم آورده‌اند، برای اینکه متدينین و مقدسین ما غرق خرافات و مبلغین ما اکثراً از قرآن بی‌خبرند، مجالس دینی ما و مدارس ما همه چیز دارد جز قرآن.

در سوره آل عمران آیه ۱۰۱ فرموده:

﴿وَكَيْفَ تَكُفُّرُونَ وَأَنْتُمْ تُلَيِّنَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتُ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۰۱].

(و چگونه کافر می‌شوید و حال آنکه کتاب خدا برای شما تلاوت می‌شود).

يعنى ملتی که قرآن دارد، نباید کافر شود، پس آیات قرآن ناجی از کفر و تفرقه است.

هر گمراهی از بی‌اطلاعی از قرآن است

حق تعالی در سوره اعراف آیه ۱۴۶ فرموده:

﴿وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ ءَايَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيْرِيَّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِيَقِينِنَا﴾ [الأعراف: ۱۴۶].

«و اگر هر آیه‌ای را بیینند به آن ایمان نیاورند و اگر راه رشد و سعادت را بیینند برای خود آن را راه نمی‌گیرند و اگر راه ضلالت را بیینند آن را برای خود راه می‌گیرند، این گمراهی برای این است که به آیات ما تکذیب کرده و از آن غافلنده».

پس خدا گمراهی را در اعراض از قرآن و غفلت از آن دانسته، زمان ما هر فرقه از فرق مسلمین بنام مذهب و بزرگان مذهب، قصه و معجزات و خواب‌ها و کرامات تراشیده و معرفت بزرگان دین و مذهب را واجب‌تر از خود دین می‌دانند، از اسلام بی‌خبر و از بزرگان آن مذاхی و نوحه‌سرایی می‌کنند، اینان معرفت متدينین را کافی از شناخت دین می‌دانند و بلکه از خود دین بیزارند. چرا اینطور شده، جواب این است که از آیات قرآن بی‌خبرند، اینان نمی‌دانند متدين‌شناسی غیر از دین‌شناسی است، هزار سال است بر سر خلافت این و آن نزاع دارند، امّا دین این و آن چه بوده نمی‌دانند! باید به ایشان فهمانید اظهار ارادت به متدينین صدر اسلام کافی

از شناخت اسلام نیست و شناخت واسلام به شناخت قرآن و اطّلاع کامل از آن است و إلّا ثبات خلافت برای کسیکه فعلاً در دنیا نیست و هزار سال قبل بوده، چه فائده دارد.

در مقدمه تفسیر صافی روایت کرده از رسول خدا^{علیه السلام} که فرمود: «القرآن هدی من الضلالة، وتبیان من العی، واستقالة من العثرة، ونور من الظلمة، وضیاء من الأحداث، وعصمة من الہلکة، ورشد من الغواية، وبيان من الفتنة، وبلاغ من الدنيا إلى الآخرة، وفيه کمال دینکم، وما عدل أحد من القرآن إلّا إلى النار». یعنی: «قرآن رهنمای از گمراهی، و بیان نجات از کوری، و دستگیر از لغزش، نور از ظلمت و نگهدارنده از هلاکت، و نجات از گمراهی، و بیان فرار از فتنه‌ها، و زاد و توشّه راه آخرتست، و در آن کمال دین شما است، و هیچ کس از قرآن سرپیچی نکرد مگر به سوی آتش رسپار شد».

آیا نفاق و شقاق گمراهی و لغزش و فتنه نیست؟! اگر هست پس باید به دستور رسول خدا^{علیه السلام} بواسطه قرآن از این‌ها نجات یافت، مسلّماً دستور رسول خدا^{علیه السلام} برای امّت او حجّت است.

۱۴- سنت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است

قرآن که در او تبیان هر چیزی می‌باشد دستور اتباع از سنت را نیز داده، و حق تعالی برای مسلمین سنت رسول خود را حجت قرار داده و فرموده به آن رجوع کنید، در سوره احزاب آیه ۲۱ فرموده:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الاحزاب: ۲۱].

«به طور تحقیق بر شما لازم است که به رسول خدا تأسی کنید، تأسی نیک».

اگرچه خدای تعالی اعمال و افعال تمام آنبا را مورد تأسی مسلمین قرار داده که باید بروش آنان تأسی کرد، و سنت به فارسی به معنی روش است، در سوره ممتحنه آیه ۴ فرموده:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ [الممتحنة: ۴].

«به تحقیق برای شما سزاوار بوده که تأسی نیکو کنید در ابراهیم و آنانکه با او بودند».

و در سوره انعام آیه ۹۰ فرموده:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فِيهِدَنُهُمْ أَفْتَدِه﴾ [الانعام: ۹۰].

«ایشانند آنانکه خدا هدایت‌شان کرده، پس به هدایت ایشان افتدا کن».

به هر حال سنت رسول خدا ﷺ یکی از دو چیزی است که در روایات و آیات به متابعت آن أمر شده، رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنِّي تارك فِيْكُمُ الْغَلَقَلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنْتِي»، و در بعضی روایات آمده: «كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي»، ولی مخفی نماند عترت رسول خدا ﷺ نیز تابع سنت رسول خدا ﷺ بوده‌اند، و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ، مبین مجملات قرآن است اگرچه مجملات قرآن قابل فهم است، ولی تفصیل آن در سنت است یعنی اگر خدا فرموده: «أَقِيمُوا الصِّلَاةَ»، این جمله قابل فهم است ولی رسول خدا ﷺ باید بعمل خود کیفیت و حدود نماز را معین کند و در خارج نشان دهد، وقتیکه به تصریح قرآن خدا به رسول خود فرموده: **﴿وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ﴾**، و رسول او تابع قرآن است، عترت او نیز باید تابع قرآن و راوی سنت او باشند، پس ذکر عترت در بعضی از روایات مقصود تمام افراد عترت نیست، بلکه همان افرادیکه از قرآن و سنت جدا نشوند و مخالف قرآن و سنت رسول عمل نکنند، همان طوریکه رسول خدا ﷺ

نمی‌تواند در دین خدا کم و زیاد کند عترت او نیز نمی‌توانند چیزی به قرآن و سنت اضافه کنند، و خود عترت در صدھا روایت سنت را حجت قرار داده و خود را پیرو سنت معرفی کرده‌اند. ما در اینجا بعضی از کلمات امیر المؤمنین علیه السلام را که درباره سنت در نهج البلاغه آمده می‌آوریم: در خطبه ۱۰۸ فرموده: «وَاقْتَدُوا بِهِدِي نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهُدَىٰ، وَاسْتَنُوا بِسُنْتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدِي السَّنَنِ». یعنی: «اقتداء کنید به هدایت پیغمبرتان زیرا که آن بهترین هدایت است، و به سنت و روش او عمل کنید که آن روش‌ترین سنت است».

در خطبه ۲۰۳ فرموده: «نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعْ لَنَا وَأَمْرَنَا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَنَ النَّبِيُّ عليه السلام فَاقْتَدَيْتُهُ». یعنی: «نظر کردم بکتاب خدا و آنچه برای ما مقرر نمود که به آن حکم دهیم پیروی کردم و به آن چه رسول خدا عليه السلام عمل نموده بست او اقتدا کردم». و در وصیت خود به ابن عباس فرموده: «حاججهم بالسنّة فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا». یعنی: با خوارج احتجاج و استدلال کن به سنت رسول عليه السلام زیرا ایشان را از سنت رسول چاره‌ای نیست.

در خطبه ۱۶ فرموده: «وَالطَّرِيقُ الوَسْطِيُّ هِيَ الْجَادَةُ، عَلَيْهَا بَاقِيُ الْكِتَابِ وَآثَارُ النَّبُوَّةِ، وَمِنْهَا مَنْفَذُ السَّنَنِ». یعنی: راه میانه که راه نجات باشد همان جاده‌ایست که تمام کتاب خدا و آثار نبوت بر آن است و روش رسول خدا عليه السلام از آن استخراج می‌شود.

در خطبه ۱۰۳ فرموده: «لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمِلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ الْإِبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيْحَةِ، وَالْإِحْيَاءُ لِلسَّنَنِ، وَإِقَامَةُ الْحَدُودِ عَلَى مَسْتَحْقِيقَيْهَا، وَإِصْدَارُ السَّهَمَانِ عَلَى أَهْلِهَا». یعنی: «برعهدہ امام نیست مگر آنچه از امر پروردگارش بر عهده او آمده، و آن پنج چیز است: رسانیدن موعظه، و در نصیحت کوشش نمودن، و سنت رسول را زنده کردن، و حدود را بر مستحقین جاری ساختن، و سهم هر کسی را از بیت‌المال رسانیدن».

در خطبه ۱۲۹ فرموده: «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِيُّ عَلَى الْفَرْوَجِ وَالدَّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ لِمَعْطَلِ لِلسَّنَةِ فِيهِلَكُ الْأَمْمَةُ» یعنی: «سزاوار نیست که زمامدارو متولی بر فروج و دماء و غنائم و امامت مسلمین آن کسی باشد که سنت رسول عليه السلام را تعطیل کند که آمنت را به هلاکت می‌رساند».

۱۴- سنت رسول خدا مبین مجملات قرآن است

۵۹

در خطبه ۱۸۰ تأسف می‌خورد از فراق رسول خدا و اصحاب بزرگوار او، و می‌فرماید: «أَوْهَا عَلَى إِخْوَانِ الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدْبِرُوا الْفِرْضَ فَأَقْامُوهُ، أَحْيِوَا السَّنَةَ وَأَمَاتُوا الْبَدْعَةِ». یعنی: «آه از جدائی برادرانم که قرآن را تلاوت و آن را محکم نمودند، و در واجبات تدبیر و آنها را به پا داشته، سنت رسول را زنده و بدعت را می‌رانیدند».

در وصیت خود به فرزندانش پس از ضربت ابن ملجم (ر ۲۳) می‌فرماید: «وصیتی لكم: أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللهِ شَيْئًا، وَمُحَمَّدٌ لِّلَّهِ فَلَا تُضِيغُوا سُنْتَهُ». یعنی: «وصیت من به شما این است که شریک برای خدا قرار ندهید و سنت و روش محمد را صایع نکنید».

در خطبه ۹۲ در تعریف رسول خدا فرموده: «سیرته القصد و سنته الرشد، وكلامه الفصل، و حکمه العدل». یعنی: «سیره او میانه روی و معتل، و روش او موجب ترقی، و سخن او جدا کننده حق و باطل، و فرمان او عدالت بود».

در عهدنامه به مالک اشتر نخعی (نامه ۵۳) می‌فرماید: «واردد إلى الله ورسوله ما يضلعك من الخطوب، ويستبه عليك من الأمور، فقد قال الله تعالى لقوم أحب إرشادهم: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَنَّمَّا مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَّعُمْ فِي شَيْءٍ فَرَدُوا إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ﴾ فالرد إلى الله: الأخذ بمحکم کتابه، والرد إلى الرسول: الأخذ بسته الجامعه غير المفرقة». یعنی: «در کارهای مشکلی که موجب درمانگی و کارهائی که بر تو مشتبه گردد به کتاب خدا و سنت رسول بازگردد که خداوند سبحان برای قومیکه هدایت ایشان را خواسته، فرموده است: (ای افراد با ایمان اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان فرمان از خودتان را، پس اگر در چیزی با یکدیگر نزاع نمودید آن را به خدا و رسول بازگردانید) پس مراد از ردکردن و برگرداندن به خدا گرفتن محکمات کتاب او است، و مقصود از ردکردن و بازگشت به رسول، گرفتن سنت جامعه پیغمبر (سنت مورد اتفاق و موجب اتحاد و رافع اختلاف) که باعث تفرقه نیست، می‌باشد».

و در خطبه ۱۲۳ وقتیکه در جنگ صفين قرآن‌ها را بر سر نیزه کردن و بنا بر نصب حکمین شد که دو نفر بنشینند و در أمر خلافت طبق قرآن و سنت قضاوت کنند، و هرچه صلاح باشد اظهار بدارند، می‌فرماید: «وَلَمَا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ لَمْ نَكُنْ الْفَرِيقُ الْمَتَوَلِيْ عن

کتاب الله سبحانه و تعالی، وقد قال الله سبحانه: «فَإِنْ تَنْزَعُّمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» فرده إلى الله؛ أن نحكم بكتابه، ورده إلى الرسول؛ أن نأخذ بستته، فإذا حكم بالصدق في كتاب الله، فنحن أحق الناس به، وإن حكم بسنة رسول الله ﷺ، فنحن أحق الناس وأولاهم بها».

يعنى: «و چون اين قوم، - لشکر معاویه - ما را دعوت کردند به اينکه بين خودمان قرآن را حاکم قرار دهيم، ما گروه اعراض کننده از كتاب خدا نبوديم و حال آنکه خداي سبحانه و تعالی فرموده: (اگر در چيزی نزع کردید آن را به خدا و رسول مراجعه دهيد) پس ارجاع به خدای تعالی اين است كتاب او را حاکم قرار دهيم، و طبق آن حکم نمائيم و ارجاع به سوی رسول اين است که؛ سنت او را بگيريم. پس چون براستی در كتاب خدا و طبق ان حکم شود ما سزاوارترین مردم می باشیم به آن و قبول آن، و اگر به سنت رسول خدا ﷺ حکم شد باز ما سزاوارترین مردم و اولای بستت می باشیم.

خواننده عزيز ملاحظه کن امير المؤمنین علیه السلام در قصه حکمین و هنگام قرآن سرنیزه کردن لشکر معاویه چنین می گوید و خود را در قول حکمیت قرآن پیشقدم می شمارد، ولی یک عده روضه خوان بی اطلاع بی خبر از دین بالای منبر تهمت به آن حضرت علیه السلام زده و می گویند: نعوذ بالله آن حضرت فرمود من قرآن ناطقم و آن قرآن ها کاغذ و مرکب، نعوذ بالله نعوذ بالله قرآن ها را پاره کنید. آیا هیچ دینداری چنین جساری به قرآن کرده و چنین کفری به امام خود نسبت داده؟! آن وقت مسلمین و پیروان آن امام زبان چنین اشخاص را که باید ببرند در عوض مزد منبر می دهند و بلکه اگر روحانی نمائی در زیر منبر باشد باو طیب الله هم می گوید.

و اما سایر امامان علیه السلام نیز خود را تابع سنت رسول دانسته و آن را واجب الاتّباع می دانند: چنانکه در کتاب بحار جلد دوم باب ۲۹ حدیث ۶۲ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که فرمود: «لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا و سنته نبینا محمدًا علیه السلام، فإنما إذا حدثنا قبلنا قال الله عزوجل وقال رسول الله علیه السلام». يعني: «حدیث مخالف قول پروردگارمان و سنت پیغمبرمان محمد علیه السلام را از قول ما نپذیرید زیرا هر حدیثی که ما بگوئیم چنین است که می گوئیم: (خدای عزوجل فرمود رسول خدا علیه السلام فرمود). و در همانجا روایت کرده از امام رضا علیه السلام که فرمود: «لا تقبلوا علينا خلاف القرآن فإنما إذا حدثنا حدثنا بموافقة القرآن و موافقة السنة، وإنما عن

۱۴- سنت رسول خدا^{علیه السلام} مبین مجملات قرآن است

۶۱

الله و عن رسوله نحدث». يعني: «حدیثی که مخالف قرآن باشد از قول ما قبول نکنید چون اگر ما حدیثی گوئیم، بر طبق قرآن و سنت می‌گوئیم زیرا ما از قرآن و از رسول خدا^{علیه السلام} نقل قول می‌کنیم». و در جلد دوم بحار صفحه ۱۷۵ نقل کرده که امام صادق^ع می‌فرماید: «لیس شی إلا في الكتاب والسنة». يعني هیچ چیز (از امور دین) نیست مگر اینکه یا در کتاب است و یا در

سنت و در حدیثی که بعد از حديث فوق آورده: از امام صادق^ع سؤال می‌شود:

«یکون شی لا یکون في الكتاب والسنة؟ قال: لا». يعني: «آیا چیزی (از امور دین) هست که در کتاب و سنت نباشد؟ امام می‌فرماید: نه و در کتاب کافی جلد اول ص ۷۰ و هم بحار جلد دوم ص ۲۶۲ روایت کردہ‌اند از امام صادق^ع که فرمود: «من خالف کتاب الله و سنته محمد^{صلی اللہ علیہ وسلم} فقد کفر» يعني: «هرکس با کتاب خدا و سنت محمد^{صلی اللہ علیہ وسلم} مخالفت کند کافر است». و در همان صفحه از بحار روایت کرده از رسول خدا^{علیه السلام} که فرمود: «من تمسک بسنتی في اختلاف أمتي كان له أجر مأة شهيد». يعني: «هرکس چنگ زند به سنت من در مورد اختلاف أمّت من برای او اجر صد شهید خواهد بود». و در صفحه ۲۶۶ روایت کرده که علی^ع فرمود: «السنة ما سن رسول الله، والبدعة ما أحدث بعده». يعني: سنت آن است که رسول خدا^{علیه السلام} عمل نموده باشد و بدعت چیزی است که پس از رسول خدا^{علیه السلام} پیدا شده باشد. و از امام کاظم^ع روایت کرده که فرمود: «ثلاث موبقات: نكث الصفة و ترك السنة، و فراق الجماعة». يعني: سه چیز موجب هلاک و نکبت است: شکستن پیمان، و ترک سنت، و جداسدن از جماعت، و فریقین از رسول خدا^{علیه السلام} روایت کردہ‌اند که فرموده: «من رغب عن سنتی فليس مني». يعني: هرکس از سنت من اعراض کند از من نیست. و در جلد اول سفینه البحار ص ۶۶۵ روایت کرده از امام صادق^ع که به اصحاب خود فرمود: «عليكم باثار رسول الله و سنته»، يعني: بر شما واجب است که بگیرید آثار رسول خدا^{علیه السلام} و سنت او را و صدھا روایت دیگر. پس معنی کافی و جامع بودن قرآن که خدا فرموده در آن است تبیان هر چیزی، این است که هر مطلبی را قرآن بیان فرموده و بخصوص تمام عقایدی را که مسلمان باید داشته باشد در قرآن ذکر شده است.

و امّا سنت یعنی روش، که عملکردهای پیغمبر است و قرآن به طور اجمال سنت رسول را حجّت قرار داده، و در سنت رسول، هزاران دستور است. چون قرآن سنت رسول را حجّت قرار داده و فرموده به آن عمل کنید. به طور کلی، این حکم شامل هر سنتی از رسول می‌گردد، و گویا تمام دستورات سنت رسول خدا^{الله} در قرآن است، چنانکه قرآن حکم عقل را تصویب کرده و هر جزئی جزئی از احکام عقل حجّت است، و گویا تمام آن در قرآنست، زیرا قرآن تمام را تصویب کرده بطور کلی. پس قرآن بطور کلی هر چیزی را بیان کرده و تعریف جزئیات برآن، کار رسول خدا^{الله} و سایر دانشمندان اسلامی است. بنابراین اگر چیزی از آیات قرآن مجمل باشد، باید رجوع کرد در جزئیات و تفصیل آن به سنت رسول خدا^{الله} و کیفیت و کمیت و حدود آن را باید از سنت گرفت. پس در کتاب خدا آنچه محل احتیاج بشر بوده بیان شده به طور کلی و دیگر ناقص نمانده تا علمای بشری تکمیل نمایند، چنانکه روایت کرده در ج ۲ بحار جدید ص ۱۷۰ که امام کاظم^ع فرمود: «أَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ بِمَا يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي عَهْدِهِ وَمَا يَكْتَفُونَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ» کتاب الله و سنته نبیه». یعنی: رسول خدا^{الله} برای مردم آورد آنچه را که به آن بی نیاز گردند در زمان خودش و آنچه به آن اکتفا کنند پس از زمان خودش؛ کتاب خدا و سنت رسول خدا^{الله}.

در سوره حجرات آیه ۱ فرموده:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقْدِمُوا بَيْنَ يَدِيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الحجرات: ۱].

«ای مؤمنین از خدا و رسول او جلو نیفتید».

و در سوره نساء آیه ۸۰ فرموده:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«هرکس رسول خدا را اطاعت کند پس به تحقیق خدا را اطاعت کرده».

و همین آیات دلیل است بر تصویب سنت و لزوم اتباع از آن. در کافی جلد ۲ ص ۶۰۶ و مقدمه اول تفسیر صافی روایت کرده‌اند از امام باقر^ع که رسول خدا^{الله} فرمود: «یا معاشر القراء اتقوا الله فيما حملكم من كتابه فإني مسئول وإنكم مسئولون، إني مسئول عن تبليغ الرسالة وأما أنتم فمسئلون عما حملتم من كتاب الله وسنني». یعنی: «ای گروه قاریان از خدا بترسید و خدا را ملاحظه کنید در آنچه حمل کرده‌اید از کتاب او زیرا که من مسئول و شما مسئولید، من مسئول از رسانیدن رسالت و امّا شما مسئولید از آنچه از کتاب خدا و سنت

۱۴- سنت رسول خدا ﷺ مبین مجملات قرآن است

۶۳

من فرا گرفته اید»). و این فرمایش رسول خدا ﷺ شامل امیرالمؤمنین ؓ نیز می شود. پس او نیز مسئول است نزد خدا از سنت که به آن عمل نموده و تمام مسلمین همین حکم را دارند، هیچ کس غیر از رسول در دین اسلام سنتی ندارد، و اگر روش و یا سنتی داشته باشد باید طبق سنت رسول خدا ﷺ باشد. پس نه امیرالمؤمنین از خود سنتی آورده و نه امامان دیگر و همه تابع سنت رسول خدا ﷺ بوده اند.

۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است

قرآن در لغت عرب بكتابی گويند که خواندن و فهم آن سهل و آسان باشد، ما نمی‌گوئیم همه کس قرآن را می‌فهمد، البته پرا واضح است که هر کسی خصوصاً غيرعرب قرآن را نمی‌فهمند، ولی هر کسی اگر زحمت بکشد و مقداری بزبان عرب و ادبیت عرب آشنا گردد و تدبیر در قرآن نماید، آن را می‌فهمد. پس هر کسی ممکن است قرآن را بفهمد و قرآن برای او قابل فهم باشد، البته پس از زحمت و تعلم. زیرا فراگرفتن اسلام و قوانین آن باید از قرآن باشد و یا از حدیث اگر موافق قرآن باشد. رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} مأمور آموختن قرآن به مردم بوده؛ طبق آیه ۲ سوره جمعه، و اگر قرآن قابل فهم نباشد چگونه به مردم بیاموزد، و در اینجا دلیل‌های بسیار روشنی داریم بر اینکه تمام قرآن قابل فهم است.

دلیل اول- حسّی بودن آن که حسّاً می‌بینیم اشخاصی را که آن را می‌فهمند و از آن بهره می‌برند.

دلیل دوم- اگر قرآن قابل فهم نباشد، به طور یقین احادیث مشکل تراز قرآن است و باید احادیث نیز قابل فهم نباشد، زیرا خود ائمّه^{علیهم السلام} فرموده‌اند: «أحاديثنا صعب مستصعب». یعنی: احادیث ما سخت و مشکل است. پس بنابراین نه قرآن قابل فهم است و نه احادیث و باید دور دین را قلم کشید، زیرا مدرک آن قابل فهم نیست. ائمّه^{علیهم السلام} احادیث را مشکل خوانده‌اند، ولی قرآن را روشن و واضح، چنانکه در فصل ده مدارک آن گذشت. و خدایتعالی قرآن را سهل و آسان خوانده، در سوره قمر چهار مرتبه مکرر فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَرْنَا الْقُرْءَانَ﴾. یعنی: به تحقیق ما قرآن را آسان نمودیم. و در سوره مریم آیه ۹۷ و سوره دخان آیه ۵۸ فرموده:

﴿فَإِنَّمَا يَسَرْنَاهُ إِلَيْسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ [الدخان: ۵۸ و مریم: ۹۷].

«ما قرآن را آسان نمودیم به زبان تو (یعنی به زبان عربی) تاشاید این مردم متذکر شوند».

دلیل سوم- آیاتی که فرموده: ﴿بَيَانُ لِلنَّاسِ﴾ و یا «مهدى للناس» و یا ﴿بَصَائِرَ لِلنَّاسِ﴾ مانند آیه ۱۸۷ و آیه ۲۲۱ سوره بقره که فرمود:

﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ ءَايَتِهِ لِلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۸۷ و ۲۲۱].

و در سوره إسراء آیه ۱۰۶ فرموده:

﴿وَقُرْءَانًا قَرِئَتُهُ لِتَقْرَأُهُ وَعَلَى الْأَنَابِسِ﴾ [الإسراء: ۱۰۶].

«و قرآنیکه جزء فرستادیم تا برای مردم قرائت کنی». .

و در سوره یونس آیه ۵۷ فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم مَوْعِظَةٌ مِن رَبِّكُمْ﴾ [يونس: ۵۷].

«آهای مردم به تحقیق برای شما، موعظه‌ای از پروردگارتان آمد».

پس چنانکه فرموده، این قرآن موعظه و بینائی مردم است، و اگر نفهمند چگونه بینائی مردم است. و آیات بسیاری آمده که قرآن برای عموم مردم نازل شده، اگر خدا چیزی را برای مردم نازل کند که نفهمند کار لغوی کرده نعوذ بالله.

بعضی خیال کرده‌اند که قرآن و آیات آن معنی و رمزی است که فقط رسول خدا ﷺ می‌فهمید، و این خیال باطلی است و مدرکی ندارد. به اضافه اگر فهم آن منحصر به رسول و یا امام بود باید «یا أَيُّهَا الْإِمَامُ» بگوید و یا «هَدِي لِلإِمَامِ» و «یا بیان لِلإِمَامِ»، و حال آنکه نفرموده بلکه برسول خود در سوره نبیاء آیه ۱۰۹ دستور می‌دهد که:

﴿فَقُلْ إِذَا نُشْرِكُمْ عَلَى سَوَاءٍ﴾ [الأنبياء: ۱۰۹].

«بگو که من اعلام و اخبار می‌کنم شما را بطور یکسان و بدون فرق».

پس قرآن و اسلام که دین سری نیست، در سوره انعام آیه ۱۹ فرموده:

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْءَانُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ۱۹].

«بسوی من وحی شد این قرآن تا بواسطه آن بترسانم شما و هر کسی را که به او برسد».

که معلوم می‌شود انذار رسول خدا ﷺ باید به قرائت آیات باشد. از این قبیل آیات استفاده می‌شود که قرآن برای همگان و عموم مردم است حتی آیات متشابه‌اتش نیز قابل فهم مردم است چنانکه در فصل ۲۰ بیان می‌شود.

دلیل چهارم - اخبار و احادیث دلالت دارد که قرآن واضح‌ترین سخن و قابل فهم مردم است و سری و رمزی نیست. علی ﷺ در خطبه ۱ نهج البلاغه فرمود: «خلف فیکم ما خلفت الأنبياء في أعمها كتاب ربکم فیکم، مبینا حلاله وحرامه». و هم در سایر خطب خود که در فصل ۱۰ گذشت. در ص ۳۱ بحار جلد ۹۲ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «إن هذا

۱۵- قرآن برای همه قابل فهم است

۶۷

القرآن هو النور المبين من اثره على ماسواه هداه الله». يعني: «محقق بدانید که این قرآن نور روشنی است، هر کس آن را بغير آن مقدم بداند و بدارد خدا او را هدایت کند». و در ص ۲۷ روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرمود: «من ابْتَغَى الْعِلْمَ فِي غَيْرِهِ أَضْلَلَهُ اللَّهُ وَهُوَ الذَّكَرُ الْحَكِيمُ وَالنُّورُ الْمُبِينُ». يعني: «هر کس دانش خود را در غیر قرآن جوید، خدا او را به گمراهیش واکذار و قرآن ذکر با حکمت و نور روشنی است». و عیاشی روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «الْقُرْآنُ هُدٌٰ مِّنَ الظُّلْمَةِ وَتَبْيَانٌ مِّنَ الْعُمَىِ». يعني: «قرآن راهنمای از گمراهی و بیان کننده از کوری است». و علی ﷺ در خطبه ۱۹ فرموده: «ونورا ليس معه ظلمة، وهدى لمن أتّم به». يعني: «قرآن نوریست که ظلمت ندارد و هدایت برای کسی است که او را امام خود قرار دهد و به آن اقتدا کند».

دلیل پنجم- خطایات آن است که مکرر فرموده: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» و «يَبْنِيَّ إِادَمَ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا»، و مخاطب آن مردمند و مردم باید بفهمند و اگر قابل فهم نباشد برای مخاطب، پس چه کسی باید بفهمد؟

امام صادق ﷺ فرموده: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خَوْطَبَ بِهِ». يعني: «همانا قرآن را مخاطب می شناسد»، بعضی از مردم عوام می گویند قرآن را فقط امام باید بفهمد و بیان کند، در جواب او باید گفت:

اولاً: خطاب به امام نیست. ثانیاً: باید امام بفهمد برای چه؟! برای اینکه به مردم بیان کند، پس رسول خدا ﷺ و سایر آئممه ﷺ چرا بیان نکردند؟ آیا رسول خدا و یازده امام بیان کردند یا خیر؟ اگر بیان کردند پس مردم فهمیدند و اگر رسول خدا ﷺ و آئممه به مردم نفهمانیدند و بیان نکردند آیا بخل کردند و چرا انجام وظیفه نکردند؟! ثالثاً: شما اگر قول رسول و امام را قبول دارید آنان فرموده‌اند که قرآن بیان روشن و واضح و قابل فهم است.

دلیل ششم- تمام علمای مسلمین قرآن را حجّت دانسته به آیات آن در مطالب خود استدلال می کنند، و چگونه آن را حجّت دانسته و به آن استدلال می کنند و چگونه خودشان فهمیدند.

دلیل هفتم- قرآن دلیل بر رسالت و حجّت بر صدق نبوت است و اگر مردم دلیل و حجّت را نفهمند چگونه رسالت پیغمبر اسلام را قبول کنند، و دلیل و حجّت که بدون فهم باشد دلیل و

حجّت نمی‌شود و باعث ایمان مردم نمی‌گردد، و اگر قرآن معماً و مبهم و قابل فهم نبود دیگر مبارزه‌طلبیدن معنی ندارد، قرآن که مکرّر مبارز می‌طلبد و می‌فرماید اگر می‌توانید یک سوره مانند آن بیاورید، پس چیزی را اگر نفهمند چگونه مانند آن را بیاورند؟ اگر زیدی به عمر و بنویسد یک میلیون پول بدھید بحامل نامه، و چون نامه را آورد برای عمر، او نفهمد و نداند چه نوشته، آیا یک میلیون پول می‌دهد؟ حال خدائیکه نامه‌ای برای بندگانش فرستاده که مال و جان و عمر خود را باید برای من بدھید ولی بندگان نفهمند او چه خواسته، چگونه جان و مال خود را بدھند؟

دلیل هشتم - رسول خدا ﷺ و ائمّه هدی ﷺ فرموده‌اند احادیث ما را به قرآن عرضه بدارید و بسنجد، اگر موافق قرآن بود، پذیرید و اگر مخالف آن بود نپذیرید، پس مردم باید قرآن را بفهمند تا به آن عرضه بدارند و گرنه با چیزیکه قابل فهم نباشد، چگونه بسنجدن، بعضی از روحانی نمایان قرآن را با خبر امام می‌سنجدن، پس اگر موافق خبر امام شد می‌پذیرند و گرنه می‌گویند ما نمی‌فهمیم. در جواب ایشان باید گفت هیچ کس نگفته قرآن را با خبر بسنجد، ولی رسول خدا و ائمّه فرموده‌اند خبر را با قرآن بسنجد، باضافه آن وقت که قرآن نازل شد خبری نبود که به آن بسنجدن. و به خبر عرضه نکرده فهمیدند.

دلیل نهم - کفار قریش قرآن را می‌فهمیدند با اینکه خبر رسول خدا را قبول نداشتند و به برکت فهم قرآن هدایت شدند و حتّی ابوجهل و ابوسفیان که به مردم می‌گفتند به قرآن گوش ندهید و یا پنbe در گوش خود بگذارید معلوم می‌شود آن اعراب می‌فهمیدند. آن عرب پابر هنّه بی‌سود قرآن را می‌فهمید چگونه مدعیان دانش می‌گویند قرآن قابل فهم نیست؟! و نباید مردم به آن تمسّک جویند، زیرا اگر مردم متوجه قرآن بشوند دکان ایشان کساد خواهد شد، و اگر مردم به قرآن توجه کنند دروغ‌های ساخته ایشان آشکار خواهد شد. و لذا می‌گویند قرآن قابل فهم نیست و یا باید امام باید، مثلاً کسانیکه می‌گویند امام و امامزاده از نور خلق شده‌اند آیه قرآن بر ضرر ایشان خطاب به رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي حَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»، و یا می‌فرماید: «إِنَّا هَلَقَنَا إِلَّا إِنَّمَا مِنْ نُطْفَةٍ». یعنی ما انسان را از نطفه آفریدیم. پس معلوم می‌شود هر انسانی و حتّی رسول و امام از نطفه خلق شده و دروغگو رسوای شود و لذا بناچاری می‌گویند قرآن قابل فهم نیست.

ثانيًا عده‌ای که از روایات مجعله نان می‌خورند و روایات نامعقولی در تفسیر قرآن از قول امام پیش خود جعل کرده‌اند که با قرآن نمی‌سازد ناچار می‌گویند قرآن قابل فهم نیست تا مردم

مجموعلات ایشان را بپذیرند، و اگر قرآن را بفهمند آن مجموعلات را دور می‌ریزند و جاعل آن را لعن می‌کنند. مثلاً در تفسیر آیه: **وَالَّتِيْنَ ... نُوشَّتُهُنَّدَهُ كَهْ تِيْنَ إِمَامَ حَسَنَ وَزَيْتُونَ إِمَامَ حَسَيْنَ** است که خدا به ایشان قسم خورده، در صورتیکه این سوره مگی است و آن وقت که این سوره نازل شد نه امام حسنی بوده و نه امام حسینی! مثلاً در جلد اول کافی ص ۱۹۵ نوشته‌اند از قول امام که مقصود از کلمه نور در هر جای قرآن، آئمّه می‌باشد، حال اگر کسی بگوید خدا فرموده: **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِيِّنًا** ﴿١﴾، بصريح آیات، قرآن است که نازل شده نه امام، در جواب می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم، باید از ایشان پرسید چگونه اگر برخلاف لغت عرب، نور به معنی امام باشد و یا تین به معنی امام حسن‌الله باشد و یا لیل به معنی عمر باشد قرآن را می‌فهمید، و أَمَّا اَكْرَبَ طَبَقَ لِغْتَ وَعْرَفَ عَرْبَ، نور به معنی روشنی و یا تین به معنی انجیر و یا لیل به معنی شب باشد قابل فهم نیست؟! «إن هذا لشيء عجب وإن هو إلا قول الزور». هرکس می‌داند لیل به معنی شب است نه به معنی خلیفه، حال اگر به معنی شب باشد قبول نیست و اگر به معنی خلیفه باشد چگونه قبول است!!

دلیل دهم- قرآن نور مبین و در نورانیت و روشنی و واضحی بالاترین کلام است و کلام بزرگان بشر چه امام و چه پیغمبر نسبت به کلام خدا مانند چراخ‌دستی و یا شمع است نسبت به خورشید، آیا از جهالت نیست که کسی کلام روشن خدا را نفهمد و بخواهد بواسطه کلمات دیگران بفهمد، در صورتیکه کلام خدا نور مبین و نور یقین است. باید گفت شما می‌خواهید با شمع خورشید را پیدا کنید:

زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان

دلیل یازدهم- برای اینکه قرآن قابل فهم است اینکه هر وقت رسول خدا ﷺ و یا آئمّه‌الله باشد مطلبی را بیان می‌کردند برای اثبات مطلب خود آیه‌ای از آیات قرآن دلیل می‌آوردند، و هرکس به ایشان می‌گفت مدرک شما در فلان حکم چیست؟ ایشان فوری آیه‌ای را نشان می‌دادند، مانند اینکه در وسائل الشیعه در باب مسح سر در وضوء زاره شنید که امام صادق ﷺ می‌گوید؛ مسح را ببعض سر باید کشید، زاره پرسید: از چه مدرک می‌فرمایند؟ امام فرمود: بدلیل «باء» در آیه **وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ** که برای تبعیض است. و مانند اینکه آن امام ﷺ به منصور دوننقی فرمود: بقول نمام گوش مده زیرا خدا در قرآن فرموده: **إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَيْنِ** **فَتَبَيَّنُو**، و منصور این آیه را شنید و فهمید، و مانند اینکه آن امام ﷺ به کسیکه در بیت الخلا

می‌نشست برای استماع صوت زنان مغنه فرمود: آیا نشنیدی که خدا در قرآن فرموده: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْقَوَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا﴾ [آل عمران: ۲۶]، و او این آیه را فهمید و از نشستن در آنجا خودداری کرده و مانند اینکه امام صادق علیه السلام به فرزند خود اسماعیل فرمود هرگاه مؤمنون نزد تو شهادت دادند ایشان را تصدیق کن بدلیل اینکه خدا فرموده: ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۱].

و مانند اینکه آن امام علیه السلام فرمود اگر مطلقه ثلاثة را بنده‌ای نکاح کند و او را طلاق دهد برای شوهر سابق او به عقد جدید حلال می‌شود بدلیل اینکه در قرآن فرموده: ﴿حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ﴾، و بنده هم زوج است، و مانند اینکه آن امام علیه السلام به کسیکه زمین خورده بود و ناخن او کنده شده بود و بر دست خود دوا گذاشته بود و عرض کرد در وضو چه کنم؟ فرمود این و امثال این از کتاب خدا دانسته می‌شود که فرموده: ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْدِينِ مِنْ حَرَجٍ﴾. مانند آنکه کتاب کافی و تفسیر صافی در مقدمه هفتم کتابش روایت کرده از امام باقر علیه السلام که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي أَيْنَ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، یعنی: هرگاه من برای شما حدیثی بیان کردم از من بپرسید این حدیث از کجا قرآن استفاده شده. سپس فرمود: رسول خدا علیه السلام نهی نمود از قیل و قال و فساد مال وکثره سوال، یکی از اصحاب آن جناب عرض کرد این حدیث رسول خدا علیه السلام از کجا قرآن استفاده شده؟ فرمود از آیه: ﴿لَا خَيْرٌ فِي كَثِيرٍ مِنْ تَحْوِيلِهِمْ إِلَّا مَنْ أَمْرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ﴾ [نساء: ۱۱۴].

و آیه:

﴿وَلَا تُؤْتُوا الْسُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمْ﴾ [نساء: ۵].
و آیه:

﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّلَ كُمْ تَسْؤُكُمْ﴾ [المائدہ: ۱۰۱].

و هزاران ورد دیگر که ائمۂ علیه السلام به آیات قرآن استدلال و استشهاد کرده‌اند برای مطالب خود. و اگر مردم آیات قرآن را نمی‌فهمیدند این استشهاد صحیح نبود. دلیل دوازدهم - خود آیات قرآن که مردم را امر به تدبیر و تفکر در قرآن نموده، اگر قابل فهم نبود چگونه خدای تعالی در سوره نساء آیه ۸۲ امر به تدبیر نموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ﴾ [النساء: ۸۲].

«آیا چرا در قرآن تدبیر نمی‌کنند».

و در سورة محمد ﷺ آیه ۲۴ فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبِ أَفْفَالِهَا﴾ [محمد: ۲۴].

«آیا چرا در قرآن تدبیر ندارند بلکه بر دل‌ها قفل زده شده است».

و در سورة ص آیه ۲۹ فرموده:

﴿كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَرَّكٌ لَّيَدَبَّرُوا مَا إِيمَانِهِ﴾ [ص: ۲۹].

«کتاب با برکتی نازل نمودیم برای آنکه تدبیر کنند در آیاتش».

و مانند این آیات. پس در تمام آیات الهی باید تدبیر نمود و حتی آیات مشابهاتش قابل تدبیر و قابل فهم است، چنانچه در فصل ۲۰ خواهد آمد و تدبیر در آیات قرآن واجب است.

دلیل سیزدهم- اوامرستکه در قرآن أمر شده به پیروی قرآن و اگر بنا بود کسی نفهمد چگونه خدای تعالی امر باتابع آن فرموده، مانند آیه ۳ سوره اعراف:

﴿أَتَتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِّنْ رَّبِّكُمْ﴾ [الأعراف: ۳].

«پیروی کنید آنچه بسوی شما نازل گردیده از پروردگارتن». و آیه ۱۵۷:

﴿فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا الْتُورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«پس آنانکه به این رسول ایمان آورند و او را بزرگ شمند و یاری کنند و آن نوریکه به او نازل شده پیروی کنند ایشان رستگارند».

و در سوره بقره آیه ۱۷۱:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَتَتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَنْقَبَنَا عَلَيْهِ إِبَابَعَنَ﴾ [البقرة: ۱۷۰].

«و چون به ایشان گفته شود پیروی کنید آنچه خدا نازل نموده گویند بلکه پیروی می‌کنیم آنچه را که پدران خود را بآن یافته‌ایم».

و در سوره طه آیه ۱۳۴ فرموده:

﴿رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعُ مَا أَنْتَ تَكَوَّنَ﴾ [طه: ۱۳۴].

«پروردگارا چرا نفرستادی به سوی ما رسولی که پیروی کنیم آیات تورا».

و همچنین در سوره قصص آیه ۴۷ و در سوره لقمان آیه ۲۱ فرموده. پس تمام مسلمین باید تابع آیات کتاب خدا باشند، ولی متأسفانه زمان ما اگر بشیعه و یا سنّی بگوئی بیائید پیروی قرآن کنیم، ایشان مانند کفار جاهلیت می‌گویند پدران و علماء ما چنین و چنان گفته‌اند. پس بعد از ورود این همه آیات که أمر به پیروی قرآن و تدبیر در آن شده، اگر مسلمانی ندیده بگیرد و باز بدنبال افکار خود و یا افکار ملت خود برود از کفار جاهلیت بدتر است، زیرا کفار جاهلیت قرآنی نداشتند و چون آمد پذیرفتند و متّحد شدند و از نفاق و عداوت دست برداشتند و نگفتند ما نمی‌فهمیم، ولی مردم ما ببهانه اینکه نمی‌فهمیم از کلام خدا اعراض کرده‌اند و در نتیجه کار بجایی رسیده که شیعه از سنّی، و سنّی از شیعه وحشت دارد، و دشمن جانی یکدیگرند، و یک عده بنام روضه‌خوان شب و روز در گویندگی خود ماده فساد و دشمنی را زیاد می‌کنند و شیطان و استعمار و دشمنان دین اسلام را، از خود خوشنود و مسرور می‌گردانند، و منشأ تمام این بدبختی‌ها و زیان‌ها این است که در حوزه‌های علمیه به طلاق علم دینی تزریق می‌کنند که قرآن ظنّ الدّلالة و حدیث قطعی الدّلاله است، و طلاق ساده خوش‌باور خبر ندارند که این سخن از کجا پیدا شده و کدام دشمن این کلام را به میان ایشان آورده، و این کلام باطلی است و نتایج بسیار سوئی دارد، از آن جمله عدم توجّه محصلین به آیات قرآن و قطعی ندانستن مفاد آن، در حالیکه دلالت آیات قرآن بر معانی آن از هر کلامی بهتر و قطعی‌تر است، شما یک خط نهج‌البلاغه را که حدیث است بگذارید در جنب یک آیه از قرآن، هر کم سوادی می‌فهمد که آیات قرآن از نهج‌البلاغه واضح‌تر و دلالتش بر معنی قطعی‌تر است، آیا دلالت جمله آیه:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُول﴾ [النساء: ۵۹]، و [المائدة: ۹۲]، و [النور: ۵۴]، و [محمد: ۳۳]

و [التغابن: ۱۲].

و یا آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَإِلَيْهِ الْحُسْنَى﴾ [النحل: ۹۰].

قطعی نیست، اگر بگویند دلالت قرآن بر مطالب آن قطعی است ولیکن مطالب آن اجمالی است که تفصیل آن در آیه ذکر نشده، گوئیم باشد اخبار نیز چنین است، اخبارهم مجمل دارد، آیا حدیث: «ما بعث الله نبیا إِلَّا بصدق الحديث وأداء الأمانة»، مطلب آن مجمل نیست و تفصیل موارد صدق ذکر شده، البته مجمل است، حدیث فوق با آیه:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸].

هیچ فرقی ندارد، بلکه آیه روشن‌تر است، همانطوریکه قرآن گاهی با جمال سخن گفته و گاهی به تفصیل، اخبار و احادیث نیز چنین است، کلام اجمالی دلالت قطعی بر معنی اجمالی دارد و کلام مفصل‌تر دلالت بر معنی تفصیلی، چه قرآن باشد و چه خبر. عده‌ای از بی‌سوانان چون تزیریقات سوء در آنان اثر کرده، می‌گویند در جمله **﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكُوَةَ﴾** چون شرائط و آداب و کیفیات ذکر نشده و مجمل است پس ظنی الدلاله می‌باشد، در جواب ایشان باید گفت: دلالت جمله: «**أَقِيمُوا الصَّلَاةَ**» قطعی است ولو اینکه بر معنی اجمالی باشد مانند دلالت حدیث: «**بَنِي الإِسْلَامِ عَلَى خَمْسِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَ...**» که تفصیل در این حدیث نیز ذکر نشده است.

به هر حال کلام خدا از هر کلامی بهتر و دلالت آن واضح‌تر و قطعی‌تر است، پس حوزه‌های علمیه در عوض اینکه مسلمین را بیدار کنند و به طرف قرآن سوق دهند، خواب آنان را عمیق‌تر کرده‌اند. اگر کسی بگوید چون قرآن محکم و متشابه دارد و متشابه آن را کسی نمی‌فهمد. جواب این است که اولاً متشابه قابل فهم است چنانکه در فصل ۲۰ خواهد آمد. ثانیاً اگر علت ظنی و قطعی الدلاله بودن وجود متشابه است احادیث نیز محکم و متشابه دارد، باضافه بر اینکه ضد و نقیض دارد، به اضافه بر اینکه کم و زیاد شده، در بسیاری از احادیث. پس چرا اخبار را بدین واسطه ظنی الدلاله نمی‌دانید، اخبار بسیاری وارد شده که اخبار دینی محکم و متشابه دارد چنانکه مثلاً در ج ۲ بحار ص ۱۸۵ چندین خبر نقل کرده از حضرت رضا علیه السلام که فرمود: «إِنِّي فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهٍ كَمَتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، وَمُحَكِّمٌ كَمَحْكُومِ الْقُرْآنِ، فَرَدُوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحَكِّمَهَا». یعنی: «محققاً در اخبار ما متشابه است مانند متشابه قرآن، و محکم است مانند محکم قرآن، پس متشابه خبر را رد کنید به محکم آن».

۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

قرآن چون آیاتش نازل شد عرب زمان جاهلی آن را فهمید، و از آن متأثر شد و با شنیدن آیاتش مجدوب گشت، و بواسطه آن از عقائد و خرافات پدر و مادری و قومی دست برداشت و به برکت آن بر جهان آن روز تفوق پیدا کرد، اگر قرآن بدون تفسیر فهمیده نمی‌شد چگونه عرب جاهل آن را فهمید. باضافه اگر قرآن محتاج به تفسیر بود خدایتعالی تفسیری برای آن نازل می‌نمود، و یا رسول خدا^{علیه السلام} تفسیری بر آن می‌نوشت، در حالیکه نتوشه و حتی ائمه هدی^{علیهم السلام} که نسبتاً وقت داشتند تفسیری بر قرآن ننوشتند، پس معلوم می‌شود احتیاج به تفسیری نداشته است.

ثانیاً تفسیرهائی که نوشه‌اند همه کلام بشری است و کلام خدا روشن‌تراز کلام ایشانست، حق تعالی در واضح‌گوئی و فهمانیدن مطالب از هر بشری استادتر است، اگر کسی کلام روشن خدا را نفهمد کلام مفسرین را بطریق اولی نخواهد فهمید، شما بیانید این تفسیرهائی که نوشه شده بگذارید کنار قرآن و حسا ببینید کدام مشکل‌تر است، بلی برای کسی که لغت عرب را نمی‌داند ترجمه قرآن لازم است ولی ترجمه غیر از تفسیر است و خواهد آمد.

ثالثاً تفاسیری که نوشه شده در عوض اینکه مطالب قرآن را روشن‌تر کند تاریک‌تر نموده است مثلاً تفسیر منهج الصادقین و مجمع‌البيان که بهترین تفاسیر است برای یک آیه چندین احتمال داده‌اند و برای یک کلمه چند معنی ذکر کرده‌اند و در ذیل آن چند روایت متعارض آورده‌اند و نفرموده‌اند کدام این احتمالات صحیح و کدام باطل است، خواننده را سرگردان می‌گذارند و می‌روند، مثلاً شما به جمله:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ﴾ [آل‌بقرة: ۱۸۴].

که در آیه ۱۸۴ سوره بقره می‌باشد مراجعه کنید. تا صدق گفتار ما روشن شود. اگر کسی این تفاسیر را ندیده باشد و خود به قرآن مراجعه کند و به زبان عربی و لغت قرآن وارد باشد هر معنی که ظاهرتر و روشن‌تر است بگیرد راحت می‌شود.

رابعاً این تفاسیری که نوشه‌اند غالباً آیات قرآن را حمل بر خرافات کرده‌اند و اخبار غلوآمیز را در ضمن آیات آورده‌اند قرآنی که مجموعه‌ای از حقائق است فعلًا مملو از خرافات کرده‌اند،

مثلاً حق تعالیٰ برای قدرت‌نمایی خود در سوره بقره آیه ۲۶ مُثُل به پشه زده و بعوضه که حیوان کوچکی است و تمام قوای ظاهري و باطنی را واجد است آورده که هم خرطوم دارد برای مکیدن خون و هم پر دارد برای فرار، به طوری که اگر تمام علمای بشری جمع شوند به کيفيت خلقت آن پی نمی‌برند، آن وقت مفسرین شیعه - مانند علی بن ابراهیم و تفسیر برهان و نور الثقلین و مانند آنها به تقلید از یکدیگر - گفته‌اند مقصود از «بعوضة» (پشه) علی بن ابی طالب^{علیه السلام} و مقصود از «ما فوقها» رسول خدا^{علیه السلام} است! کسی نبوده به ایشان بگوید: مگر خدا نمی‌توانست و یا می‌ترسید نام علی^{علیه السلام} را ببرد که در عوض آن حضرت را بنام بعوضه - پشه - ذکر کرده، اینان هر کجای قرآن نام حیوانی آمده مانند بعوضه و ابل و دابه همه را تأویل نموده‌اند به علی^{علیه السلام} برای اینکه به سایر فرق اسلامی بفهمانند آیاتی در شأن علی^{علیه السلام} نازل شده! و به این واسطه ندانسته به آن امام^{علیه السلام} توهین و با قرآن بازی کرده و آن را موهون و مملو از خرافات نشان داده‌اند، شما اگر تفسیری را که به نام امام حسن عسکری^{علیه السلام} جعل کرده‌اند مطالعه نمایید تعجب می‌کنید و می‌بینید امامی که می‌گویند اعلم مردم می‌باشد از تاریخ و قرآن و سایر امور بی‌اطلاع بوده چنانکه در کتاب اخبار الدخیله بعضی از خرافات آن ذکر شده است.

یکی از گویندگان دینی نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سوره انسان (دهر) که در جزء ۲۹ قرآن است در شأن امیر المؤمنین و خانواده او^{علیهم السلام} نازل شده؟ گفتم بلی من قبول دارم، ولی شما چطور؟ من معتقدم شما قبول ندارید، بلکه آن امام^{علیه السلام} را ییرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن را هم موهون کرده‌اید گفت: چگونه تهمت می‌زنید؟ گفتم: تهمت نیست بلکه ادعای با دلیل است، حال ثابت می‌کنم بطوری که خود شما آن را قبول کنی، آیا شما قبول داری که این سوره از اول تا به آخر آن در شأن علی^{علیه السلام} نازل شده؟ گفت: بلی، گفتم: خیلی خوب در اول این سوره می‌گوید:

﴿إِنَّا حَلَقْنَا لِلإِنْسَنَ﴾ [الإنسان: ۲].
«ما انسان را خلق کردیم».

در تفاسیر شیعه آمده که مقصود از انسان علی^{علیه السلام} می‌باشد، شما قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: بسیار خوب، بعد فرموده:

﴿مِنْ نُظْفَةٍ أَمْشَاجٌ نَّبْتَلِيهُ﴾ [الإنسان: ۲].
«ما او را از نطفه مخلوط آفریدیم».

۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

آیا شما طبق این آیه قبول دارید که علی اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ از نطفه حضرت ابوطالب و فاطمه بنت اسد خلق شده؟ دیدم تأمل کرد و جواب نداد، و سپس گفت: خیر علی اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ از نور خلق شده و صدها هزار سال قبل از وجود پدرش بود، گفتم: پس معلوم شد که شما قبول ندارید که این آیه و این سوره در شأن علی اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ نازل شده، پس چرا اول اقرار کردی؟ و چرا در تفاسیر خود نوشته اید که این سوره در شأن او است؟ باضافه در تفاسیر شیعه آمده که چون حضرات حسین اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ بیمار شدند برای سلامتی اینان علی و فاطمه علیهم السلام نذر کردند سه روز، روزه بگیرند، و چون بیماری آنان رفع شد، علی اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ برای گرفتن روزه سه صاع جو تهیه کرده برای سه روز آرد کردند و هر روز برای افطار خود پنج گرده نان تهیه کردند. روز اول موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج گرده نان را به او دادند، و خود حضرات با حسین و کنیز ایشان فضه بدون غذا مانده با آب افطار کردند، روز دوم نیز هر پنج گرده (قرص) نان را به یتیم دادند و خود گرسنه ماندند، و همچنین روز سوم، که از ضعف و گرسنگی چنین و چنان شدند، پس این آیات و آیه:

﴿وَيُطْعِمُونَ الظَّعَامَ عَلَى حُبَّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: ۸]

نازل گردید، آیا شما این مطالب را قبول دارید؟ گفت: بلی، گفتم: خوب بنابراین اگر این ها راست باشد علی اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ و اهل بیت او اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند و برخلاف فرمان خدا رفتار کرده‌اند، گفت: چطور؟ گفتم: برای اینکه او لا مگر برای یک مسکین و یا یک نفر یتیم یک نصف نان کافی نبود؟ مگر آن یتیم می‌خواسته برود دکان نانوائی باز کند؟ باضافه گویند چراغی که به خانه روا است به مسجد حرام است! کسانیکه خود گرسنه‌اند نصف یک نان را به مسکین می‌دادند و خود برای حفظ الصحه و سد جوع با باقی نان‌ها افطار می‌کردند، اینان بفرمان خدا که فرموده: **﴿وَلَا تَبْسُطُهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾** عمل نکردن. و از عقل هم که خدا حجت قرار داده پیروی نکردنند، آیا پیغمبر اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ و امام اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ تابع قرآن نیستند؟ چگونه خدا برسول خود فرموده: **﴿أَتَتَّبِعُ مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مِنْ رَبِّكَ﴾** «از آنچه به تو وحی شده پیروی کن» آیا خانواده او نباید با مر «تابع ..» عمل کنند؟ خدا پیروی عقل را حتی بر رسول خود واجب نموده چگونه علی اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ و اهل بیت او پیروی عقل و قرآن را نکردن؟ چگونه علی اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْصَطْتُ مِنْ نُورِكَ اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ آیا امامی که به وظائف عقلی و قرآنی خود آشنا نباشد امام است؟ باضافه کنیز بیچاره چه تقصیری کرده؟ باضافه مگر یتیم چه قدر شکم داشته؟ پس از این بیان آن گوینده دینی به فکر فرورفت و گفت راست می‌گوئی پس مقصود از این آیه چیست؟

گفتم ما امام را عالم و عاقل می‌دانیم و این آیه را هم طبق لغت عرب معنی می‌کنیم، چون قرآن به لغت عرف عرب نازل شده، آیه می‌گوید: مسکینا و يتيمما و أسيرا و اين سه را با و او عاطفه که دلالت بر جمع دارد آورده و معلوم می‌شود که این هر سه با هم در یک شب آمده‌اند درب خانهٔ علی^{اللعنة} و ایشان یک شب نان‌های خود را به آنان داده و البته برای سحر خود نان تهیّه کردند از همان دو صاع جو باقی مانده، بنابراین تفسیر به سه روز بی‌مورد است هر کسی ممکن است یک مرتبه از غذا خودداری کند و در راه خدا بدهد، در این آیه مسکینا و يتيمما و أسيرا با کلمهٔ «ثم» نیامده تا اینکه به سه روز تفسیر شود، پس آنچه در تفاسیر آمده هم بر خلاف قرآن است و هم برخلاف عقل، و قرآن را موهون ساخته و خانواده رسول خدا^{اللعنة} را جاگل به قرآن نشان داده.

خدا برای تجلیل کسیکه جاگل به قرآن باشد و از عقل پیروی نکند آیه نازل نمی‌کند و در مدح ایشان سوره نمی‌آورد. عقیدهٔ ما این است که قرآن مجتمعه‌ای از حقائق است و خانواده رسول هم عاقل و عالم بوده‌اند و آنچه شیعه نوشه تهمت باشان است، تمام این سخنان وقتی است که گفته شود این سوره مدنی است، متأسفانه بسیاری از مفسرین نوشه‌اند که این سوره مکّی است و در مکّه نه حسنی بوده و نه حسینی^{اللعنة} و نه نذری تا خدا سوره نازل کند!

خامساً: در این تفاسیری که نوشه‌اند. هرکس هرمذهبی داشته آیات قرآن را طبق مذهب خود معنی کرده، و با هرکس بد بوده آیات کفر وستم و نفاق را در شأن او نازل دانسته و حمل به او نموده، و با هرکس خوب بوده آیات ایمان و اتفاق و نیکی را در شأن او، در مدح او، دانسته و قرآن را مذکور نامه و یا قدّاح نامه اشخاص قرار داده، و جنگ داخلی بین مسلمین شعله‌ور نموده، اگر جبری بوده آیات قرآن را حمل به جبر نموده، و اگر اختیاری بوده حمل باختیار نموده، سابقین این کار را کرده و این خیانت را مرتکب شده‌اند و لاحقین ساده‌دل نیز از ایشان تقليید کرده و تمام همت ایشان لعن و یا مدح نمودن از زید و عمرو است. می‌توان گفت رجوع به تفاسیر برای دانستن مورد نزول و کشف اقوال برای کسیکه مقلّد نباشد و قوّهٔ ممیّزه داشته باشد خوبست تا گول اقوال را نخورد و قولی را که با ظاهر قرآن موافق است انتخاب کند و قرآن را حمل بر رأی ایشان نکند، و دیگر اینکه انسان می‌تواند آیات مجمله را بوسیلهٔ آیات دیگر قرآن بفهمد زیرا: «القرآن يفسر بعضه ببعض» و یا از سنت رسول خدا^{اللعنة} چنانکه در فصل سابق ذکر شد بدست آورد. و نیز باید دانست که قرآن اگرچه بیان روشن و واضحی است برای کسیکه بزبان عرب و ادبیات عرب آشنا می‌باشد، ولی هرچه داناتر باشد، بیشتر از قرآن بهره می‌برد، عالم متبحّر می‌تواند از تفريع قواعد و انطباق کلیات قرآن بر جزئیات و استخراج قواعد فقهیه و

۱۶- قرآن احتیاج به تفسیر نداشته و ندارد

۷۹

عقلیّه و استنباط مطالب به قدر حوصلهٔ خود و زیادی درک خود بهره برد، شخص دانشمندانز تقدیم و تأخیر کلمه و از فتح و کسر حروف و از سیاق آیات و تناسب آنها چیزها درک می‌کند. پس درک جزئیات مطالب قرآن برای اشخاص نسبت به فهمشان تفاوت دارد و بسیاری از کلمات، یا جملات قرآن توسط آیات دیگر و کلمات مشابه آن روشن می‌شود. مختصر اینکه کتاب خدا کتاب کاملی است و محتاج به اینکه بندهای آن را کامل نماید نیست و کتاب خدا از هر جهت مستغنى از مخلوق است، پس اگر مطلبی را بیان نکرده یا لازم نبوده علم آن را از بندگان نخواسته، و یا در سنت رسول بیان شده است.

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

چنانچه در فصل تواتر قرآن تذکر دادیم قرآن متواتر است، بنابراین اگر یک کلمه کم و یا زیاد می‌شد مسلمین مطلع می‌شدند و جلوگیری می‌کردند. باضافه چون قرآن همه جا و در هر خانه و در تمام ممالک دنیا نشر شد، ممکن نبود کسی به تمام نسخ آن دست‌برد کند و اگر یک نسخه را کم یا زیاد می‌کرد با مطابقه با نسخ دیگر معلوم می‌شد. و بهر حال دلائل بسیاری از کتاب و سنت و اجماع و عقل داریم که قرآن دست‌نخورده و کم و زیاد نشده یعنی تحریف لفظی نشده:

أَمّا آياتٌ: آیه اول: سورة حجر آیه ۹:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْكِتَابَ كَرِيمًا لَهُوَ لَحَافِظُونَ ﴾ [الحجر: ۹].

«این قرآن را ما نازل کردیم و ب درستی و تحقیق خود ما نگاهدارنده آن می‌باشیم».

و مقصود از ذکر قرآن است بقرینه آیه قبل که فرموده: **﴿وَقَالُوا يَأْتِيْهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴾** [الحجر: ۶]. حق تعالی در آیه ۹ وعده کرده که خود حافظ و نگهدارنده قرآن است، پس اگر کسی بگوید یک کلمه از آن کم و زیاد شده، یا خدا را قادر نمی‌داند یا سخن او را دروغ می‌داند، و چنین کسی قطعاً بی‌دین و خدانشناس واز فرق مسلمین خارج است. حال اگر کسی بگوید مقصود از حفظ قرآن محفوظبودن آن است از قدر و عیجوئی مردم، جواب گوئیم؛ این صحیح نیست زیرا در زمان خود رسول خدا^{علیه السلام}، قرآن هزار عیجو داشت، و چه قدر از آن عیجوئی کردند؛ گاهی سحرش خواندند، و گاهی شعرش گفتند، ولی چون طبق انصاف نبود مؤثر نشد و فعلاً نصاری و یهود نیز از آن عیجوئی می‌کنند. و اگر کسی بگوید چگونه خدا قرآن را حفظ کرد، و حال آنکه هزاران نسخه از آن پوسیده و پاره شده یا به آب و آتش رفته، جواب گوئیم: مقصود از حفظ قرآن حفظ هر نسخه از نسخه‌های آن نیست زیرا وجود خارجی کاغذی دوام نداردو پوسیده می‌شود، اگر گفتیم: فلاں قصیده فلاں شاعر محفوظ مانده و یا فلاں کتاب محفوظ مانده مقصود این نیست که هیچ نسخه از آن پاره نشده بلکه مقصود این است که از اول تا به آخر آن مانده و چیزی از آن از بین نرفته و لو اینکه از نسخه‌های متعدد آن چند نسخه پاره و یا مفقود باشد. بهر حال خدا قول داده قرآن را حفظ کند، حال تو بگو از تمام جهات حفظ کرده ما نراعی نداریم.

آیه دوم: سوره فصلت آیه ۴۱ و ۴۲:

﴿وَإِنَّهُ لِكَتَبٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾﴾ [الفصلت: ۴۱-۴۲].

(به تحقیق این قرآن کتابی است عزیز که از جلو و عقب آن باطلی نیاید، نازل شده از جانب خدای حکیم بی نیاز».

این آیه دلالت دارد که هیچ باطلی بر قرآن وارد نشود و تحریف یکی از افراد باطلی است که بر قرآن وارد نشده. اگر کسی بگوید مقصود از باطل در این آیه این است که تناقض و کذب و بیهوده در مطالب قرآن وارد نمی شود و کتابیکه قبل یا بعد از آن باید و آن را باطل سازد وجود نداشته و ندارد، جواب این است که کلمه باطل عام است و تمام آنچه را که ذکر شد شامل می شود، چنانکه شامل تحریف نیز می شود، پس چنین باطلی بر قرآن وارد نشده، البته آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که بر بطلان تحریف دلالت دارد اگرچه صریح نباشد و به اشاره دلالت کند مانند آیه ۷۷ و ۷۸ سوره واقعه:

﴿إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿VA﴾ [الواقعة: ۷۷-۷۸].
«به تحقیق این کتاب قرآنی است بزرگ در کتاب محفوظ».

يعنى در پناه قدرت حق مصون است، و آیه ۲۱ و ۲۲ سوره بروج:

﴿بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَجِيدٌ ﴿٦﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٦﴾﴾ [البروج: ۲۱-۲۲].

«بلکه این کتاب قرآنی است دارای مجد و در لوحی مصون خواهد بود».

و آیه ۳۴ سوره انعام:

﴿وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَّبِيًّا مِنْ أُمَّةِ الرُّسُلِينَ ﴿٣٤﴾﴾ [الأنعام: ۳۴].
و آیه ۱۱۵ و ۱۱۶ همین سوره:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ وَمُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَتَمَّتْ كِلَمَاتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾﴾ [الأنعام: ۱۱۴-۱۱۵].
و آیه ۲۷ سوره کهف:

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

۸۳

﴿وَأَقْلَمَ مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكُ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ﴾ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾ [الكهف: ۲۷].

که در تمام این آيات صریحاً می‌گوید کلمات قرآن را کسی نمی‌تواند تبدیل کند و یا عوض نماید.

و أَمّا سُنّت: یکی اخبار شقلین است که رسول خدا ﷺ فرموده: «إِنِّي تاركٌ فِي كُمِ الشَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللَّهِ وَهُوَ الشَّقْلُ الْأَكْبَرُ وَعَتْرَتِي وَهُمُ الشَّقْلُ الْأَصْغَرُ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ، إِنِّي تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضْلُلُوا بَعْدِي أَبْدَا»، و در بعضی روایات: کتاب الله و سنتی که صحیح تر یعنی موافق با قرآن است، آمده. پس رسول خدا ﷺ فرموده: این قرآن را میان شما می‌گذارم، و باید تا قیامت به آن متمسک باشید، و اگر تحریف در آن شده باشد، قابل تمسک نخواهد بود. قرآن حجّتی است مستقل چنانچه مدارک آن ذکر شد، و سنت نیز حجّتی است مستقل، و هریک از این دو دلالت بر مطلب صحیح است، پس قرآن و سنت دو حجّت می‌باشند نه اینکه مجموعاً یک حجّت باشند، یعنی هریک دلالت بر مطلبی کند کافی و لازم الأخذ است، ولذا أَئِمَّةُ الْكُلُّيَّاتِ که عترت رسول خدا ﷺ بودند همواره در مطالب خود و اثبات آن استدلال به ظاهر قرآن می‌کردند و گاهی نیز به سنت رسول ﷺ استدلال می‌کردند، خصوصاً در مورد نزاع که در کلمات حضرت امیرالملک در خطبه ۲۳ و نامه ۵۳ ذکر شد. از این تمسک و استدلال مسلم می‌شود که این حجّت یعنی قرآن و سنت دست‌نخورده، و إِلَّا از حجّت ساقط می‌شد، و به اضافه؛ کتاب مدونی بوده که میان أَمْتَ خود گذاشته.

دوم: در مقدمه چهارم تفسیر صافی نقل کرده: از أميرالمؤمنين ع سؤال کردند: «هل عندكم من رسول الله شيء من الوحي سوى القرآن؟ قال عليه السلام: لا والله فلق الحبة وبرد النسمة إلا أن يعطي عبداً فهما في كتابه»، یعنی: آیا نزد شما از رسول خدا ﷺ غیر از قرآن چیزی از وحی مانده است؟ فرمود: نه، قسم به آنکه حبّه را شکافت و جان را ایجاد کرد جز اینکه خدا به بنده‌ای فهم در کتاب خودش را بدهد (که بتواند از قرآن چیزی استخراج کند). از این خبر معلوم می‌شود غیر از قرآن معمولی چیزی نزد آن حضرت از وحی نبوده چه بعنوان قرآن و چه بعنوان دیگر.

أَدْلَهُ دِيْكَرْ بِنَفْي تَحْرِيف لَفْظِي

- ۱- قرآن میزان صحّت و سقّم و کم و زیادی مطالب اسلامی است، اگر میزان خراب شده باشد، یا یکی از ابزار و اساس آن کم شده باشد، نمی‌توان با آن میزان درست سنجدید، پس اگر قرآن تحریف شده باشد نمی‌شود آن را میزان قرار داد و نعوذ بالله خدا اشتباه کرده که آن را میزان قرار داد، و یا نتوانسته میزان دین خود را حفظ کند و این سخن کفر و زندقه است و جائز نیست.
- ۲- تمام فقهای شیعه می‌گویند پس از سوره حمد باید در نماز یک سوره تامه از سور قرآن خوانده شود و در صلاة آیات پس از قرات حمد بایدیک سوره تامه بر پنج رکوع تقسیم شود، و هر سوره از سور قرآن را کافی دانسته‌اند. پس معلوم می‌شود سوره‌های قرآن را تام و تمام می‌دانند و هر سوره‌ای را از کم و زیاد مصون می‌دانند و إلّا كافٍ نمی‌دانستند.
- ۳- نبودن دلیلی بر تحریف، خود دلیل بر عدم تحریف است زیرا آنکه مدعی تحریف است، یا می‌گوید رسول خدا ﷺ برای امت خود قرآنی نگذاشته ورفته و یا می‌گوید گذاشته ولی خلفاء پس از او و یا دیگران کم و زیاد کردند، پس اگر بگوید رسول خدا ﷺ قرآنی نگذاشته که سخن او بر خلاف اجماع است، و هم بر ضد سخن خدا و رسول است، و اگر می‌گوید، گذاشته باید معلوم کند چه کس آن را تحریف کرده، در صورتیکه دلیلی بر تحریف شخص معینی نیست، اگر شخص بی‌اطلاعی بگوید: «شیخین»، می‌گوئیم چگونه و برای چه. قرآنی را که تمام اصحاب رسول و سایر مسلمین در حفظ و نشرش می‌کوشیدند و آن همه برای حفظ آن همت داشته و جان‌فشنای می‌کردند چگونه «شیخین» کم و زیاد کردند که هیچ کس مطلع نشد و یا مطلع شد و اعتراضی نکرد، قرآنی که برای آن از جان می‌گذشتند و در راه آن از خانه و خانواده و مال خود صرفنظر می‌کردند و تمام هستی خود را نثار آن می‌نمودند چه شد که اعتنا بتحریف و محرف آن نکردند، حتی اشخاصی مانند علیؑ و ابوذر و عمّار و سایر فدائیان اسلام با آن شدت ایمان، بقدر یکنفر از عوام زمان ما برای کتاب آسمانی خود دلسوزی نکردند؟! پس این مطلب یقیناً باطل و گوینده آن از عقل تهی است، به اضافه می‌گوئیم در کدام یک از آیات قرآن دست بردنده و یا کم و زیاد کردند؟ آیاتی که مربوط بریاست ایشان نبوده که قطعاً کم نکرده‌اند زیرا برای این کار غرضی نبوده و

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

۸۵

کسی هم چنین ادعائی نکرده و هیچ تاریخی متعرض آن نشده، حتی علی بن ابیطالب الصلی اللہ علیہ و آله و سلم که در بعضی از کلمات خود گله از خلفاء داشته از چنین موضوعی یاد نکرده و ادعا و اعتراض ننموده، اما اگر بگویی آیاتی که مربوط بزعامت و حکومت بوده کم کرده‌اند، خواهیم گفت حضرت امیر الصلی اللہ علیہ و آله و سلم و سایر دوستان او که در ابتدای امر خلافت پس از وفات رسول خدا الصلی اللہ علیہ و آله و سلم در امر خلافت با «شیخین» سخن گفته‌اند چنین سخنی راجع باین موضوع در احتجاجات خود نگفتند و نامی از کم کردن آیات قرآن نبردند. اگر آیاتی راجع بخلافت و زعامت حضرت امیر الصلی اللہ علیہ و آله و سلم بود باید خود آنحضرت و سایر معتبرضین که اعتراض داشتند تذکر دهنده و برای آنجناب استدلال و استشهاد کنند و حال آنکه چنین کاری نکردند، اگر چنین آیه‌ای بود تذکر آن برهر سخنی مقدم بود، پس در اول امر خلافت قبل از استقرار خلافت چنین صحبتی نشده و سخنی بمیان نیامده. اما زمان خلافت عثمان پس او محتاج بچنین کاری نبود زیرا پس از استقرار خلافت شیخین و گذشت سال‌ها که خلافت بعثمان منتقل شد اگر چنین آیاتی بود باید در اول امر خلافت کم یا تحریف کنند نه پس از گذشت سال‌ها، آیاتی که برای خلافت شیخین ضرر نداشت برای خلافت عثمان بطريق اولی ضرر نداشت. باضافه زمان عثمان قرآن در شرق و غرب جهان منتشر شده بود و برای عثمان کم و زیاد آن امکان نداشت. باضافه اگر عثمان چنین کاری می‌کرد قاتلین او که بدور خانه او اجتماع کردند برای قتل او، باید احتجاج باین کار کنند، و لااقل یکمرتبه باو ایراد کنند و حال آنکه چنین ایرادی نکردند. و هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد که اصحاب رسول خدا الصلی اللہ علیہ و آله و سلم برای تحریف باو اشکالی کرده باشند، بلکه ایراد ایشان بعثمان راجع بحیف و میل بیت المال و نصب مأمورین نالایق بود، در حالیکه امر قرآن مهمتر بود، باضافه بر علی بن ابیطالب الصلی اللہ علیہ و آله و سلم واجب بود که اگر عثمان قرآن را کم یا زیاد نموده در زمان خلافت خود قرآن را باصل آن برگرداند و کامل نماید و قرآن کامل را نشان دهد نه اینکه سکوت کند و لااقل اشاره هم نکند، علی الصلی اللہ علیہ و آله و سلم که در خلافت خود پس از قتل عثمان فرمان داد املاکی که در تصرف مأمورین عثمان بود بصاحبانش برگردانند. و حتی در نهج البلاغه در خطبه ۱۵ فرموده: «وَاللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ، وَمَلِكَ بِالإِمَاءِ لَرَدَدَتْهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعْةً». یعنی: بخدا قسم اگر بیابم که باآن املاک زنانی تزویج شده و

کنیزانی خریده شده هر آینه آن را برگردانم زیرا در عدالت وسعتی است که در جور نیست. کسی که برای یک وجب زمین بیتالمال این همه دلسوزی کرده و از دست مأمورین عثمان گرفته چگونه ممکن است بیند قرآن کم می‌شود و بروی خود نیاورد و کلمه‌ای نگوید؟! باضافه مردم را امر کند به رجوع بقرآن معمولی و آن را امام و حجت بخواند. پس مسلم بدست عثمان چنین عملی انجام نشده، و پس از او که دیگر برای احدی چنین احتمالی داده نشده، زیرا آنقدر در بلاد اسلامی در مساجد و میحافل حافظ و قاری زیاد شده بود که برای احدی دسترسی به تمام آنان امکان نداشت و چنان بقرآن توجه داشتند که اگر در قرآن زمان رسول خدا علیه السلام یک واو در جایی از کلمات قرآن بود، یا پس از واو الفی بود همه خود را موظف می‌دانستند که آن واو یا الف را در سایر قرآن‌ها بگذارند و اگر تائی مذور بود همه سعی داشتند که در تمام نسخه‌ها مذور باشد، مواظبی که در نسخه‌برداری قرآن شده در هیچ کتابی نشده، پس چگونه ممکن است کسی در قرآن دست برد و کسی مطلع نشود، آری خدا روی جهل و نادانی را سیاه کند که پس از هزار و سیصد سال یک عدد عوام برای ایجاد تفرقه و عناد و بدگویی بفرق مسلمین چند نفر اخباری کچ سلیقه سفیه آمدند اخباری را برای اثبات تحریف از کتب مجعلوه جمع آوری کردند که همان اخبار نیز دلالت بر تحریف ندارد، مگر برای کسی که از همه جا بی‌خبر باشد، ما آن اخبار را در نظر خواننده می‌گذاریم تا خود قضاوت کند.

-۴- اقوال بزرگان و علمای فرقین و تصریح ایشان بر عدم تحریف: در اینجا ما کلمات بعضی را از باب نمونه ذکر می‌کنیم: علامه طبرسی در مجمع البيان می‌گوید: اجماع مسلمین بر این است که بر قرآن چیزی زیاد نشده، اما اینکه کم شده یا خیر، نظر صحیح از مذهب ما این است که چیزی کم نشده. و سید مرتضی نیز چنین فرموده و در چند موضع فرموده: علم بصحت نقل قرآن از رسول خدا علیه السلام و زیاد و کم نشدنش مانند علم ما است به شهرها و مانند علم ما بواقع تاریخی و کتب مشهوره، زیرا عنایت مسلمین شدید و دواعی بسیاری بر نقل و حفظ قرآن از کم و زیاد بوده، زیرا قرآن معجزه رسالت و مأخذ علوم شرعیه و احکام دینیه بوده و علمای مسلمین بنهاست در حفظ و حراست آن کوشیده‌اند، حتی شماره حروف و اعراب و سکنات آن را حفظ کرده‌اند (تا کم و زیاد نشود) و در جای دیگر فرموده: همانطوری که ما علم بدیهی

۱۷- قرآن از کم و زیاد مصون مانده و تحریف لفظی نشده

۸۷

داریم و بکتب مصنفه مانند کتاب «سیبیویه» و امثال آن که تفصیل فصول و ابواب آن معلوم است و اگر کسی چیزی به آن بیفزاید و یا کم کند. معلوم و ممیز می‌شود که ملحق است و یا از اصل کتاب، همانطور است قرآن در حالیکه عنایت بضبط قرآن بیشتر از کتب دیگر بوده، و نیز سید می‌نویسد: قرآن در زمان رسول خدا^{علیه السلام} جمع و مدون شده بمانند همین قرآن که نزد ما است، و مکرر به رسول خدا^{علیه السلام} عرضه شده، و جماعتی از صحابه بر او تلاوت کرده‌اند، و اگر عده‌ای از حشویه و بعضی از اخباریه بر خلاف این گفته‌اند، اعتنایی به سخنان ایشان نباید کرد، زیرا اینان بگمان خود به بعضی از اخبار ضعیفه استناد کرده‌اند که علم قطعی بر خلاف آنها است. شیخ صدوق در کتاب خود فرموده‌اند: اعتقاد ما این است که این قرآن میان جلد همان قرآنی است که خدا به رسول خود نازل نموده و زیادتر از این نبوده و کسی که غیر از این بما نسبت دهد دروغ گفته است (چنانکه از امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در نهج البلاغه به همین مضمون نقل شد). و شیخ طوسی در تفسیر تبیان خود فرموده: سخن گفتن در زیاده و نقصان قرآن سخنی است غیر لائق زیرا اجماع بر بطلان زیادتی در قرآنست و مذهب صحیح ما بر این است که چیزی از آن کم نشده. و آقای خوئی در کتاب بیان ادعای اجماع نموده بر تواتر قرآن و عدم زیاده و نقصان در آن، و شیخ طوسی فرموده: اخباریکه در زیاده و نقصان وارد شده تماماً خبر واحد و قابل تأویل است و علمی بصحت آنها پیدا نمی‌شود. و بسیاری از اعلام دیگر ادعای اجماع نموده‌اند بر عدم تحریف، از آن جمله شیخ بهائی و محقق کلباسی و محقق بغدادی شارح وافیه و محقق کرکی و اجماع علماء و فضلای اهل سنت نیز همین را گفته‌اند.

و البته دلیل‌های دیگری نیز بر عدم تحریف هست که در این مختصر نمی‌گنجد.

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

مدعیان تحریف، به روایاتی استدلال کرده‌اند که تماماً ضعیف السند و فاسد المتن و یا مخدوش المتن و یا قابل تأویل می‌باشد. یک روایت که از هر جهت صحیح باشد، در میان آنها نیست. متن تمام آنها دلالت بر جعل و غرض و عداوت دارد. ما مقداری از آن روایات را در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند، ناقل بسیاری از آن روایات، احمد بن محمد السیاری است که تمام علمای رجال گفته‌اند: او فاسد المذهب و قائل به تناسخ بوده. یا از علی احمد الكوفی نقل شده که علمای رجال او را کذاب و فاسد المذهب می‌دانند. این روایات بر چند دسته می‌باشد. دسته‌ای از آنها می‌گوید: نام علی و ائمه الشیعیّة^۱ یا نام منافقین در قرآن بوده، راویان این دسته از غلاة (غلوکنندگان) می‌باشد و غلاة از اسلام خارج و محکوم به کفر و شرکند، مانند محمد بن فضیل و جابر بن یزید و امثال ایشان.

روایت اول: کافی از محمد بن فضیل از حضرت رضا^{علیه السلام} روایت کرده که ولایت علی بن ابیطالب^{علیه السلام} در جمیع کتب انبیاء و از آن‌جمله در قرآن مکتوب بوده در جمله:

«ولن یبعث الله رسولًا إلا بنبوة محمد و ولایة وصیہ»، حال شما بروید آیه:

﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾ [غافر: ۳۴].

را در سوره غافر آیه ۳۴ ملاحظه کنید تا بینید چگونه این راوی خدانشناس با آیه قرآن بازی کرده، این آیه را خدا از قول کفار قوم فرعون در مقابل مؤمن آل فرعون نقل کرده، در آنجا که مؤمن آل فرعون می‌گوید: ﴿وَيَقُولُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۲ یوْمَ تُوَلَّنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ وَمِنْ هَادِ^۳ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بَالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضْلِلُ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ^۴

[غافر: ۳۴-۳۲]. یعنی: مؤمن آل فرعون گفت: ای قوم من، من می‌ترسم عذابی بر شما نازل شود مانند روز احزاب، مثل قوم نوح و عاد و ثمود، ای قوم من می‌ترسم بر شما از روز قیامت، روزی که برای فرار از عذاب پشت کنید و هیچ پناهی شما را از عذاب خدا حفظ

قرآن برای همه

نکند، یوسف قبلًا با دلیل‌های روشن آمد و شما همواره در شک بودید تا وفات کرد، چون از دنیا رفت، گفتید: خدا پس از او پیغمبری نخواهد فرستاد: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾ خدای تعالیٰ اهل شک و اسراف را اینطور گمراه می‌کند.

در این آیه قوم کافر فرعون گفتند: ﴿لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾، خدا این گفتار را از ضلالت ایشان شمرده، این جمله را خدا و انبیاء نگفته‌اند و در کتب انبیاء نبوده بلکه سخن کفار است، ولی راوی این قول باطل را بكتب انبیاء بسته و محمد و علی را نیز ضمیمه این قول نموده و با کتاب خدا بازی کرده، نعوذ بالله و «من بعده» را خلاف کرده است.

روایت دوم: کافی از امام باقر روایت کرده که جبرئیل آیه ۲۳ سوره بقره را چنین نازل کرد:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأُثُرُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾ [البقرة: ۲۳].

(یعنی اگر شما در حق علی از آنچه بر بنده خود نازل کردیم در شک و تردید هستید، سوره‌ای مانند آن بیاورید).
tarikhema.org

خواننده بالنصاف ملاحظه کن خدا به کفاری که نه رسول خدا ﷺ را قبول داشتند نه قرآن را، می‌گوید: درباره این قرآن اگر شک دارید، سوره‌ای مثل آن بیاورید و هرگز نخواهید آورد. این چه ربطی به علی دارد؟! باید پرسید آن آیاتی که خدا راجع به علی نازل کرده و از کفار خواسته مانند آن را بیاورند کجاست؟ کفار که خدا را قبول ندارند چگونه یک سوره درباره علی بیاورند. بقول شما قرآنی را که کسی جز امام نمی‌داند چگونه کفار فهمیدند درباره علی نازل شده؟ آیا راوی این روایت عقل و ادراک را نداشت که چنین دروغی جعل کرده و با آیه قرآن بازی کرده است.

روایت سوم: در تفسیر آیه ۱۴۳ سوره بقره:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

از امام صادق علیه السلام روایت کردند که فرموده این آیه «أئمّة وسطاً» بوده! همچنین آیه ۱۱۰ سوره آل عمران:

﴿كُنْتُمْ خَيْرًا أُمَّةٍ أُخْرِجَتُ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

(«خیر ائمّة» بوده و تحریف شده).

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

۹۱

علوم می‌شود راوه این روایت دین اسلام و امت اسلامی را دین معتدل و امت معتدل نمی‌داند، و امر به معروف و نهی از منکر را بر مسلمین واجب نمی‌داند و فقط آئمه را متصرف به این صفت می‌داند که باید امر به معروف و نهی از منکر کنند، نه سایرین که خدا این آیات را به آئمه خطاب کرده.

باید از طرفداران این راوه پرسید: وقتی این آیات نازل شد، مخاطب «جعلناكم وكتتم وتأنرون» کدام اشخاص بوده‌اند؟ آن آئمه که هنوز بدنا نیامده بودند چگونه مخاطب شدند؟ ولی مسلمین حاضر و خود رسول خدا^{علیه السلام} مخاطب نبوده‌اند، خوب بود خدا بفرماید: «جعلناهم و كانوا و يأمورون» که بر غائبين صدق کند نه بر حاضرین، آنهم به صیغه استقبال نه صیغه ماضی. شما ملاحظه کنید این دشمنان دین چگونه بنام امام با قرآن بازی می‌کنند!!! روایت چهارم: مجلسی در صفحه ۶۴ جلد ۹۲ بحار الانوار از امام باقر روایت کرده که آیه

۸۹ سوره إسراء:

﴿فَأَبْيَ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾ [الإسراء: ۸۹]

چنین بوده: «فَأَبْيَ أَكْثَرُ النَّاسِ بُولَيْةٌ عَلَى إِلَّا كُفُورًا!».

باید از راوه پرسید سوره إسراء که مکی است و در اوائل بعثت نازل شده، آن وقت صحبت و بحثی از خلافت ولایت علی نبوده تا اکثر مردم به ولایت او کافر شوند، باضافه در آن زمان مردم ایمان نیاورده بودند تا اکثر ایشان کافر شوند.

شما ملاحظه کنید این نویسنده‌گان کتب حدیث چه بر سر اسلام آورده‌اند، چگونه از حق تعالیٰ نترسیدند.

روایت پنجم: در صفحه ۶۱ جلد ۹۲ بحار (چاپ آخوندی) روایت شده از امام صادق که فرمود: در سوره عم جمله:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلِيلَتِي كُنْتُ تُرَبَا﴾ آنچه نازل شده: «ترا بیا» یعنی «علویاً» بوده است. باید گفت: این سوره مکی است - در مکه نازل شده - مردم مشرک بودند و مذهب علوی ابوترابی در کار نبوده تا مشرکین تمدن کنند و بگویند یا لیتنی یعنی ای کاش من علوی بودم، کسانی که اسلام را قبول نداشتند چگونه می‌گویند: ای کاش ما علوی بودیم؟ آیا قائلین بتحریف

و نویسنده‌گان چنین روایاتی قوه تعقل نداشتند؟ آیا با چنین روایات موهوم ثابت می‌شود که نام علی و علوی در قرآن بوده؟

ما می‌بینیم فرزند همین علی یعنی امام صادق ع مطالب مندرجۀ در این روایات را تکذیب کرده و می‌گوید: نام علی ع و اولادش در قرآن نبوده چنانکه کافی بروایت صحیح از ابو بصیر روایت کرده و آقای خوئی در کتاب البيان آن را روایت کرده که ابو بصیر می‌گوید از امام صادق ع درباره آیه: **﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكَ أَمْرٌ مِّنْكُمْ﴾** [النساء: ۵۹]. سوال کردم و گفتم مردم می‌گویند چرا نام علی ع و حسن ع و حسین ع در قرآن ذکر نشده؟ فرمود: به مردم بگوئید: همانطوری که نام سه رکعت و چهار رکعت نماز را در خدا قرآن نیاورده تا رسول او بیان کند همانطور نام علی ع و حسین ع را هم قرآن نیاورده تا رسول خدا ع بیان کند. بنابراین روایت به تصدیق امام صادق نام علی و اهل بیت او در قرآن نبوده و نیامده و تمام روایاتی که می‌گوید نام علی در قرآن بوده، و مردود و مجعلون است. باضافه دلیل بر اینکه نام علی در قرآن نبوده قصه غدیر و حدیث غدیر است که رسول خدا ع به امر خدا علی را معرفی کرده و فرموده «من کنت مولا فعالی مولا»، و اگر نام علی در قرآن مذکور بود قبلًا معرفی شده بود و همه مسلمین دانسته بودند و محتاج به معرفی و اعلام نبود و آنهمه مقدمات و اجتماع در بیان لازم نبود، حدیث غدیر به کذب تمام روایاتی که می‌گوید نام علی در قرآن بوده حکم می‌کند. باضافه پس از وفات حضرت رسول خدا ع و قبل از استقرار حکومت بر ابوبکر، باید خود علی ع و دوستانش که به مسجد آمدند و با ابوبکر مجاجه کردند قبل از هر چیز آیاتی که نام علی ع در آن بوده بر مردم بخوانند زیرا در آن روز که هنوز قرآن تحریف نشده بود، اگر قول قائلین به تحریف را قبول کنیم، خوب بود آن آیات را تذکر می‌دادند و به آن استدلال می‌کردند، در صورتی که چنین گفتگو و استدلالی از کسی نشده، پس معلوم می‌شود که چنین آیاتی در کار نبوده است.

روایت ششم: مجلسی در جلد ۹۲ بحار صفحه ۴۲ روایت کرده که چون رسول خدا ع وفات کرد، علی ع قرآن را جمع نموده و به مسجد رفت و به اصحاب رسول خدا عرضه کرد، همانطور که رسول خدا به او وصیت کرده بود. پس ابوبکر چون قرآن را باز کرد در اولین صفحه رسوائی‌های خودشان را دید، عمر برخاست و گفت: یا علی آن را برگردان ما به قرآن تو احتیاج نداریم. بعد زید بن ثابت را خواند و گفت: علی قرآنی آورده که رسوائی مهاجرین و انصار در آن

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

۹۳

می‌باشد، ما چنین صلاح می‌دانیم که قرآنی تأثیف کنیم، و رسوائی مهاجرین و انصار را از آن ساقط سازیم. زید اجابت کرد قرآنی نوشت ... تا آخر. مانند این روایت، روایت دیگری در صفحه ۶۰ جلد ۹۲ بحار نقل شده: که علی فرمود: این قرآن، آن قرآنی که نازل شده نیست، زیرا در آن قرآن، نام هفتاد نفر از منافقین با نام پدرانشان بوده که آن‌ها را پاک کرده‌اند و نام ابوالله را برای اذیت رسول خدا گذاشتند، زیرا ابوالله عمومی رسول خدا بود.

خواننده عزیز ملاحظه نما و بیین:

اولاً: این دو روایت دلالتی بر تحریف ندارد، زیرا ممکن است بگوئیم نام منافقین در قرانی که علی ﷺ می‌گوید بعنوان تفسیر یا مورد نزول یا بعنوان تأویل بوده، این چه ربطی به خود قرآن دارد چنانکه همین مطلب را آقای خوئی در صفحه ۱۸۴ کتاب البيان مرقوم داشته، اضافه بر این، سیره رسول خدا ﷺ و معاشرت او با اصحاب خود چه مؤمن چه منافق یکسان بوده و با همه بخوبی معاشرت می‌کرده و بنای او بر تأثیف قلوب بوده و بنا نبوده نفاق کسی را ظاهرکند. خدا هم ستار العیوب است، بنا نبوده اسرار درون بندگان را بگوید و در کتاب خود علنی کند، چگونه ممکن است خدای ستار العیوب اسماء منافقین را در کتابش بگوید و مسلمین را بجان یکدیگر بیندازد که یکدیگر را سبّ و لعن کنند و ایشان را بر اختلاف و تشیّت تحریک کند، در حالی که اگر کسی واقعاً منافق هم باشد ممکن است در آخر عمر توبه کند، در این صورت اگر نام او در کتاب آسمانی بماند صحیح نیست، اگر نام منافقین در زمان رسول خدا ﷺ در قرآن بود، بواسطه نشر آن منافقین از اطراف پیغمبر متفرق می‌شدن و دیگر از خجالت نزد رسول خدا ﷺ و اصحابش نمی‌مانند و بكلی از مسلمین جدا می‌شدن، و دیگر احتیاجی به سفارشات در غدیر و غیر غدیر نبود، آیا هیچ مسلمان عاقلی چنین احتمالی می‌دهد که خدای ستار العیوب، کشاف العیوب شود و میان مسلمین تفرقه اندازد، اگر چنین بود پس چرا در آیه ۱۰۱ توبه برسول خود فرموده:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبه: ۱۰۱].

«بعضی از اهل مدینه منافقند، تو ای رسول ما، آنان را نمی‌شناسی، ما که خدائیم آنان را می‌شناسیم».

در این حال چگونه رسول خدا ﷺ که بقول شما نام منافقین در قرآن بوده، آنها را نمی‌شناسد، ولی قائلین بتحریف پس از هزار سال آنها می‌شناسند؟ آیا این تکذیب قول خدا

نیست؟ آیا نباید گفت: ﴿لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَى الْكَذَّابِينَ﴾^{۶۱}. باضافه اگر حضرت علی الْعَلِيَّةُ مصحفی داشته، متن آن، با سایر قرآن‌های رایج بین مسلمین هیچ اختلافی نداشته است و اشخاصی که قرآن آنحضرت را دیده‌اند باین مطلب تصدیق داشته‌اند. و از جمله کسانی که مصحف آنحضرت را دیده، ابن ندیم است که در کتاب الفهرست نوشته است که قرآنی را که بخط حضرت علی الْعَلِيَّةُ بوده و مطابق معمول اولاد امام حسن الْعَلِيَّةُ آن را از یکدیگر بارت می‌بردند، در نزد ابی یعلی حمزه الحسنه حَمْزَةُ الْحَسَنِ یکی از فرزندان امام حسن الْعَلِيَّةُ دیده است. پس باید گفت قاتلین بتحریف مردمانی احمق یا مغرض و ملعوبة دست یهود و سایر دشمنان اسلام بوده‌اند و خواسته‌اند کتاب خدا و سند اسلام را با این سخنان پوچ و روایات جعلی بی‌اعتبار کنند. راستی راستی باعث خجالت و شرم‌مندگی است که چند نفر آخوندی بنام حجت‌الاسلام و محدث ثقه خود را عالم نامیده و بكتاب خدا بتازند و برای ابطال سند اسلام کتابی بنام: «فصل الخطاب في تحریف کتاب رب الأرباب» بنویسند و این روایات و خرافات و خزعبلات را در آن جمع کنند، و چاپ کرده بدست یهود و نصاری بدهنند تا آنان مکرر چاپ کرده و آن را برح مسلمین بکشند که هان این مسلمین بتصدیق شیخ العلماء و خاتم المحدثین خودتان کتاب آسمانی شما تحریف شده و بی‌اعتبار است و بقول ایشان شصت جزء قرآن ساقط شده (قرآن موجود سی جزء است) و قرآن مانند تورات و انجیل ما بی‌اعتبار است. آیا به چنین افرادی مسلمان و عالم اسلامی می‌توان گفت و کتاب دعائی که چنین اشخاصی می‌نویسند می‌توان بدست مؤمنین داد؟ نه والله. ما چون طرفدار حق و حقیقتیم و این موهومات را می‌بینیم، ناچار باید با ایشان پیکار کنیم و مسلمین را بیدار و از شر آنها و از خواندن کتاب پر از شرک و خرافات آنان برهانیم. اگر چه عده‌ای از روحانی‌نمایان بی‌خبر یا ترسو که از عوام بی‌اطلاع و گمراه می‌ترسند از ترس عوام از ما بدگوئی کنند. بهر حال محال است خدای تعالی مقلد شیعیان صفویه شود و تمام اصحاب رسول خدا را مرتد بخواند و رسوا کند و نام بزرگان اصحاب رسول خدا را منافق بگذارد و در کتاب آسمانی خود بیاورد و در زمان حیات رسول خدا الْعَلِيَّةُ جنگ داخلی بین مسلمین ایجاد کند، ولی کسی از مسلمین این آیات و أسماء منافقین را نداند و نشناسد و همه بی‌اطلاع بمانند جز علی الْعَلِيَّةُ و جز حاجی نوری پس از هزار سال، و علی هم کتاب خدا را در صندوقی مقلل بگذارد و پنهان کند تا شیعه صفویه پس از هزار سال مطلع شوند و آن را بیان کنند.

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

۹۵

ثانياً- اگر ذکر ابو لهب در قرآن مانده و موجب اذیت رسول خدا ﷺ بوده، باید خدا آن را نازل نکرده باشد تقصیر اصحاب رسول خدا چیست؟ دیگر اینکه ابو لهب کافر بوده، کافر از دنیا رفت و علناً تکذیب رسول خدا ﷺ می‌کرده، این چه ربطی به سایر مؤمنین دارد؟ آیا شما که اصحاب رسول خدا را اکثرا منافق می‌دانید و همت شما اثبات تحریف قرآن است از کجا خودتان منافق نباشید و نخواهید تیشه به ریشه اسلام بزنید؟

روایت هفتم: تفسیر صافی و بسیاری از کتب دیگر در تفسیر آیه ۶۷ سوره مائدہ روایت کرده‌اند:

﴿يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَفَرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷]

در خمّ غدیر نازل شده و آیه چنین است: بلغ ما أنزل إليك من ربک في على،

و کلمه «في على» را انداخته‌اند، و مقصود از کلمه «ناس» و کلمه «القوم الکفرین» [۲۷] اصحاب رسول‌نده که همه کافر بودند، و رسول خدا ﷺ از ایشان در مورد اظهار خلافت علی ﷺ می‌ترسید.

و معنی آیه چنین است: «هان ای رسول آنچه درباره علی ﷺ از طرف پروردگاریت به تو نازل شده به مردم برسان و اگر اینکار را نکنی تبلیغ رسالت خود را نکرده‌ای، خدا ترا از مردم (یعنی از اصحابات) حفظ می‌کند، خدا قوم کفار (یعنی اصحابات) را هدایت نمی‌کند».

باید گفت:

اولاً: ما قبول داریم که در غدیر خمّ رسول خدا ﷺ نسبت به علی ﷺ سفارش نموده، ولی این روایت را که می‌گوید کلمه «في على» در آیه بوده بعداً آن را حذف کرده‌اند قبول نداریم و آن را دروغ ممحض می‌دانیم، زیرا خدا راستگو است، و خدا فرموده: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الْآيَاتُ كَرَّ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» [الحجر: ۹]. و قول داده که قرآن را از کم و زیاد شدن حفظ کند و امام صادق علیه السلام بودن کلمه «على» را در قرآن تکذیب نموده و چنانکه در ذیل روایت پنجم فرمایش او ذکر شد.

ثانیاً: اگر مقصود از کلمه: «ناس» و کلمه «القوم الکفرین» [۲۷] اصحاب رسول خدا ﷺ باشد و بگوئیم اصحاب رسول جز سه نفر همه کافرنده با آیات قرآن مخالفت کرده‌ایم،

آیاتی از اصحاب رسول تعریف کرده و ایشان را مؤمن صادق و مورد رضایت خدا خوانده و مکرر در قرآن از ایشان مدح کرده. در سوره توبه آیه ۱۰۰ فرموده:

﴿وَالسَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ أَتَبْعَوْهُمْ بِإِحْسَنٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ [التوبه: ۱۰۰]

يعنى: «خدا از مهاجرین و انصاری که در ایمان بر دیگران سبقت گرفتند و اول ایمان آوردند و کسانی که با نیکوکاری از ایشان تبعیت کردند، راضی است».

در سوره فتح آیه ۲۹ فرموده:

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ وَأَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَبَّهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثْرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزْرِعٍ أَخْرَجَ شَطْعَهُ وَفَتَّأَرَادَهُ فَأَسْتَغْلَظَ فَأَسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الْزُّرَاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارُ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّلِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ [الفتح: ۲۹]

يعنى: «محمد رسول خدا و کسانی که با او هستند بر کفار سختگیر و میان خود بسیار مهربان هستند ... و خدا وعده داده ایشان را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام دادند وعده آمرزش و پاداش بزرگی».

و در آیه ۱۸ همین سوره فتح راجع بتمام اصحاب رسول که در حدیبیه زیر درختی با آن حضرت بیعت کردند فرموده:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]

يعنى: «خدا از مؤمنین که زیر درخت با تو بیعت می‌کنند راضی است».

و در آیات دیگر ایشان را مؤمن خوانده. پس آیه ﴿بَلَّغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾ با این همه آیات منافات پیدا می‌کند، مگر اینکه خدا پشیمان شده و آخر عمر رسول همه اصحاب را کافر خوانده جز سه نفر که نه از مهاجرین بودند و نه از انصار، یا باید بگوئیم خدا از باطن ایشان وعاقبت امر ایشان اطلاع نداشته، چنین سخن عین کفر و نفاق است.

ثالثا: اگر روایات شیعیان صفوی راست باشد و اصحاب رسول ﷺ همه کافر بودند جز سه نفر، دیگر برای اسلام آبروئی نمی‌ماند، اسلامی که تمام مطالibus از این کفار نقل شده چه اعتبار

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

۹۷

دارد؟! اسلامی که فقط سه یا چهار نفر روای داشته باشد اخبارش خبر واحد است و خبر واحد در اصل دیانت حجت نیست، و کتاب اسلام و مطالب اسلامی مثل انجیل عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} و مطالب نصاری و یهود می‌شود و از سه نفر مانند یوحنا و مرقس و لوقا نقل شده، آیا می‌شود گفت پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} از دنیان رفت و باندازه یکی از علمای امت خود پیرو و ارادتمند نداشت و تمام اصحابش بی‌دین بودند؟ آیا این باورکردنی است که بگوئیم اصحاب رسول یعنی حامیان قرآن و کسانی که اسلام را در عربستان و ایران و مصر و روم نشر دادند همه کافر بودند، ولی چند آخوند قائل بتحریف (که مخالف قرآن و سعی می‌کنند آن را از حجت بودن بیندازند) مسلمانند؟!

رابعاً: این آیه ردیف آیات قبل و بعد است که خدا به اهل کتاب اعلان خطر داده و طرف شده و ایشان را کافر خوانده، در آیه بعد به پیغمبر می‌گوید به یهود و نصاری بگو: ﴿قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَبِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقْيِيمُوا الْتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ﴾ و در آخر می‌فرماید: ﴿فَلَا تَأْسُ عَلَى الْقَوْمِ الْكَفَرِينَ﴾ [المائدہ: ۶۸]. یعنی: «بگو ای اهل کتاب بر چیزی نیستند تا موقعی که تورات و انجیل را اقامه کنید ... برای قوم کفار غصه‌ای نخور». در این آیه صراحتاً یهود و نصاری را کافر خوانده نه اصحاب رسول را، آنها را با الف ولا م کافر خوانده همانطور که در آیه ﴿يَأَيُّهَا الرَّسُولُ بَلَّغْ...﴾ با الف ولا م اشاره به همان کافرین معهود است، و مقصود از ناس و قوم کافرین یهود و نصاری است که این سوره برای مبارزه با ایشان و اعلام خطر به ایشان نازل شده و در آیات قبل نیز صحبت از یهود و نصاری است، همانطور که در آیه ۶۶ می‌گوید: «اگر آنها تورات و انجیل و کتاب‌های آسمانی که به آنها نازل شده اقامه کنند...» در وقتی که این سوره نازل شد رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} نه از اهل حجاز وحشت داشت، نه از اصحاب خود زیرا اسلام تمام حجاز را فرا گرفته بود و اصحاب آنحضرت تمام برای اسلام و نشر آن جانفشنانی می‌کردند و رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} جز از امپراتوری کفار که دارای قدرت و سطوت بودند ترسی نداشت ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ که در این آیات خدا فرمود: آن را برسان، همان آیات رّد بر یهود و نصاری بوده که در این سوره (مائده) نازل شده به قرینه آیات قبل و بعد.

خامساً: کسی که می‌گوید: ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ راجع به ابلاغ آیاتی است که مربوط به خلافت علی^{صلی الله علیه و آله و سلم} نازل شده بوده و خدا در اینجا می‌فرماید آن آیات را برسان و رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم}

آنها را رسانید، آن آیات را بما نشان بدهد، این آیات کدام است، در کجای قرآن است؟ در کجای سوره مائده است؟ ما که چنین آیه‌ای در قرآن ندیدیم، اگر کسی دیده بما نشان بدهد تا ما هم بدانیم و امام صادق علیه السلام که می‌گوید نام علیه السلام در قرآن نبوده نیز بداند و از اشتباه درآید. چون چنین آیه‌ای در قرآن نیست، پس بَلْغُ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ هم راجع به آن نیست.

سادساً: جمله ﴿مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ در قرآن مکرر آمده از آنجمله در اول سوره بقره: ﴿يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾ [البقرة: ۴].

چگونه هیچکدام آنها مربوط به خلافت نبوده و فقط این جمله مربوط به خلافت است؟ از کجای ما أُنْزِل معلوم می‌شود راجع به خلافت چیزی نازل شده؟ آن کسی که روی تعصبات جاهلانه می‌خواهد بزور نام علی را در آیه داخل کند، ناچار است قرآن را تحریف کند و آن را محرّف بخواند و با قرآن بازی کند و خدا را قادر بر حفظ قرآن نداند، چنین کسی معلوم می‌شود خدا را نشناخته و به کتاب او ایمان ندارد و بیهوده برای علی سینه می‌زند. یقیناً علی السلام که به قرآن ایمان داشت، از او و از خیانتی که بقرآن می‌کند بیزار است، علی السلام بیزار است از آنکه بنام او قرآن را تحریب و تحریف کند و بگوید آیه: ﴿يَأَيُّهَا الْرَّسُولُ بَلْغُ...﴾ ربطی به آیات قبل و بعد خود ندارد، و حق تعالی آن را مربوط بهم نیاورده و نعوذ بالله نامریبوط گفته، و با این حرف خود قرآن را را از تناسب آیات بیندازد و فصاحت آن را منکر شود.

سابعاً: دلیل بر رسالت و نبوت محمد ﷺ همین قرآن و فصاحت و بلاغت و تناسب آیات آن است. اگر کسی قرآن را از تناسب و فصاحت بیندازد، اصل اسلام بی دلیل می‌ماند، پس آنکه نام علی السلام را روی تعصب جاهلانه می‌خواهد وارد آیه کند و قرآن را از فصاحت و بلاغت و تناسب می‌اندازد، دوست اسلام نیست، یا دوست نادان است، و علی السلام احتیاجی به چنین دوستانی ندارد. وقتی که خود آنحضرت زنده بود چنین دوستان نادانی او را در مقابل معاویه و طلحه و زبیر یاری نکردند. حال که علی السلام از دنیا رفته و خلافت و زعامتی باقی نمانده و کفار سال‌ها بر ممالک اسلامی چیره شده‌اند، لازم نیست که ما قرآن و اسلام را از اعتبار بیندازیم برای خلافت که امروز موضوعی ندارد.

روایت هشتم: مجلسی روایت کرده (جلد ۹۲ بحار جدید صفحه ۴۸) که راوی گفت: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، آن امام قرآن خود را باز کرد، در آن قرآن آیه ۴۳ سوره الرحمن چنین بود:

۱۸- قائلین به تحریف، با کتاب خدا بازی کرده‌اند

۹۹

«هذه جهنم التي كتبتها بها تكذبنا فاصليا فيها لاموتان و لاتحييان» يعني: الأولين!
 «این دوزخی است که شما آن را تکذیب می‌کردید، پس در آید در آن نه می‌میرند و نه زنده
 می‌مانید ای دو خلیفه!».

حال باید ملاحظه کنید در این آیه و روایت، آیا خدا اشتباه کرده (نعمود بالله) چون قبل از این آیه خطاب به گروه جن و انس کرده و فرموده: ﴿يَمْعَثِرَ الْجِنَّ وَالْإِنْس﴾ در صورتیکه باید گفته باشد «یا أئِيَا الشِّيَخَان» که با ذیل آن جور بیاید، یا امام صادق^{علیه السلام} عربی نمی‌دانسته و از صدر آیه ﴿يَمْعَثِرَ الْجِنَّ وَالْإِنْس﴾ خبر نداشته؟! یا راوی خواسته قرآن را مسخره کند و به بازی بگیرد، یا آن کسانی که این روایات را در کتب خود آورده‌اند دشمن اسلام بوده‌اند، یا دو خلیفه آنقدر مهم بوده‌اند که خدا در عوض جن و انس به ایشان خطاب نموده است. به اضافه این سوره مکی است و در آن زمان شیخان خلیفتان نبوده‌اند تا آیه نازل شود.

روایت نهم: مجلسی در صفحه ۵۰ جلد ۹۲ بحار روایت کرده است که امام صادق^{علیه السلام} به ابن سنان فرمود: «یابن سنان إن سورة الأحزاب فضحت نساء قريش من العرب وكانت أطول من سورة البقرة ولكن نقصوها وحرفوها». یعنی: «ای پسر سنان سوره احزاب زنان قریش را رسوا کرد و این سوره از سوره بقره طولانی تر بوده ولیکن آن را کم و تحریف کردند». از راویان چنین روایت می‌پرسیم: خدا چه دشمنی با زنان قریش داشته که احدی از مردان را رسوا نکرده و خود از اینکار نهی کرده ولی زنان را رسوا کرده؟ به اضافه زنان ممالک دیگر که بدتر از زنان عرب بوده‌اند رسوا نکرده و زورش به زنان عرب (آنهم قریش) رسیده؟ به اضافه خلفاً و اصحاب رسول بد کردند (که همه مرتد شدند جز سه نفر طبق خبر جعالین و کذابین) چرا که زنان قریش باید رسوا شوند؟ به اضافه چه کس قرآن را برای خاطر رسوانی زنان قریش کم و تحریف نموده؟ چگونه احدی از این قضایا خبر نداشته جز ابن سنان؟ شما ملاحظه کنید با چنین روایات و اخبار آحاد که کذب از سر و روی آن می‌بارد، اینان به جنگ قرآن آمده و می‌خواهند نقص قرآن را با چنین اخباری ثابت کنند و قدرت خدا را که فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرَّلَنَا الْذِكْرَ وَإِنَّا لَهُ وَلَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. منکر شوند.

روایت دهم: کافی از امام باقر^{علیه السلام} روایت کرده که به سعد الحیر نوشت: «وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه وحرفوها حدوده فهم يرونونه ولا يرعونه والجهال يعجبهم حفظهم

للرواية والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية». یعنی: «معنی اینکه کتاب را پشت سر آنداختند این است که حروف آن را نگاشتند (یعنی در ضبط حروف و کلمات و آیاتش سعی کردند) ولی حدود آن را تحریف کردند (یعنی حدود الهی و اوامر و نواهی آن را عمل‌آملاً به پشت سر آنداختند) پس ایشان متن کتاب را روایت می‌کردند ولی احکام آن را رعایت نمی‌کردند، نادان‌ها از اینکه آنان متن کتاب را حفظ کرده‌اند خوششان آید و علماء چون طبق آن عمل نمی‌کنند، محضون شوند. این روایت را آقای خوئی در صفحه ۱۳۶ بیان آورده و می‌فرماید: «از این روایت استفاده می‌شود که مقصود از ترک، ترک عمل به حدود قرآن است و مقصود از تحریف، کم و زیاد کردن کلمات و آیات نیست.».

پس معلوم می‌شود اینان روایت قرآن را خوب حفظ کردند و به کلمات و آیات آن دست نزدند، لذا کلام خدا مصون و محفوظ مانده است.

روایت یازدهم: آقای خوئی در صفحه ۱۷۶**البيان** روایت کرده که امام حسین^{علیه السلام} روز عاشورا خطبه خواند و خطاب به مردم فرمود: «إِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَّاغِيْتِ الْأَمَّةِ وَنَبْذَةِ الْكِتَابِ وَنَفْتَةِ الشَّيْطَانِ وَعَصْبَةِ الْأَثَمِ وَمَحْرِفِ الْكِتَابِ» یعنی «شما مردم کوفه از طاغوت‌های امت و ره‌اکنندگان کتاب (قرآن) و برانگیخته‌شدگان شیطان و جرثومه گناهان و تحریف‌کنندگان کتابید». حال می‌گوئیم این در تمام تواریخ مسلم است که لشکر کربلا قرآن را کم و زیاد نکرده بودند و مقصود امام از تحریف کتاب این است که معنی آن را تغییر دادید و در عمل به قرآن اشتباه کردید، مثلاً آیات جهاد را منطبق با قتل آل رسول الله نمودید. پس تحریف در اینجا به اتفاق اهل لغت و مفسرین معنی: «حمل کردن معانی قرآن است برخلاف مقصود گوینده آن» و این را تحریف معنوی می‌گویند: مثلاً در آیات ربا حیله شرعی تراشیدن و آن را حلال نمودن و امثال آن. این چنین تحریفی را بسیاری از مردم مرتکب شده و می‌شوند، خصوصاً گویندگان و عالم‌نمایان ما، و مخصوص به صدر اسلام نیست و بسیاری از روایاتی که می‌گویند قرآن را تحریف کرده‌اند مقصود تحریف معنوی است که به آن عمل نکرده و معنی آن را تغییر داده‌اند و دلالتی بر تحریف لفظی ندارد.

روایت دوازدهم: علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریز از امام صادق^{علیه السلام} روایت کرده که در سوره حمد: ﴿صَرَاطُ الَّذِينَ﴾ نبوده بلکه «صراط من أنعمت» قرائت کرده و کلمه ﴿وَلَا أَصَّالَّيَنَ﴾ را «وغير الصالين» خوانده است.

باید گفت:

اولاً: راویان این روایت اکثرا مجھول الحالند.

و ثانیاً: این خبر، خبر واحد است و در مقابل آن قرآن متواترکه میلیون‌ها مسلمان راوى آنند که تماماً از آباء و اجداد و دانشمندان خود نقل کرده‌اند بطور مسلسل و متواتر تا زمان رسول خدا^{علیه السلام} که همه ﴿صَرَاطُ الْذِينَ﴾ و ﴿وَلَا الْضَّالِّينَ﴾^(۷) خوانده و نوشته‌اند. و خواندن سوره حمد بر تمام مسلمین در نماز، واجب بوده و عالم و جاهل و صغیر و کبیر تمام فرق مسلمین آن را خوانده و می‌خوانند و تواتری از این شدیدتر و محکم‌تر نیست، اگر کسی به خبر واحد علی بن ابراهیم چنین قرآن متواتری را باطل سازد، می‌تواند تمام مطالب اسلامی و آیات قرآن را با خبر تخریب کند و فاتحه اسلام را بخواند و تکلیف از مردم ساقط می‌شود.

حاصل: خواننده عزیز خوب تدبیر کن بین ناقلین چنین اخباری خیرخواه اسلام بوده‌اند یا مخرب اسلام و قصدشان از ذکر چنین روایتی چه بوده است؟ اتفاقاً در زمان ما و در همسایگی ما عده‌ای ساده‌دل گول بخور از اسلام بی‌خبر پیدا شده‌اند و بنام همین روایت دکان تفرقه و نفاق باز کرده‌اند. و بنام «صراط من أنعمت عليهم» «برای خود حزبی درست کرده و از سایر مسلمین جدا شده‌اند و نماز همه را جز نماز خود باطل می‌دانند «وصراط من أنعمت» می‌خوانند. یک نتیجه نوشتمن تفسیر علی بن ابراهیم این است که فعلًاً پس از هزار سال یک دکان بر دکان‌های تفرقه افزوده شده است.

روایت سیزدهم: در کافی کتاب فضل قرآن در باب النوادر (جلد دوم صفحه ۶۳۴) روایت شده که امام صادق فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جَبَرِيلٌ إِلَى مُحَمَّدٍ سِبْعَةِ عَشَرَ أَلْفَ آيَةً».

يعنى: «قرآنی که جبرئیل برای محمد^{علیه السلام} آورده هفده هزار آیه بود».

خواننده مسلمان در اینجا کلینی خواسته بگوید: یازده هزار آیه (تقربیاً) از قرآن ربوده شده و هیچ کس مطلع نشده، نه اصحاب رسول و نه اعوان و نه انصار و نه تابعین تا زمان کلینی، و فقط او متوجه شده که دو ثلث قرآن (نحوذ بالله) ربوده شده، آیا کلینی روی سادگی چنین روایاتی را آورده یا جهت دیگری داشته؟ من نمی‌دانم.

ولی مسلم این است که دشمنان اسلام که در صدر اسلام بودند اتحاد و شوکت و قدرت مسلمین را دیدند و ناچار تسلیم شدند. ولی بعداً با جعل چنین احادیث و اخباری مسلمین را از قرآن جدا کردند (چون قرآن سبب رفعت و شوکت مسلمین بود) و مسلمین را به چنین ذلت و

روز سیاهی انداختند و ملت بیچاره ما هنوز به چنین کتب و به این محدثین و مفسرین دل بسته و خیال می‌کنند چنین احادیثی برای ایشان مفید سعادت و نجات است.

عده دیگر می‌بینند که در آیات قرآن مطابق میل آنها بهشت‌فروشی و شفیع‌تراشی وجود ندارد و عمل به قرآن رحمت دارد، لذا به چنین احادیثی رو آورده و دین خدا را عوض کرده‌اند، همانطور که مجلسی در جلد ۲۲ بحار جدید صفحه ۳۸۵ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آنجانب از سلمان روایت کرده که سلمان مکرر می‌گفت: «هربتم من القرآن إلى الأحاديث، وجدتم القرآن كتاباً دقیقاً حوسبتم فيه على النقير والقطمير والفتیل وحبة خردل فضاق عليکم ذلك وهربتم إلى الأحاديث التي اتسعت عليکم». یعنی: «شما از قرآن گریختید و به احادیث رو آوردید، زیرا قرآن را کتابی یافتید که شما را بر پوست پیازی و پوست هسته خرمائی و حبة خردلی محاسبه می‌کنند (مو را از ماست می‌کشد) این بر شما سخت آمد، لذا به سوی احادیثی که جلوی شما را باز می‌کند گریختید». یعنی چیزی که جلوی شما را باز بگذارد و کارها را بدون حساب بداند و بی‌بند و باری شما را تأیید کند و بشما وعده بهشت بدهد و می‌خواستید و دنبال احادیثی که این کار را بکند، رفتید.

نویسنده گوید: خدا رحمت کند سلمان را، زمان او که چنین بوده وضع زمان ما روشن است، لذا می‌بینی گویندگان و روحانیون (روحانی نمایان) زمان ما به احادیث و فضایل و قصّه‌ها چنان رغبتی دارند که صد یک آن را به قرآن ندارند.

۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟

قرآن در لغت عرب کتابی را گویند که «سهل القراءة» و قابل فهم باشد و اطلاقات آیات:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْءَانَ﴾ [القرآن: ۱۷]. و مانند آن می‌رساند که تمام قرآن سهل القراءه و سهل التناول است و از آیه اول سوره هود که فرموده:

﴿كِتَبٌ أُحْكِمَتْ إِعْلَيْهَا ثُمَّ فُصِّلَتْ﴾ [هود: ۱]

استفاده می‌شود که تمام آیات قرآن محکم و آیات محکمات است. و معنی محکم فصیح المعانی می‌باشد و بطور مسلم تمام آیات قرآن چنین است و چنانکه ذکر شد تمام آن قابل فهم است، و در سوره زمر آیه ۲۳ فرموده:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَبًا مُتَشَابِهً﴾ [الزمر: ۲۳].

«خدایتعالی نازل نموده بهترین حدیث را کتابی است متشابه».

یعنی آیات آن شبیه به یکدیگر است در زیبایی و فصاحت، زیرا متشابه از باب تفافل، و متشابه تشابه طرفین است، در این آیه خدا تمام قرآن را متشابه خوانده یعنی آیات با یکدیگری شبیه می‌باشد چنانچه خدایتعالی در وصف میوه‌های بهشت فرموده در سوره بقره آیه ۲۵:

﴿كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُثْوَرْ بِهِ مُتَشَابِهً﴾ [البقرة: ۲۵].

«هر چه روزی داده شوند از میوه گویند این است آنجه از قل روزی ما شده بود و آورده شوند بمیوه شبیه یکدیگر (در طعم ولذت و منظره)».

به این معنی تمام آیات قرآن در فصاحت و صحت معنی و زیبایی شبیه یکدیگرند، پس قرآن در عین حال که تمام آیاتش محکم است در همان حال تمامش متشابه است، یعنی در زیبایی شبیه همدگر است.

حال باید دانست چگونه حقتعالی گاهی تمام قرآن را محکمات و گاهی متشابه و گاهی تقسیم کرده آن را به محکم و متشابه و در سوره آل عمران آیه ۷ فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَبَ مِنْهُ ءَايَاتٌ مُّحَكَّمَاتٍ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَآخَرُ
مُتَشَابِهَاتٌ فَإِمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ رَبِيعٌ فَيَتَبَعُونَ مَا تَشَبَّهَ مِنْهُ أَبْيَغَاءَ
الْفِتْنَةِ وَأَبْيَغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّسُولُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلُّ مَنْ عِنْدِ
رَبِّنَا﴾ [آل عمران: ۷].

«آن خدا خدائی است که نازل نموده بر تو این قرآن را که بعضی از آن آیات محکماتی است که آنها اصل کتابند و بعضی دیگر آن متشابهاتست، اما آنکه در دلshan میل به باطل است متشابهات را پیروی کنند برای فتنه جوئی و برای جستن تأویل آن، و نمی‌داند تأویل آن را جز خدا، و ثابتان در دانش می‌گویند ما ایمان آورده‌ایم به آن، تمام آن از نزد پروردگار ما است».

در اینجا آیات را چگونه بدلو قسم کرده پس مقصود از این تقسیم چیست؟ گوئیم همانطور که ذکر شد چون آیات قرآن تماماً فصیح و روشن و واضح الدلایل می‌باشد به این اعتبار تماماً محکم است، و چون در فصاحت شیوه بیکدگر است تماماً متشابه است، ولی تحقق و وقوع خارجی بعضی از آیات در خارج و کیفیت و کمیت وجود آنها در خارج چون معلوم کسی نیست جز خدا، از این جهت خدا آنها را متشابه خوانده و ممیزی که خدا برای فرق بین محکم و متشابه قرار داده همین است که اگر تحقق وجود خارجی آیه‌ای را کسی نداند آن آیه متشابه است و لو اینکه معنی و ترجمه همان آیه روشن باشد، مثلاً آیه ۱۸ سوره عم که فرموده:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿۱۸﴾ [النَّبَأ: ۱۸].

«روزی که دمیده شود در صور، پس شما فوج فوج می‌آید».

معنی این آیه واضح است و همه کس می‌فهمد، ولی تحقق وجود خارجی آن را که در خارج به چه کیفیتی است نمی‌داند که ماده صور چیست، و عرض و طول و کیفیت آن چگونه است و چگونه در آن دمیده می‌شود مردم از کجا می‌آیند و همچنین است میزان قیامت و تطابیر کتب و سایر امور آخرت، خدای تعالیٰ هر آیه‌ای که چنین باشد و تأویل یعنی تحقق آن را کسی نداند به این نظر متشابه خوانده، زیرا تأویل بمعنى اول و برگشت از ظاهر بواقع و تتحقق در خارج است چنانکه حضرت یوسف^{الصلی اللہ علیہ وسَلَّمَ} خواب دید و گفت: «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَجِدِينَ ﴿٤﴾ [یوسف: ۴]. یعنی: من در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره با خورشید و ماه برایم سجده کردند، این خواب را فهمید و هرگز بشنود می‌فهمد ولی تأویل آن یعنی وقوع خارجی آن چگونه خواهد بود کسی نمی‌داند، و حضرت یوسف^{الصلی اللہ علیہ وسَلَّمَ} پس

از چهل سال که سلطان مصر شده بود و پدر و مادر و برادرانش آمدند و در تعظیم او شرکت کردند، وقوع خارجی یعنی تأویل آن را بیان کرد و گفت: ﴿يَأَبْتَ هَذَا تَأْوِيلٌ رُّعَيْتَ مِنْ قَبْلٍ﴾ [یوسف: ۱۰۰]. یعنی: ای پدر این است تأویل و تحقق خارجی آن خوابم، و اما آیات محکمات به این نظر هر آیه‌ایست که وقوع و تحقق خارجی آن برای هرکس دانستنی باشد مانند اقیموا الصلاة که هرکس وجود خارجی نماز را درک کرده. بنابراین آیاتیکه در وقایع آخرت و در صفات الهی وارد شده اگر چه برای همه کس قابل فهم است، چون بوجود خارجی آن کسی پی نبرده و نمی‌داند حتی رسول خدا ﷺ، آنها را متشابه باید گفت. البته نظرهای دیگر درباره متشابهات ذکر شده، چون با ممیزیکه حق تعالی ذکر نموده موافق نیست بنظر ما صحیح نمی‌باشد ما آنها را ذکر می‌کنیم تا خواننده خود قضاوت کند:

- ۱- متشابه آنستکه مجمل باشد یعنی یک آیه معانی متعدده داشته باشد شبیه به یکدگر که معلوم نباشد کدام مراد متكلم است. بطلاً این قول واضح است زیرا چنین آیه در قرآن وجود ندارد، به اضافه چنین ممیزی برای آیات متشابه و محکم مدرک ندارد. و قائل این قول اشتباه کرده متشابه را به مجمل، و حال آنکه در لغت متشابه بمعنی مجمل نیامده است.
- ۲- متشابه آنستکه ظاهر الفاظ آن دلالت کند بر معنائیکه از نظر عقل مرجوح باشد و متكلم آن را قصد نکرده باشد بلکه مقصود متكلم معنایی باشد که عقلاً راجح است، ولی لفظ ظهور در آن نداشته باشد.
- ۳- متشابه حروف هجا یعنی حروف مقطعه اوائل سوره قرآن است مانند: ال، و حم، زیرا این حروف یهود را به اشتباه انداخت و گفتگو می‌کردند که این حروف اشاره به حساب ابجد و یا حساب دیگر است و می‌خواستند از این حروف مدت بقاء دولت اسلام را استخراج کنند.
- ۴- محکمات آیاتی است که احکام مندرجه در آنها تغییرپذیر نباشد مانند منع ظلم و امر بعدلات. و متشابه آیاتی است که احکام و تکالیف مندرجه در آن قابل تغییر باشد مانند نماز و روزه که در هر شرعی اختلاف دارد با شرع دیگر.
- ۵- محکمات آیات ناسخه و متشابهات آیات منسوخه.

۶- محکم آیه‌ایست که دلیل روشنی از عقل داشته باشد که در فهم آن محتاج بدقت و تأمل نباشد مانند آیه: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلًّا شَيْءٍ حَيٌّ﴾ [الأنبياء: ۳۰]. و متشابه آنستکه در فهم آن احتیاج به تأمل و تدبیر باشد مانند آیات جبر و قدر و آیات قیامت.

۷- محکم آیه‌ایست که علم و معرفت به آن برای غیر خدا ممکن باشد و متشابه آنستکه علم و معرفت به آن برای غیر خدا مسدود باشد مانند آیات و قایع قیامت.

۸- هر آیه که ظاهر آن با عقیده شخص سازش نداشته باشد، متشابه، و اگر موافق شد محکم.

عددی از کسانیکه عربیت و ادبیت کامل ندارند و زبانشان عربی نبوده بهر آیه که رسیده‌اند و معنی ظاهر آن را از غیر ظاهر تمیز نداده و چیز قطعی نفهمیده همان را متشابه دانسته و در نظر ایشان تمام قرآن متشابه است، ولذا می‌گویند ما قرآن را نمی‌فهمیم و باید رسول خدا و یا امام بیاید برای ما معنی کند و اگر پیغمبر و امام نیامد باید قرآن مهجور و متروک بماند. و این نظر از جهل و نادانی و بلکه از دشمنان اسلام و قرآن تزریق شده است.

بهر حال بنظر ما هیچ یک از این اقوال مدرکی ندارد و اگر مدرکی داشتند ذکر می‌کردند و ممیزاتی که ایشان بین محکم و متشابه ذکر کرده‌اند از نظر خودشان بوده و برای دیگران حجت نیست. ما باید بدانیم نظر خود قرآن چیست یعنی پروردگار جهان برای آیات محکم و متشابه چه چیز را ممیز و فارق قرار داده همان ممیز الهی کافی است.

قرآن ممیز متشابه را چنین بیان کرده که: «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ»، هر آیه که تأویل یعنی تحقق وجود خارجی آن را کسی جز خدا نداند متشابه است و لواینکه معنی و مفهوم و منطق آیه واضح باشد مانند آیات قیامت چنانکه در سوره اعراف آیه ۵۳ فرموده:

﴿هُلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ وَيَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ وَيَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ﴾ [الأعراف: ۵۳].

(آیا ایشان منتظرند تأویل قرآن را روزیکه تأویل آن بیاید (روز قیامت) می‌گویند آنانکه از پیش آن را فراموش کرده بودند بتحقیق رسولان پروردگار ما بحق آمدند، پس آیا برای ما شفیعانی می‌باشد ...).

که این آیه می‌گوید تأویل آیات روز قیامت می‌آید یعنی تحقق وجود خارجی آیات راجع بقیامت، در روز قیامت می‌آید. پس این آیه تأیید می‌کند نظر ما را، و در سوره یونس ۳۹ فرموده:

۱۹- متشابهات قرآن چه آیاتی است؟

۱۰۷

﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ وَهُوَ يُنَزَّلُ﴾ [يونس: ۳۹].
این آیه نیز تأیید می کند نظر ما را.

و از خطبه ۸۹ نهج البلاغه که در فصل بعد بیان می شود که درباره راسخون در علم فرموده ممکن است استفاده شود آیاتی که در اوصاف حق تعالی وارد شده نیز از متشابهات است مانند آیه ﴿يَدَاهُ مَبْسُوطَتَان﴾ و آیه ﴿يَحْسَرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنَبِ اللَّهِ﴾ و مانند آنکه تحقق وجود خارجی واقعی این صفات را کسی احاطه ندارد جز خدا، اگر چه معنا و مقصود از این صفات ممکن است با توجه بخود آیات معلوم شود چنانکه مقصود از ید الله با مراجعه به آیات دیگری که در آنها کلمه «ید» ذکر شده، دانسته می شود. و اما بقول آنکه حروف هجا و مقطعه را متشابه دانسته صحیح نیست، زیرا حروف مقطعه مانند الف وباء و فاء و لام وضع نشده برای معنی تا اینکه متشابه باشد و یا محکم، حروف مقطعه معنی ندارد تا تحقق خارجی و معنی تأویلی داشته باشد بلکه این حروف را تهییه کرده اند برای ترکیب که از ترکیب و ضمیمه این ها بیکدیگر کلمه بسازند و از کلمه جمله بسازند مانند اینکه کاف و تاء و الف و باء را بیکدیگر ترکیب می کنند و کلمه کتاب را می سازند، و خدای تعالی آنها را در صدر بعضی از سور ذکر کرده یعنی در سوره هایی که خواسته عظمت قرآن را بیان کند و از آن تمجید نماید و بگوید کلمات و جملات قرآن از همین حروف متداول بین شما که تلفظ و ترکیب آنها برای شما بسیار آسان است ساخته شده و آجر اول جملات قرآن همین حروفست، شما اگر می توانید مانند جملات قرآن از همین حروف بسازید و بیاورید.

۲۰- متشابهات، قابل درک و فهم است

پس از آنکه ما آیات متشابهات را تعیین کردیم حال می‌گوئیم تمام آیات متشابهات را می‌توان فهمید و همه فصیح و روشن و قابل درک و ترجمه و مفهوم آنها سهل و آسانست، و حق تعالی آیات متشابهه را لغو قرار نداده که کسی نفهمد، بعضی از مردم نادان و یا معرض هرکس بخواهد بقرآن تمسّک جوید، و آیه‌ای برای اثبات مطلبی ذکر کند فوری او را باز می‌دارند به بهانه اینکه قرآن متشابه دارد و نباید بقرآن تمسّک جست، ما برای روشن شدن مطلب و دفع ایشان می‌گوئیم:

متشابهات قرآن قابل درک و فهم است و کسی نگفته متشابهات قابل فهم نیست، نه خدا چنین فرموده و نه رسول ﷺ در سوره آل عمران آیه ۷ که در فصل سابق ذکر شده و فرموده: تأویل متشابه را کسی نمی‌داند جز خدا، و نفرموده ترجمه و معنی آن را کسی نمی‌فهمد، ما قبول داریم تأویل متشابه را کسی جز خدا نمی‌داند و ما مأمور بهم تأویل آن آیات نیستیم. اما ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطق آنها را چرا ندانیم، پس به آن شخص نادان و یا معرض باید فهمانید که تأویل غیر از ترجمه و تفسیر است، اگر بنا باشد کسی آیات متشابهه را نفهمد نزول آن آیات لغو می‌شود و خدای حکیم کار لغو نمی‌کند. ما دلیل‌ها داریم بر اینکه آیات متشابه قابل فهم و درکست:

دلیل اول: حق تعالی مکرر در سوره قمر فرموده: ﴿وَلَقَدْ يَسَرْنَا الْقُرْءَانَ﴾ [القمر: ۱۷].
يعنى: «محققا ما قرآن را آسان قرار دادیم» و این آیه اطلاق دارد و شامل آیات متشابهه نیز می‌شود زیرا آیه متشابه نیز قرآن و سهل التناول است، و اگر آیات متشابهه آسان نبود می‌فرمود: «ولقد یسرنا بعض القرآن» و حال آنکه نفرموده!

دلیل دوم: آیاتی که فرموده: ﴿لَيَدَبَرُواً عَائِتِهِ﴾ این آیات نیز اطلاق دارد و شامل تمام آیات قرآن است، پس باید در آیات متشابهه نیز تدبیر کرد و فهمید.

دلیل سوم: آیاتی که فرموده: «هدی للناس وبيان للناس وموعظه» و مانند این‌ها، و اگر آیات متشابهه قابل فهم نباشد هدی للناس نمی‌شود. به اضافه ما می‌پرسیم آیات متشابه کدام است ممکن است هو آیه‌ای را ما دست بگذاریم برای اثبات مطلبی شما بگوئید متشابه است،

بنابراین تمام آیات قرآن متشابه می‌شود و باید آن را مهجور و بی‌فائده دانست، اگر چنین باشد دشمنان قرآن مانند نصاری و یهود خوشحال خواهند شد، و حداکثر عداوت با قرآن همین است.

بعضی از دشمنان قرآن می‌گویند قرآن را فقط راسخون در علم می‌فهمند و راسخون در علم منحصر به ۱۲ نفر امام است، و دلیل ایشان آیه ۷ سوره آل عمران است که ذکر شد، جواب ایشان چند چیز است:

- خدا راسخون در علم را منحصر به ۱۲ نفر ننموده زیرا در سوره نساء آیه ۱۶۲ مؤمنین یهود را از راسخون در علم شمرده و فرموده:

﴿لَكِنَ الرَّسُخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ...﴾ [النساء: ۱۶۲]

«ولیکن راسخون در علم از یهود و ایمان آورند گانشان ایمان می‌آورند به آنچه بتو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده».

پس طبق این آیه هرکس ایمان آورد و به مطالب دینی دانا باشد راسخ در علم است ولو یهودی باشد.

- امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ۸۹ بنام اشباح فرموده: راسخ در علم آنست که اقرار بنادانی خود کند در امور غیبی. و می‌فرماید: «واعلم أن الراسخين في العلم هم الذين أغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغيوب، الإقرار بجملة ما جهلوها تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله - تعالى - اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علمًا، وسمى تركهم والتعمق في ما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسخًا، فاقتصر على ذلك» یعنی: «و بدانكه راسخون در علم آناند که اقرارشان بجهل آنچه تفسیرش را نمی‌دانند از غیب‌های مسدود، بی‌نیازشان نموده که بدرهای بسته شده نزد غیب‌ها وارد شوند، پس خداوند اعتراف آنان را به عجز و ناتوانی از دست یافتن به آنچه احاطه علمی به آن ندارند، مدح نموده و ترک تعمق و کنجکاوی آنان را در آنچه مکلف به بحث از کنه آن نیستند رسخ نامیده» و حضرت سجاد عليه السلام نیز در این باره چنین فرموده: که هرکس کلمات آنحضرت را بخواهد، در همین تفسیر بنکات ذیل آیه ۵۲

سوره شوری مراجعه کند. بنابراین هر کسی که در مطالب غیبی وارد نشود و اقرار به عجز و جهل خود کند در مواردی که مأمور بتحقیق نیست چنین کس از راسخین در علم است بقول حضرت امیر^{اللّٰه}، پس چگونه مدعیان تشیع قول حضرت را ندیده برخلاف آن امام راسخون را منحصر به دوازده نفر نموده‌اند.

۳- اینکه رسوخ در علم در لغت بمعنی استواری و محکمی در آنست، و هرکس در علم خود نسبت به هر معلومی استوار و محکم باشد، می‌توان او را راسخ نامید و این انحصاری نیست و نمی‌توان قرآن را میخ‌کوب و منحصر کنیم برای اشخاص معین، و هر کجا صفت خوب و یا صفت بدی است بگوئیم مخصوص اشخاص معینی است، کسانیکه قرآن را مذاخ و یا قداح اشخاص مخصوصی شمرده‌اند کتاب خدا را کوچک شمرده‌اند، و قانون الهی را از عمومیت انداخته‌اند و نباید آنان را عاقل نامید.

اگر کسی بگوید حدیثی وارد شده که امام فرموده راسخون در علم مائیم، در جواب باید گفت: باشد؛ امام از راسخون باشد، ما منکر نیستیم اما نفرموده کس دیگر از راسخون نیست، و اگر حدیثی بگوید هیچکس راسخ در علم نیست جز امام، آن حدیث ضد قرآن و باطل است. جائیکه علماء یهود اگر ایمان به محمد^{الله} آورند خدا آنان را از راسخون شمرده باشد، البته فلان امام^{الله} نیز از راسخون است، ولی این دلیل بر انحصار نمی‌شود. به اضافه چون قرآن مطلبی را روشن و واضح کرد ما نباید از آن اعراض کنیم و بحدیث زید و عمرو رجوع کنیم. از همه این‌ها گذشته اگر در همین آیه سوره آل عمران تدبیر شود مطلب روشن خواهد شد، زیرا خدا تأویل متشابهات را مخصوص خود نموده و نفرموده راسخون در علم می‌دانند، زیرا **﴿وَالرَّسُّخُونَ﴾** و آن استیناف است نه واو عاطفه، و اگر واو عاطفه بدانیم موجب کفر و شرک می‌شود، زیرا در صورت عطف معنی چنین می‌شود «خدا و راسخون می‌گویند ما ایمان آوردیم تماماً از نزد پروردگار ما می‌باشد» و این غلط است زیرا نباید گفت: خدا ایمان آورده و می‌گوید: تمام از نزد پروردگار ماست، زیرا خدا پروردگاری ندارد و ایمان نمی‌آورد، پس اگر واو عاطفه باشد معطوف و معطوف علیه در حکم واحد و باید هر دو ایمان بیاورند به پروردگار خود یعنی «الله» که معطوف علیه باشد و «راسخون» که معطوف باشد، و این کفر و شرکست. حال شما ملاحظه کنید بی‌سودایی که آن را واو عاطفه گرفته و می‌گوید راسخون عالم بتأویل متشابه می‌باشند چگونه برای تعصب مذهبی در کفر افتاده. بهر حال تاکسی تعصب را کنار نگذارد آیات الهی را نمی‌فهمد.

۴- ما از آنکه بگوید متشابهات قرآن را کسی نمی‌داند جزء ۱۲ نفر و آنان فعلًا در میان بشر نیستند می‌پرسیم: شما آیات متشابه را نشان دهید، اگر بگوید هر آیه که معنی معینی داشته باشد و احتمال غیر آن نرود محکم است و باقی متشابه، گوئیم: چنین آیه‌ای در قرآن وجود ندارد، زیرا در هر آیه امکان احتمال غیر معنی ظاهری آن داده می‌شود. بنابراین تمام آیات قرآن متشابه است و بقول او باید قرآن را کنار گذاشت تا خوب به استعمار سواری دهنده و خرافات ضد قرآن را بپذیرند، ببهانه اینکه نمی‌دانیم قرآن چه می‌گوید شیطان و استعمار را از خود خورسند کرده‌اند، پس اینان نرفتند آیات محکمات قرآن را بفهمند و از متشابهات تمیز دهنده و فقط هم ایشان دور کردن مردم از قرآن است.

۵- ما از این مدعیان می‌پرسیم آیا این ۱۲ نفر که عالم بمتشابهات قرآنند برای مردم بیان کرده‌اند یا خیر؟ اگر بیان کرده‌اند پس قابل فهم شده، و می‌شود فهمید، پس چرا می‌گوئید قابل فهم نیست؟ و اگر آن ۱۲ نفر بیان نکرده‌اند می‌گوئیم چرا بیان نکرده‌اند؟ آیا آنان بخل کردند و یا خدا کار لغوی کرده و آیاتی را نازل نموده که جز ۱۲ نفر کسی نفهمد و آن ۱۲ نفر هم به کسی یاد ندهند و انحصاری کنند، پس خدا خودش فکری کند و آیات کتاب خود را از انحصار در آورد، نعوذ بالله من الجهل والتعصب.

۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است

هر متاعی در جهان میزانی دارد که کم و زیاد آن را با آن میزان می‌سنجند و معلوم می‌گردانند، دگان خوار و بار فروشی میزان یعنی ترازوئی دارد که کم و زیاد جنس را با آن معلوم می‌کنند، و دگان بزاری متغیر دارد که کم و زیاد هر پارچه‌ای را با آن متر معلوم می‌گردانند، آیا پروردگار جهان برای دین اسلام میزانی قرار نداده، اسلامی که باید تا قیامت بماند و کم و زیاد نشود هر کس آن را کم و زیاد کند و از قوانین آن کم نماید نباید میزانی باشد که آن را معلوم کنند، آیا خدا دستگاه تصفیه‌ای برای اسلام نگذاشته که حقائق اسلام را از خرافات وارد در آن تصفیه کنند؟ اگر آب زلال صافی که مایه حیات است چندین فرسخ در هزار و چهار صد کوچه و خیابان گردش کند و هر گونه آشغال و کثافات در آن وارد کنند بطوریکه آب مضارف شود و در عوض اینکه مایه زندگی باشد مایه بیماری و بیچارگی گردد آیا نباید آن آب را پس از تصفیه آشامید؟ دین اسلام که هزار و چهار صد سال است میان بشر آمده، دسترس هر منافق و کافری شده و هر کس تا توانسته بنام اسلام و یا امام و رسول بعنوان خیرخواهی مطالبی در آن وارد کرده. حال اگر کسی بخواهد بهمدم این مطلب از اسلام است و یا ضد اسلام چه بکند؟ آیا خدای جهان برای دین خود میزان و معیاری قرار داده و یا هرج و مرج گذاشته؟

باید فهمید که خدا برای دین میزانی گذاشته که هر کس صحت و بطلان مطالب اسلامی را بتواند با آن میزان معلوم کند و آن میزان قرآن است که خدا در کتاب خود ذکر کرده و رسول

خدا ﷺ و ائمه ﷺ نیز صریحاً بیان کرده‌اند:

اما آیات قرآن: در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿أَللّٰهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحُقْقِ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷].

«خدا آنست که فرو فرستاد این قرآن را و این میزان را بحق».

و در سوره حديد آیه ۲۵ فرموده:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا إِلَيْكُمْ بِالْبِيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولَمُ الْنَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵].

«بتحقیق که ما فرستادیم رسولان خود را با دلیل‌های روشن و نازل کردیم با ایشان کتاب و میزان را تا مردم بعدالت قیام کنند».

پس بصریح قرآن این کتاب الهی میزانست برای حق و باطل، و در این آیات عطف میزان بر کتاب عطف خاص است بر عام، و حق تعالیٰ قرآن را فرقان نامیده در اول سوره فرقان فرموده:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾ [الفرقان: ۱].

«با برکت است آن خدائیکه نازل کرده بر بنده خود فرقان را».

و فرقان یعنی جداکننده حق از باطل و صحیح از سقیم، یعنی بواسطه آیاتش حق از ناحق جدا و معلوم می‌گردد. پس هرچه موافق قرآن باشد حق و گر نه باطل است، و همچنین خدا قرآن را فصل نامیده، و در آیه ۱۳ سوره طارق فرموده:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ﴾ [الطارق: ۱۳].

«وفصل جداکننده حق است از باطل».

و اما روایات رسول اکرم ﷺ و امام ابی جعفر ع

بعد تواتر وارد شده که قرآن میزان مطالب اسلامی است و معیار صحت و بطلان هر دعا و قصه و شعر و فضیلت و حکم و روایت و هر چیز دیگر است و همه را باید با قرآن سنجید، اگر قرآن هریک از این‌ها را تصدیق کرد صحیح و إلا باطل است. ما بعضی از روایات را در اینجا می‌آوریم:

۱- روایت کرده کافی و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۷۸ از امام جعفر صادق ع از رسول خدا ع فرمود: «إن على كل حق حقيقة وعلى كل صواب نوراً، فما وافق كتاب الله فخدوه وما خالف كتاب الله فدعوه»، یعنی: «محققاً برای هر حقیقتی و برای هر صوابی نوری است پس آنچه موافق کتاب خدا شد بگیرید و آنچه با کتاب خدا مخالف شد واگذارید» و برقی در محسن و صدوق در امالی همین روایت را نقل کرده‌اند.

۲- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادق ع که فرمود: «إذا ورد عليكم حديث فوجدمتم له شاهدا من كتاب الله أو من قول رسول الله وإلا فالذى جاءكم به أولى به» یعنی: هر گاه حدیثی بر شما وارد شد پس شاهدی از کتاب خدا و یا

۲۱- میزان صحت و بطلان مطالب اسلامی قرآن است

۱۱۵

از قول رسول ﷺ بر آن یافتید بپذیرید و إلا آنکه برای شما آن حدیث را آورده خودش سزاوارتر است به آن حدیث.

۳- کافی و وسائل در همان صفحه روایت کرده‌اند از امام صادق علیه السلام که فرمود: «ما لم يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف» یعنی: آن حدیثی که موافق قرآن نباشد مزخرفست.

۴- کافی و وسائل ص ۷۹ جلد ۱۸ روایت کرده از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: «کل شيء مردود إلى الكتاب والسنة وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف»، یعنی هر چیزی باید به کتاب و سنت برگردانیده شود و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد مزخرفست.

۵- کافی و وسائل الشیعه همان جلد ص ۷۹ روایت کرده از همان امام علیه السلام که فرمود: «خطب النبي بمنی: فقال: أئیا الناس ما جاءكم عنی یوافق کتاب الله فأننا قلته و ما جاءكم یخالف کتاب الله فلم أقله». یعنی: رسول خدا علیه السلام در منی خطبه خواند و فرمود: ای مردم آنچه از قول من برای شما آمد که موافق کتاب خدا باشد پس من آن را گفته‌ام و آنچه از قول من آمد برای شما که مخالف کتاب خدا بود من نگفته‌ام.

۶- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۷۹ روایت کرده‌اند از همان امام علیه السلام که می‌فرمود: «من خالف کتاب الله و سنه نبیه فقد کفر». یعنی: هر کس مخالف کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ بگوید کافر است.

۷- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: «إذا جاءكم عنا حديث فوجدم عليه شاهدا أو شاهدين من کتاب الله فخذوا به وإلا فقفوا عنده». یعنی: هر گاه برای شما از قول ما حدیثی آمد که یک شاهد و یا دو شاهد از کلام خدا برای آن یافتید آن را بگیرید و إلا توّقف کنید.

۸- کافی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۰ روایت کرده از موسی بن جعفر علیه السلام که فرمود: «أعرضوهما على کتاب الله عز وجل فما وافق کتاب الله عز وجل فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه»، یعنی: دو خبر مخالف و معارض را بر کتاب خدا عرضه بدارید،

آنچه موافق کتاب خدای عزوجل بود بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدای عزوجل بود رد کنید.

۹- روایت کرده وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۷۲ که امام رضا^{علیه السلام} فرمود: «فِمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِّنْ خَبَرِ الْمُخَالِفِينَ فَأَعْرَضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فِيمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مُوْجَدًا حَلَالًا أَوْ حَرَامًا فَاتَّبَعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَمَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرَضُوهُ عَلَى سُنْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْمُتَّبَعِ»، یعنی: آنچه بر شما وارد شد از دو خبر مختلف، عرضه بدارید بر کتاب خدا پس آنچه در کتاب خدا بود چه حلال و حرام پیروی کنید آنچه با کتاب خدا موافق است، و آنچه در کتاب الهی نبود عرضه دارید بر سنت‌های رسول خدا^{علیه السلام}.

۱۰- وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۸۴ روایت کرده عن الصادق^{علیه السلام}: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرَضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فِيمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ فَخَذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ فَرَدُوهُ».

۱۱- وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده از امام صادق^{علیه السلام} که فرمود: «فِمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فِيهِ فَخَذُوهُ وَمَا تَجَدَّوْهُ».

۱۲- شیخ طوسی در امالی و وسائل جلد ۱۸ ص ۸۶ روایت کرده‌اند از امام محمد باقر^{علیه السلام} که فرمود: «أَنْظُرُوا أَمْرَنَا وَمَا جَاءَكُمْ عَنِ إِنْ وَجَدْتُمُوهُ لِلْقُرْآنِ مُوَافِقًا فِيهِ فَخَذُوهُ وَإِنْ لَمْ تَجَدُوهُ مُوَافِقًا فِيهِ فَرَدُوهُ». یعنی: به امر ما و آنچه از ما به شما رسید نظر کنید اگر موافق قرآن یافتد بگیرید و اگر موافق قرآن نیافتید آن را رد کنید.

۱۳- در مقدمه هفتم کتاب تفسیر صافی روایت کرده از امام محمد باقر^{علیه السلام} که به اصحاب خود فرمود: «إِذَا حَدَثْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَاسْتَلُوْنِي أَيْنَ هُوَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ»، یعنی: هر گاه من برای شما حدیثی گفتم از من سؤال کنید این حدیث کجا کتاب خدا است.

۱۴- روایت کرده عیاشی در تفسیر خود و کتاب وسائل جلد ۱۸ ص ۸۹ که امام باقر و صادق علیهم السلام فرمودند: «لَا تَصْدِقُ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنْنَةِ نَبِيِّهِ». یعنی: بر ما تصدیق مکن مگر آنچه با کتاب خدا و سنت رسول او موافق باشد.

۱۵- روایت کرده جلد اول بحار و جلد دوم احتجاج طبرسی ص ۲۵۱ که امام علی بن محمد العسكري رض در رساله خود به اهل اهواز مرقوم فرمودند: «اجتمعت الأمة قاطبة لا اختلاف بينهم في ذلك أن القرآن حق لا ريب فيه عند جميع فرقها فهم في حالة الإجتماع عليه مصيرون وعلى تصديق ما أنزل الله مهتدون، ولقول النبي صلوات الله عليه وآله وسلامه: لا تجتمع أمتي على ضلاله فأخبر أن ما اجتمعت عليه الأمة ولم يخالف بعضها بعضا هو الحق، فهذا معنی الحديث لا ما تأوله الجاهلون ولا ما قاله المعاندون من إبطال حكم الكتاب واتباع حكم الأحاديث المزورة والروايات المزخرفة، فإذا شهد الكتاب بتصديق خبر وتحقيقه فأنكرت طائفه من الأمة وعارضته بحديث من هذه الأحاديث المزورة فصارت بإنكارها ودفعها الكتاب كفارا ضلالا». يعني: «تمام امت بدون اختلاف در این مطلب اجماع دارند که قرآن بدون شک نزد تمام فرق اسلامی حق است، پس ایشان در حالت اجتماع بر قرآن بصواب رفته‌اند و بواسطه تصدیق به آنچه خدا نازل نموده به هدایت رسیده‌اند، و برای همین بود که رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلامه فرموده امت من بر ضلالت اجتماع نمی‌کنند، پس رسول خدا صلوات الله عليه وآله وسلامه خبر داده که آنچه امت او اجتماع کرده باشند و بعضی با بعضی مخالفت نکرده باشند، همان حق است، پس معنی حدیث این است، نه آنچه نادان‌ها تأویل کردن و نه آنچه دشمنان گفته‌اند از ابطال حکم کتاب و پیروی احادیث تزویر شده و روایات مزخرفه، پس چون کتاب خدا گواهی دهد و خبری را تصدق نماید و آن را محقق شمرد، سپس طائفه‌ای از امت آن را انکارکنند و بحدیثی از این مجعلولات معارض قرار دهند، در نتیجه بواسطه انکار خبر موافق کتاب و ترک کتاب خدا از گمراهان و کافران گشته‌اند».

و صدّها خبر دیگر به همین مضامين که در اين مختصر نگنجد. پس بنا بر «این اخبار» قرآن میزان صحت و بطلان روایات اسلامی است و باید هر حدیثی را با قرآن سنجید، ولی در زمان ما کار بعکس شده، یعنی قرآن را با خبر می‌سنجدند، و می‌گویند باید ببینیم حدیث چه می‌گوید، اگر آیه‌ای موافق حدیث نشد آن آیه را نمی‌پذیرند و یا قرآن را تأویل و بزور حمل به آن خبر می‌کنند و یا چیزی در آیه تقدیر می‌گیرند تا موافق خبر شود و آیه‌ای که موافق خبر مجعلول از امامی نباشد آن را ترک می‌کنند و لذا هرگز طبق احادیث مجعلوله عقیده و مذهبی ضد قرآن

اختراع کرده، و آیاتی که ضد عقائد او است تأویل می‌کنند. راستی عداوتی که مسلمین زمان ما با قرآن دارند هیچ ملتی با کتاب آسمانی خود نداشته. ما اگر بخواهیم اسلام را از خرافات و موهومات نجات دهیم و آلودگی‌های اسلام را از رخ آن بشوئیم و حقائق آن را از خرافات دشمنان آن جدا سازیم باید پیکار شدیدی نموده تا مردم را بقرآن ارجاع داده و با کتاب خدا دین او را تصفیه نمائیم و آب زلال صاف دین را با دستگاه تصفیه قرآن استخراج نموده و به تشنجان برسانیم. تا تیره‌گی از چهره حق زائل نشود بر باطل‌ها غالب نگردد چون حق تیره و تار است باطل‌ها را گرمی بازار است، جوانان ما که به اسلام اعتنا ندارند حق دارند زیرا اسلام حقیقی را ندیده‌اند، هرکس حقائق را خریدار است از خرافات دینی بیزار است. اکثر گویندگان و مراجع دینی ما مرّوج و ناشر خرافات و موهوماتند و از کتاب آسمانی اسلام بی‌خبر و به بافته‌های خیالی مغوروند، و عجب این است که با بی‌خبری از قرآن خود را مبلغ آن می‌دانند، در حوزه‌های علمیه قرآن تدریس نمی‌شود و تدبیر در آن رسماً ندارد، و سال‌ها است که از برنامه تحصیلی حذف شده و بلکه افکار ضد قرآن بطلاب تزریق می‌شود، و بدترین دشمن قرآن مقدّسین می‌باشد.

در مهجور شدن قرآن ما را اشعاری است:

که از آیات آن گیرید ایمان	اُلا ای بلبلان باغ قرآن
که از هجران گل شد حالتان زار	شما طوطیان باغ و گلزار
ز آیاتش شما هشیار گشتید	اگر قرآن شمارانور بخشید
أسف باشد که ملت زان جداشد	شماراگر که قرآن رهنما شد
مرا گلزار دین خونین جگر کرد	شما را هجر گل گر نوحه گر کرد
پیوردند هر کفری به راحت	چواز قرآن جدا کردنده ملت
که هر سدی شده نانی و دگان	هزاران سد ره در راه قرآن
که بی‌دین نام دین ابزار کرده	مرا این غصه و غم زار کرده
یکی با لاف عرفان می‌زند سنگ	همه دارند با قرآن حق جنگ
یکی اخباری از بهروجوهات	یکی با فلسفه بافده در آیات
کند از تقل اکبر خلق را دور	یکی با روضه‌های جور واجور
ز قرآن دور و از دانش خلووند	همه گویندگان اندر غلّوند

یکی صوفی بیاورده خرافات
 شده از چاپلوسی او ناخوان
 شده دین گریه و زاری و افغان
 که تابینی فلان بسیار و بهمان
 نباشد چاره‌ای جز فهم آیات
 بدست آرید آیاتی ز اخلاق
 سلاحی بهر دفع این خرافات
 نباشد مرده را تکلیف و فرمان
 که تا کامل کند رفتار و کردار
 به اهل دین نه سر ماند و نه دستار
 همه دارند زان اعراض و انکار
 ولی نتوان سند را کرد اظهار
 مقدس‌هاش با قرآن به پیکار
 ولی در اهل دینش نیست جز کین
 در اینجا مودیان هستند دیندار
 ز جور هوچیان اهل آزار
 به شبهه حق پوشانند ز اخبار
 ز قرآن بی خبر هستند بازار
 بجز چندی ز ابرار و ز اخیار
 نه یاری نی طرفداری نه هوشیار
 مگر آینده عدل آید پدیدار
 برو آینده را نزدیک بشمار
 که قرآن می‌کند افراد بیدار
 که قرآن آورد دانش دگر بار
 که دین بر مفت خواری گشته ابزار

یکی شیخی شده آورده آفات
 یکی مذاح و بافت ضد قرآن
 برای حیدر و اولاد پاکش
 بقرآن حملوا لم یحملوا خوان
 برای رد اوهام و خرافات
 برای دفع شرک و دعوت ناس
 بود لازم شما را حفظ آیات
 برای مرده‌ها خوانند قرآن
 برای زنده قانون است و انذار
 از این بازی که با قرآن نمودند
 اگر خوانی یکی آیات توحید
 بود قرآن سند در دین اسلام
 درین شهری که ما هستیم ساکن
 اگرچه اکثرش باشند بی دین
 اگر امن و امان هرجا ز دین است
 شده قرآن همی مهجور و متروک
 همه غافل ز آیات الهی
 شده دین زاری و افغان و ندبه
 انیسی ز اهل قرآن نیست اینجا
 برای نشر آیات الهی
 ندیدم ساعتی امن و عدالت
 بشارت بر تو پس خوش باش ای دل
 به این زودی شود بیدار ملت
 مشوبی تاب از آزار جهال
 بسوزد دل نه بتوانم مداوی

همه محروم از این نور دادار
 شده تعطیل این گنج گهر بار
 شده برنامه‌ها خالی زانوار
 هدی للناس نی باشد سروکار
 کتابت را یکی باشد ز انصار

با رشادش تدبیر نیست کس را
 نداند کس دیگر آیات تنزیل
 تمام حوزه‌ها خالی ز آیات
 نباشد در مدارس درس آیات
 خدا این بنده را تأیید کن تا

۲۲- در ترجمه قرآن نباید خیانت کرد

ترجمه نویس بر قرآن باید طبق لغت عرب ترجمه هر لفظی را بدون کم و زیاد بنویسد و از خود اعمال سلیقه نکند و عقائد خود را چه حق و چه باطل داخل ترجمه ننماید و گرنه خیانت کرده، ما در ایران آنچه ترجمه بر قرآن دیده ایم خالی از نقص و یا خیانت نبوده و این گناه بزرگ را اکثر مرتکب شده اند، به اضافه عبارت مترجم موافقت با قرآن نمی کند و کم و زیاد فاحشی دارد مثلاً در آیه ۵ بقره نوشته اند.

﴿هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾ [البقرة: ۵]

«ایشان رستگارند عالم اند».

ما نمی دانیم کلمه عالم اند از کجا این آیه درآمده.

بعضی از مترجمین معنی لغوی کلمات را ندانسته اند، و معلومات کافی برای ترجمه ندانسته اند. ما برای نمونه چند جمله را که مترجمین برخلاف ترجمه کرده اند برای نمونه در اینجا می آوریم تا خواننده خود قضاوت کند: مثلاً در ترجمه آیه ۷ سوره انشراح:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَأَنْصِبْ ﴾ [الإنشراح: ۷]

که ترجمه آن چنین است: «پس چون فارغ شدی خود را به رنج افکن».

اما یک مترجم بی سواد نوشته: چون از رسالت فارغ شدی علی الْكَلْمَةِ را نصب کن، خیال کرده فانصب فعل امر از باب افعال و به کسر صاد است، در حالی که فانصب فعل امر از ثلاثی مجرد و به فتح صاد است، و آن بمعنی برنج افکن می باشد، به اضافه متوجه نشده این سوره در اوائل بعثت در مکه نازل شده و آن وقت نصب علی الْكَلْمَةِ و فراغت از رسالت موضوعیت نداشته.

مترجم چون تعصب داشته خواسته خلافت علی الْكَلْمَةِ را استخراج کند ولو برخلاف لغت و برخلاف نزول باشد. و مثلاً در ترجمه آیه ۵۵ سوره آل عمران:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعِيسَى إِنِّي مُتَوَقِّيَ وَرَافِعُ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: ۵۵]

که ترجمه اش چنین است: «وقتی که خدا فرمود: ای عیسی بدرستی که من تو را می میرانم و بسوی خود بالا می برم».

اما چون مترجم معتقد بوده که عیسیٰ ﷺ وفات نکرده، عقیده خود را در ترجمه به زور داخل کرده و چنین ترجمه کرده: «ای عیسی، من تو را بربایم بدون نقصی و زحمتی که از دشمنان به تو برسد».

حال باید دید این ترجمه را از کدام جمله بیرون آورده، چنین جمله‌ای که معنی آن چنان باشد در آیه نیست. دیگری چنین ترجمه کرده: «ای عیسی به درستی که من بردارنده توام و بلندکننده توام»، در حالی که این استفاده نمی‌شود. و مثلاً در آیه ۷ سوره صحي:

﴿وَوَجَدَكَ صَالَّا فَهَدَى﴾ [الضحى: ۷].

یاسری نامی در ترجمة خود می‌نویسد: «و یافت تو را گمشده پس راه نمود وقتی که حلیمه دایه‌اش آورده بود تا به جدش عبدالمطلوب بسپارد نزدیک دروازه مکه پیغمبر را گم کرده» و الهی قمشه‌ای در ترجمة آن می‌نویسد «و تو را در بیابان مکه ره گم کرده یافت پس راهنمائی کرد» باید گفت این مطلب را از کجای آیه درآورده‌اند. ترجمه صحیح آیه این است که: «خدا تو را گمراه یافت پس او هدایت کرد» چنانکه رسول خدا ﷺ مکرر خود فرمود: «الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله» یعنی: «حمد خدائی را که ما را هدایت کرد بدین خود و اگر هدایت او نبود ما هدایت نشده بودیم» پس مقصود از این هدایت هدایت دینی و راهنمائی به مبدأ و معاد است نه گم شدن در کوچه و بیابان در حال طفولیت، زیرا گم شدن در کوچه چیز مهمی نیست که خدا به رسول خود مت گذارد، هر طفلی گم می‌شود و پیدا می‌شود و این اختصاص به رسول خدا ﷺ ندارد، خدا در سوره سباء آیه ۵۰ به رسول خود فرموده:

﴿قُلْ إِنْ ضَلَّلْتُ فَإِنَّمَا أَضَلُّ عَلَى نَفْسِيٍّ وَإِنْ أَهْتَدَيْتُ فَإِنَّمَا يُوَحِّيَ إِلَيَّ رَبِّي﴾ [سبأ: ۵۰].

«بگو اگر گمراه شوم همانا بر ضرر خودم گمراه شده‌ام و اگر هدایت یابم بواسطه چیزی است که پروردگارم به من وحی نموده».

خود رسول خدا ﷺ عار ندارد که بگوید خدایا مرا هدایت کن به راه راست و هر روزی پنجاه مرتبه در نمازها می‌فرمود: «أَهَدِنَا أَصِرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» ① و در سوره انعام آیه ۱۶۱ می‌گوید:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الأنعام: ۱۶۱].

ولی مترجمین غلو دارند و خیال می‌کنند هدایت الهی برای پیغمبر ﷺ نقص است، ولذا می‌نویسد در کوچکی از دست دایه‌اش گم شده بود، اینان خبر ندارند که هدایت دینی الهی موجب افتخار و امتنان هر کسی است.

علی ﷺ در نهج البلاغه خطبه ۲۰۷ فرموده: «إِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبْدَ رَبِّ الْأَرْضَ^۱» غیره، یملک منا ما لا نملک من أنفسنا، وأخْرَجْنَا مَا كَانَ فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الصَّلَالَةِ بِالْهَدْيِ، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعُمَى». یعنی: من و شما بندگانیم مملوک پروردگاری که جز او پروردگاری نیست، او مالک است نسبت به ما آنچه را که ما برای خود اختیاری نداریم و در تحت ملکیت ما نیست، آن خدائیکه ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم در آورده و بسوی آنچه صلاح ما بود راهنمائی کرد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل نمود و بینائی پس از کوری به ما بخشید.

نویسنده گوید: امام در حق خود چنین گوید ولی مدعیان پیروی او حاضر نیستند سخن امام و پیغمبر خود را بپذیرند و لااقل سخن خدا را باور کنند، و او را هادی رسول خود بدانند.

یاسری نامی که به قرآن ترجمه نوشته در سوره ابراهیم آیه ۳۳:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآءِيَيْنِ﴾ [ابراهیم: ۳۳]

«او خدا مسخر کرده برای شما خورشید و ماه را که دائما در شتابند».

چنین ترجمه کرده: و قرار داد برای شما خورشید و ماه را مؤدب بر آداب و رسوم که خیال کرده دانیین از مادة ادب می‌باشد و متوجه نشده که دأب مهموزالعین است. همین مترجم در ترجمۀ آیه ۹۴ سوره توبه در جمله:

﴿وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبه: ۹۴].

می‌نویسد: «و بزودی بینید خدا و رسولش عمل شما را که توبه می‌کنید یا نه، ما نمی‌دانیم توبه می‌کنید یا نه را از کجای آیه درآورده، و الهی قمشه‌ای نیز در ترجمه این آیه می‌نویسد: و بزودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار سازد تا نزد مؤمنان رسول شوید، ما نمی‌دانیم جمله کردار و نفاق شما را به دیده‌ها آشکار ساز تا نزد مؤمنان رسول شوید را از کجای آیه در آورده مگر خدا هتاک الستور است و از ستار العیوبی دست برداشته؟! و اشراقی نامی در ترجمۀ این جمله می‌نویسد: و به زودی خدا و رسولش کردار و نفاق شما را بدیده‌ها آشکار

می‌سازد، اینان یا از هم تقلید کرده‌اند و یا اینکه با قرآن بازی کرده‌اند، و نیز الهی قمشه‌ای در ترجمه آیه ۴ سوره قدر:

﴿تَنَزَّلَ الْمُلَكِيَّةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴾ سَلَامٌ...﴾ [القدر: ۴].

می‌نویسد: در این شب فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گرداند این شب رحمت و سلامت و تهنیت است!

اشراقی نیز به تقلید از او می‌نویسد: در این شب فرشتگان و روح یعنی جبرئیل به اذن خدا بر امام عصر از هر فرمان و دستور الهی و سرنوشت خلق نازل گردند. ما نمی‌دانیم این ترجمه‌ها را از کجای آیه درآورده‌اند، ممکن است بگوئیم اخباری را که جعالین جعل کرده‌اند به حساب قرآن گذاشته‌اند، زیرا سوره قدر صریح است که رسول خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} خود شب قدر را نمی‌داند و در آیه ذکر نشده که ملائکه بر چه کس نازل می‌شوند و حتی نفرموده بر رسول خدا^{صلوات الله علیه و آله و سلم} نازل می‌شوند، اینان از کجا امام عصر را مورد نزول آیه قرار داده‌اند که ملائکه بر او نازل می‌شوند، در حالی که ترجمه صحیح آیه این است: «فرشتگان و روح نازل می‌گردانند در این شب به اذن پروردگارشان از هر امری سلام و رحمت را تا به صبح»، اما نویسنده‌گان ترجمه بدون مراعات آیه هرچه خواسته‌اند در ترجمه کم و زیاد طبق عقائد خود نوشته‌اند، ولی ان شاء الله ما پس از اتمام مقدمه به ترجمه ساده و روان بدون غل و غش می‌پردازیم. و آنچه ذکر شد یک از هزار و مشتی از خروار است، حال چگونه امور دین و قرآن درهم و برهم و چنین شده و چرا مسلمین از قرآن بی‌خبرند و خود را مسئول تعلیم و تعلم قرآن نمی‌دانند، یکی از علل بزرگ این نادانی‌ها این است که به مردم گفته‌اند تقلید کفایت می‌کند از تعلیم کتاب و سنت، حال باید دید تقلید چیست و مدارک آن کدام است؟

٢٣ - تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

در مجتمع البحرين می‌گوید: «التقليد في اصطلاح أهل العلم قبول قول الغير من غير دليل لأن المقلد يجعل ما يعتقده من قول الغير من حق أو باطل قلادة في عنقه». يعني: تقلید در اصطلاح علماء عبارتست از پذیرفتن قول غیر بدون دلیل زیرا مقلد آنچه معتقد است از قول غیر، چه حق باشد و چه باطل، آن را در گردن خود مانند قلاده‌ای قرار می‌دهد.

آری تقلید از ماده قلاده است، و حیوانی را که می‌خواهند به دنبال خود ببرند قلاده‌ای به گردن او می‌افکنند و همراه می‌برند. صاحب کتاب کفایه الأصول که از بزرگترین مجتهدین بود در کتاب مذکور می‌گوید: «التقليد هوأخذ قول الغير ورأيه للعمل به في الفرعيات أو للإلتزام به في الإعتقادات تعبداً بلا مطالبة دليل على رأيه». يعني: تقلید گرفتن قول و رأی غیر است برای عمل به آن در فروع و یا برای ملتزم بودن به آن در عقاید بعنوان بندگی بدون خواستن دلیلی برای رأی او.

از کلام ایشان معلوم می‌شود که در عقاید نیز بدون مدرک و بدون خواستن دلیل می‌توان تقلید کرد، و این مخالف عقل و قرآن است، زیرا اگر تقلید در عقاید جائز باشد باید تمام فرقه‌های باطله که از بزرگان خود در عقاید تقلید می‌کنند اهل نجات باشند و دیگر کفر و اسلامی معنی ندارد. ولذا مجتهدین دیگر در اول رساله خود نوشته‌اند که تقلید در اصول دین و عقائد جائز نیست، و در میان عرف آن را تقلید کورکورانه می‌گویند.

به هر حال ما هرچه تفحص کردیم در مدارک دینی دلیل محکم قابل قبولی برای وجوب و یا جواز تقلید نیافتیم بلکه کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره دلالت دارد بر تحريم تقلید و وجوب تعلّم احکام اسلام از کتاب خدا و سنت رسول. در اسلام نهی شدید شده از تقلید چنانچه خواهد آمد. آری در میان نصاری معمول است که در عقاید و اعمالی که در انجیل وجود ندارد از کشیشان خود تقلید می‌کنند، چنانچه در کتاب المنجد که صاحب آن مسیحی است می‌گوید: «التقليد والتقاليد عند النصارى هي ما اتصل بما من العقائد أو أمور العبادة دون أن يسطر في الكتاب المقدس»، یعنی: تقلید نزد نصاری عبارتست از آنچه به ما

رسیده از عقائد و یا عبادات بدون آنکه در کتاب مقدس الهی ذکر شده باشد. می‌توان گفت این تقليد از نصاری میان مسلمین سرایت کرده، زیرا در صدر اسلام تا هزار سال یعنی ده قرن تقليد و مقلد و مقلد در میان مسلمین نبوده، و شاهد بر این مطلب اينکه علمای متقدمین شیعه مانند شیخ صدق و مفید و سید مرتضی و امثال ایشان رساله عملیه برای تقليد پیروان خود نداشتند، و در یکی از کتب علماء سابق ذکر نشده که تقليد واجب است. از زمانی که صنعت چاپ اختراع و طبع کتاب آغاز شد کم کم رساله‌های مجتهدین معمول شد و برای مردم منتشر گردید و گرنه سابقاً چنین کاری مقدور نبوده، یعنی یکنفر عالم نمی‌توانست هزارها و صدها رساله بنویسد، و در میان مردم منتشر کند، و حتی خود رسول خدا^{علیه السلام} و امیر المؤمنین^{علیه السلام} و سایر ائمه و خلفا رساله تقليدیه نداشتند و برای کسی رساله تقليدیه نتوشتند، بلکه از صدر اسلام تا هزار سال بعد تعلم و تعلّم دین واحکام آن از روی کتاب خدا و سنت رسول طبق احادیث معتبره واجب و معمول بوده و لذا مردم به کتاب خدا و سنت رسول آشنا بودند. ولی از وقتی که رساله تقليدیه منتشر شد مردم مسلمان بكلی از کتاب خدا و سنت رسول^{علیه السلام} بی خبر ماندند. اما علمای اخباری مانند محدث فیض کاشانی و صاحب حدائق و استرآبادی و صدها نفر دیگر تقليد را حرام می‌دانستند.

مضرات تقليد و زيان‌های آن

در اسلام هر چیزی که ضرر داشته باشد حرام شده و چنانکه در جلد دوم سفینه البحار صفحه ۷۲ و جلد اول صفحه ۵۴ از رسول خدا^{علیه السلام} روایت کردند که فرمود: «لا ضرر ولا ضرار في الإسلام»، و در همان کتاب و سایر کتب معتبره وارد شده که: «کل ضرر حرام». تقليد در دین مضرات بسیاری دارد که می‌توان گفت ضرر آن از اکثر محرمات بیشتر است. ما به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

اول - پیروی ظن و گمان

که در اسلام شدیداً منوع و مورد نهی الهی است. در سوره یونس آیه ۳۶ فرموده: ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظنًا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحُقْقِ شَيْئًا﴾ [یونس: ۳۶]. (و اکثر ایشان پیروی نمی‌کنند مگر از ظن، و به هیچ وجه ظن و گمان کفایت از حق نمی‌کند).

و در سوره نجم آیه ۲۸ فرموده:

﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحُقْقِ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

کلمه «شئ» نکره در سیاق نفی مفید عموم است، یعنی گمان و ظن در هیچ امری از امور دین کفايت نکند و انسان را بحق نرساند، در صورتی که عموم فقها و مجتهدين فتاوى خود را ظنی می دانند و در کتاب معالم و قوانین و رسائل و سایر کتب خود در باب حجّیت ظن نوشته اند که «اجتهاد هو استفراغ الوسع ويا استفراغ الفقيه وسعه في تحصيل الظن». یعنی: اجتهاد عبارتست از اینکه فقیه نیروی خود را مصرف کند در تحصیل ظن بحکم شرعی و باز خود فقها نوشته اند حکم ظنی مجتهد برای مقلد واجب القبول می باشد و گویند: «هذا ما أدى إلية ظنی وكل ما أدى إلية ظنی فهو حكم الله». (مراجعه شود به باب حجّیت ظن رسائل و قوانین و سایر کتب اصول) یعنی این حکم چیزی است که ظن من به آن رسیده و هرچه گمان من به آن برسد حکم خدا است. بنابراین تقلید از مجتهد پیروی از ظن و گمان است، و حال آنکه خدا نهی نموده، در سوره اسراء آیه ۳۶ فرموده:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶].

«پیروی مکن از آنچه بدان علم نداری».

ونهی مفید تحریم است.

دوم- پیروی رأی اشخاص

یکی از مضرات تقلید پیروی آراء اشخاص می باشد و آن در اسلام باطل است، زیرا کسی حق صدور رأی ندارد جز خدا. البته مقصود رأی در امور دینی است و حتی خود رسول خدا ﷺ حق اظهار رأی نداشت مگر طبق ارائه وحی، در سوره نساء آیه ۱۰۵ فرموده:

﴿إِنَّ أَنْرِكَتَ إِلَيْكَ الْكِتَبَ بِالْحُقْقِ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ إِنَّمَا أَرِكَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۱۰۵].

(به تحقیق ما این قرآن را به تو نازل نمودیم بحق تا بین مردم طبق آنچه خدا به تو ارائه داده حکم کنی، و آنچه خدا ارائه داده قرآنست).»

در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِنِّي أُحْكِمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۴۰].

یعنی: «حق صدور حکم نیست مگر برای خدا».

و در سوره مائده آیه ۴۴ فرموده:

﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾ [المائدة: ۴۴].
«هرکس به آنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است».

وسائل الشیعه در کتاب قضا روایت کرده از رسول خدا ﷺ که فرموده: «إِنَّ اللَّهَ قَضَى
الْجَهَادَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِ يَجْاهِدُوهُنَّ عَلَى الْأَحْدَاثِ فِي الدِّينِ إِذَا
عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فِي الدِّينِ رَأَى فِي الدِّينِ مِنَ الرَّبِّ أَمْرَهُ وَنَهِيَّهُ». یعنی: «به تحقیق خدای تعالیٰ جهاد را برای
مؤمنین پس از من واجب کرده که با چیزهای تازه پیدا شده دینی جهاد و پیکار نمایند و قتیکه به
رأی عمل کنند در دین، و حال آنکه رأی در دین نباشد، همانا دین از پروردگار است امر و نهی
آن منحصر است به او» پس مؤمنین زمان ما باید جهاد و پیکار نمایند تا بدعت تقلید را بردارند.

در سوره مائده آیه ۴۸ فرموده:

﴿فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنَّزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ [المائدة: ۴۸].
«به آنچه خدا نازل نموده حکم نما و پیروی آراء ایشان مکن».

بنابراین آیات صریحه و اخبار صحیحه پیروی رأی اشخاص باطل است و باید کوشش کرد
تا این باطل بر طرف گردد. آیا به مجتهدین حق صدور رأی داده شده؟! آیا آراء ایشان از وحی
است؟ اگر از وحی است پس چرا به فوت مجتهد آراء او باطل می‌شود و از بین می‌رود؟ چرا
پس از فوت، تقلید از احکام او باطل است؟ آیا حکم خدا از بین رفتی است؟ آیا حکم خدا
تفییر می‌کند؟ این آراء اگر از خدادست پس چرا برخلاف یکدیگر است؟

سوم - ضرر سوم ماندن در جهل و کفر است

نتیجه تقلید چنانکه برای هر خردمندی محسوس است، بی‌خبری و جهل مردم مقلّد به
کتاب خدا و سنت یعنی روش رسول خدا ﷺ و احادیث دینی است. شما اگر به یکی از این
مقلّدین بگوئی خدا در قرآن مکرر فرموده جز مرا مخوانید، و دعا عبادتست، و خواندن غیر خدا
در عبادت شرکست و خدا آن را شرک دانسته و نفرموده: بندگان مقرب مرا بخوانید، به علاوه
طبق آیات قرآن بندگان مقرب خدا پس از مرگ به دارالسلام بهشت خواهند رفت و روحشان از
دنیا بی‌خبر است، شما چرا در مجلس دینی آنان را می‌خوانید؟ در جواب ما می‌گویند: ما
مقلّدیم. ملاحظه کنید از برکت تقلید در شرک وارد شده‌اند. از دیگری می‌پرسی آیا خدا که
حاضر و ناظر در هر مکان و شاهد بر هر چیزیست، آیا انبیاء و اولیاء نیز در این صفات با خدا

شريکند و اين صفات را دارند؟ می‌گويد: بلى، می‌پرسى به چه دليل؟ مگر خدا نفرموده:

﴿لَيْسَ كَمِيلٌ شَيْءٌ﴾، در جواب می‌گويد: ما مقلديم!

به يك مرد شصت ساله گفتم ييا آيات قرآن را بفهم، گفت: ما مقلديم، آقا فرموده قرآن قابل فهم نیست و هرگز بفهمد گمراه می‌شود، من مقلد شش نفر از علماء می‌باشم.

بنظر اين بيچاره قرآن كتاب هدایت نیست و كتاب گمراهی است، چرا؟ چون مقلد است، در

صورتی که حق تعالی در سوره يوسف ۱۰۸ فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلٌ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [يوسف: ۱۰۸].

يعني: «بگو راه اين است که می خوانم بسوی خدا با بصيرت و بينائي، من و هرگز پيرو من است».

آيا کسی که پيرو پيغمبر اسلام است نباید بصيرت و فهم عقلی داشته باشد و نباید كتاب خدا را بفهمد؟

خدا در سوره انعام آيه ۱۰۴ فرموده:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَارُرُ مِنْ رَّيْكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۰۴].

«اين قرآن بينائي ها می باشد که برای شما از پروردگار شما آمده است».

چهارم - انحطاط فكري

اکثر ملت اسلام در اثر تقلييد، فکر خود را بكار نينداخته و رشد فكري و عقلی ندارند، زира انسان هر قدر فکر خود را بكار اندازد و عقل خود را معطل نگذارد ترقى و رشد عقلی پيدا می‌کند و فکر او ضعيف نمی‌ماند، ولی ملت و توده ما امروزه حاضر نیست در يكى از مسائل ديني خود فکر کند، زира می‌گويد: ما مقلديم، و اين کلمه «مقلديم» را به ايشان ياد داده‌اند تا مبادا بيدار شوند و به برکت قرآن بصيرت پيدا کنند، تازه اگر برای بيداري اين مردم کسی كتاب علمی و يا تحقيقی بنويسد فوري فتوی صادر می‌شود که كتاب او را نخوانيد، كتاب خرافات را می‌خوانند اما كتابی که برای نشر حقائق باشد نباید بخوانند.

پنجم - عدم تميز حق از باطل

عدم تميز حق از باطل محل ابتلای اکثر مردم است، ولذا می‌بینی گوينده‌اي بر منبر می‌رود و به نام دين هرچه باطل است می‌گويد و کسی جرئت جلوگيري و ايراد ندارد زира باطل‌های او

مشتری بسیار دارد، او برای مردم شفیع می‌تراشد و گناه را می‌بخشد و بهشت‌ها حواله می‌دهد و به نظر مردم مطالب او مطالب الهی است، و عوام هم مشتری همین چیزها است. گاهی از یکنفر منبری فاضل مطالب ضد قرآنی شنیده می‌شود از جمله می‌گوید: شیعه علی‌الله
سُئَالْ دَارَدْ نَهْ جَوابْ نَهْ حِسَابْ، وَ يَكْسِرُهُ بِإِبْحَاثِهِ مَيْرَدْ، وَ هِيجْ فَرْشَتَهَايْ جَرْتَ سُئَالْ دَارَدْ اَوْ نَهْ دَارَدْ. باید گفت: این‌ها ضد قرآنست، زیرا قرآن در سوره اعراف آیه ۶ فرموده:

﴿فَلَنْسُلَّنَ الَّذِينَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَلَنْسُلَّنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾ [الأعراف: ۶].

«البته ما از تمام امت‌ها سؤال می‌کنیم و البته از پیامبران سؤال می‌کنیم».

چگونه از شیعه علی‌الله سؤال نمی‌شود مگر شیعه از امت پیغمبر نیست؟ در جواب خواهد گفت: این‌ها خریدار دارد ولی سخن حق خریدار ندارد.

مقدسین ما از حق و باطل بی‌خبرند، چرا، برای اینکه مقلدند. یک نفر جوان فارغ التحصیل دانشگاه تهران رفته بود اروپا با یک نفر مبلغ مسیحی مذاکره کرده بود که شما مبلغ مسیحی آیا در اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ آیا احتمال نمی‌دهید اسلام حق باشد؟ او در جواب گفته بود خود شما که یکنفر دانشجوی مسلمانید درباره اسلام تحقیقاتی کرده‌اید؟ جوان مسلمان می‌گوید: ما وجوهات خود را به یک عده آخوند می‌دهیم تا آنها بروند تحقیق کنند و ما موظف به تحقیق نیستیم زیرا ما مقلدیم. ملاحظه بفرمایید یکنفر دانشجوی اسلامی از اسلام بی‌خبر است بعنوان اینکه مقلد است و در اثر تقلید آنچه عقائد باطله بوده در میان مسلمین وارد شده است.

گاهی فلان آیت الله که مرجع شده در اثر فعالیت تبلیغاتی، از قرآن بکلی بی‌اطلاع است و معلوماتش عبارتست از عقائد فلاسفه یونان و تصوف و یا کتب غلاه شیعه، و در اثر مرجعیت او عقائد باطله فلاسفه و کفریات غلاة و صوفیه نشر شده است، ولی عوام بیچاره خبر ندارد، زیرا او مقلد است، پس در اثر جهل مردم و تقلید ایشان بدترین خلق خدا چنانچه حضرت عسکری‌الله فرموده مرجع تقلید شده، چنانکه در سفینه البحار جلد دوم صفحه ۵۷ روایت کرده از امام حسن عسکری‌الله که به ابی هاشم فرموده: «سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحكة مستبشرة، وقلوبهم مظلمة منكدرة، السنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة، المؤمن بينهم محقر، والفاقد بينهم موقر، أمراؤهم جائزون، وعلماؤهم في أبواب الظلمة سائرون، أغنياؤهم يسرقون زاد الفقراء، وأصغارهم يتقدمون على الكباء، كل جاهل عندهم خبير، لا يميزون بين المخلص والمربك، ولا يعرفون الصأن من الذئاب، علماؤهم شرار خلق الله

على وجه الأرض لأنهم يميلون إلى الفلسفة والتصوف وأئم الله أنهم من أهل العداون والتحريف...» (تا آخر). يعني: «به این زودی زمانی بر مردم بباید که چهره‌هایشان شاد و خندان و دل‌هایشان تیره و تار است، سنت رسول خدا^{الله عليه السلام} نزدشان بدعت، و بدعت نزدشان سنت، مؤمن نزد ایشان محقر، و فاسق نزدشان موقر است، أمراء ایشان ستمگر و علماء ایشان با ستمگران همقدم‌اند ثروتمندانشان توشه فقراء را بذذند و کوچک‌ها بر بزرگان مقدم شوند، هر نادانی نزد ایشان خبیراست، بین مخلص و منافق فرق نگذارند، و میش را از گرگ نشانسند، علماء ایشان بدترین خلق خدایند بر روی زمین، زیرا ایشان مایلند به فلسفه و تصوف، و بخدا قسم ایشانند اهل عداوت و انحراف تا آخر کلام امام^{الله عليه السلام}».

امروزه هر دانشمند موحد بیدار که بخواهد مردم را بیدار کند و کتابی بنویسد خواندن کتاب او را تحریم می‌کنند، و اگر عقاید قرآنی را بیان کند و یا یکی از عقاید باطله و خرافات را معرفی کند، همین فیلسوفان فلسفه‌ماهی او را می‌کوبند و یا تکفیر کرده و ملت بیچاره را در کفر و خرافات نگه می‌دارند.

ششم- پستی و اضمحلال

تقلييد مشتق از قلاده است و قلاده را بگردن حیوانی می‌اندازند و او را همراه می‌برند، گویا آنکه تقلييد را واجب می‌داند مردم را حیوان فرض کرده و مقلدین او به چنین پستی تن می‌دهند، و خود را از استقلال فکری باز داشته و اطاعت بدون مدرک را انتخاب کرده‌اند، و این دلیل بر پستی و اضمحلال ملتی است، و همین را خدا مذمت کرده و لذا تمام اقسام آن را باطل شمرده:

اول- تقلييد از آباء و اجداد که در سوره مائدہ آیه ۱۰۴ فرموده:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ إِبَآءَنَا أَوْلَوْ كَانَ عَابَأُوهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴾ [المائدہ: ۱۰۴].

«و چون به ایشان گفته شود بیانید بسوی آنچه خدا نازل نموده و بسوی رسول، گویند همان روش پدران خود را که یافته‌ایم برای ما کافی است».

آیا و اگر چه پدرانشان نادان و از هدایت دور بوده باشند (باز آنان پیروی می‌کنند).

دوم- تقلييد از بزرگان و آقایان و علماء دینی خود، چنانچه در سوره احزاب آیات ۶۶ و ۶۷ و

۶۸ فرموده:

﴿يَوْمَ تُقْلَبُ وُجُوهُهُمْ فِي الْتَّارِ يَقُولُونَ يَئِلَيْنَا أَطْعُنَا اللَّهُ وَأَطْعُنَا الرَّسُولًا ﴾^{٦٦} وَقَالُوا
رَبَّنَا إِنَّا أَطْعُنَا سَادَتَنَا وَكَبَرَآءَنَا فَأَصْلُونَا أَسْسِيَلًا ^{٦٧} رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضَعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ
وَالْعَنْهُمْ لَعْنَاهُمْ كَبِيرًا ^{٦٨}﴾ [الأحزاب: ٦٤-٦٦].

«روزی که صورت ایشان در آتش دوزخ بگردد، می‌گویند ای کاش اطاعت کرده بودیم خدا را و اطاعت کرده بودیم رسول را، و گویند پروردگارا ما و آقایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم که ما را گمراه کردند، پروردگارا عذاب ایشان را دو مقابل کن، و ایشان را لعن نما لعن بزرگی».

البته آیات دیگری نیز در ذمّ تقلید آمده مانند آیه ۲۱ سوره ابراهیم، و آیه ۴۷ سوره غافر، و آیه ۳۱ تا ۳۳ سوره سباء. متأسفانه ملت ما در اثر تقلید و فقدان تحقیق از این آیات الهی بی‌خبرند. مسلمین باید بدانند که اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی، دین علمی است نه ظنی و گمانی. در زمان ما دین تقلیدی دین تحقیقی را پامال کرده و تمام خرافات و موهمات را به نام دین وارد اسلام کرده‌اند. و حتی بقول صاحب معالم تمام مجتهدین متاخرین خودشان مقلد متقدمین بوده و خود مقلد سابقین می‌باشند.

امید است دانشمندان بیدار و مجتهدین حقیقی از خدا بترسند و حرمت تقلید را کتمان نکنند، و وجوب تعلیم و تعلم امور دین را اعلام نمایند و مردم نیز طبق آیه ۱۰۸ سوره یوسف بصیرت پیدا کنند.

ضرر هفتم و هشتم تقلید - عدم احساس مسئولیت

عدم احساس مسئولیت گناه بزرگی است. ملتی که وظیفه خود را تقلید می‌داند خود را مسئول تحقیق نمی‌داند و حس کنجکاوی و تحقیق او را کور شده است، لذا در زمان ما هیچ کس خود را مسئول فهم حقایق دینی و نشر آن نمی‌داند و جلوگیری از خرافات نمی‌کند. مردمی که در امور دینی تحقیقی نکرده‌اند هرچه بنام دین گفته شود باور می‌کنند و در مقابل آن پول می‌دهند، فعلاً در ایران هر ساله میلیون‌ها توман خرج ترویج خرافات زیر عنوان ترویج دین می‌شود، و نظر مردم به دهان ملاً و مرجع است، اگر مرجع او به کسی که در منبر خرافه و باطل بافته طیب الله گفت و یا سکوت کرد، او خیال می‌کند تمامش حق بود و اگر کسی اعتراض کند، می‌گوید: تو بهتر می‌فهمی و یا آن مجتهدی که در مجلس بود؟ پس چرا او اعتراض نکرد؟

ضرر نهم - تقلييد در اصول دين

برای مردمی که تقلييد عادت شده است حتی در اصول دین خود تقلييد می‌کنند و اگر مجتهد ایشان بنویسد که در اصول دین تقلييد جائز نیست، نه مقلدین او گوش به این فتوی می‌دهند، و نه خود آن مجتهد به این فتوايش عمل می‌کند و باز در اصول دین فتوی می‌دهد و مقلدین او می‌پذيرند. چنانکه یکی از مجتهدين زمان ما نوشته: تقلييد در اصول دین جائز نیست و خود فتوی داده که امام مانند خدا همه جا حاضر و ناظر است، و مجتهد دیگر مانند او فتوی داد بر ضد صد آیه از قرآن که امام خالق و مکون جهانست و می‌تواند چیزی را از عدم بوجود آورد و به واسطه قدرتی که خدا به او عطا کرده ولايت تکوينی دارد، و چون ایشان به چنین کفریات و شرکیات فتوی داد، عموم عوام پذيرفتند، زيرا مقلدند و عقاید حقّه را از روی مدارک نمی‌دانند و چون به تقلييد عادت کرده‌اند لذا حوصله تحقیق ندارند. ولذا بیشتر عقاید و اعمالی که دارند موهمات و خرافات می‌باشد و از اسلام نیست.

ضرر دهم - دگان دینی

ما به مجتهدين حقیقی ایرادي نداریم ولی در اثر تقلييد عوام و دادن وجوهات، هر طالب دنيا و نااهلی به فکر مرجعیت و گرفتن وجوهات افتاده، حال آن وجوهات مدرک دینی دارد یا ندارد بحثی است جدا، ما کاري نداریم، ولی اکثر در راه هوی و هوس و تحکیم مرجعیت صرف می‌شود و فرزندان و اصحاب او منزل‌ها خریده و دستگاهی راه انداخته و درباری ساخته و در هر شهر وکلائی گذاشته که کاري ندارند جز رفتن درب دگان این و آن و حساب اموال مردم زحمتکش را کشیدن، فلان زن چرخ‌ریس و فلان بارکش قد خمیده نیز باید مقداری از اموال خود را بددهد تا مال او حلal شود، و آقا هرچه خواست بهر کس میل دارد خصوصاً به متملقین و چاپلوسان بددهد، تا آنان در منبرها تعریف کرده و نظر مردم عوام را نسبت به او جلب کنند، و حتی در مشاهد پول به خدام آستانه می‌دهند که زوار را برای حساب مال نزد آقا ببرند. من خود سیدی را به نام میلانی سراغ دارم چون از نجف برگشت و به مشهد آمد، نان خالی نداشت آقایان و طلاب مشهد پیشنهاد کردند که ما حاضریم کتب خود را بفروشیم و شما را اداره کنیم که در مشهد بمانیم، و اکنون پس از چند سال فرزند او میلیون‌ها ملک خریده، و او با این خرابکاری‌ها خود را واجب الاطاعه و نایب الامام و سلطان بی‌تاج و تخت می‌داند و با حکومت‌ها در ظاهر مخالفت می‌ورزد، و همواره بر گردن مردم ساده لوح سوار است، با اینکه پیغمبران خدا و امامان الکلیل کار می‌کردند، اینان کاری ندارند جز ریاکاری و گرفتن اموال مردم به نام فقر و ایتمام،

و صرف تعینات و خود، و هرکس به ملاقات آقا برود اگر وجوهات آورده اذن ملاقات می‌دهد و إلا فلا. و به اضافه هزاران حکم غیر ما أنزل الله آورده‌اند، اگر زمان رسول خدا ﷺ محترمات صد بوده فعلا زمان ما هزارشده، و دین مشکل سنگینی که قرآن مخالف آنست آورده‌اند. پس ملت باید بیدارشود و زیر بار احکام سنگین ایشان نزود. خدای تعالی در وصف رسول خود در سوره اعراف آیه ۱۵۷ فرموده:

﴿وَيَضُعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَلُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷].

«این پیغمبر بر می‌دارد از ایشان بارهای سنگین و غل‌هائی که بر گرده ایشان بوده (از طرف پیشوایان و اخبارشان)».

اسلام دینی سهل و ساده بوده، ولی اینان آن قدر احوط و اقوای بر آن افزوده و آن قدر شاخ و برگ برای آن تراشیده‌اند که بکلی عوض شده.

ضرر یا زدهم - ایجاد اختلاف

یکی از زیان‌های بزرگ تقلید ایجاد اختلاف میان مسلمین است، آن مجتهد می‌گوید نماز جمعه واجب عینی است، مجتهد دیگر می‌گوید واجب تخيیری است، سومی می‌گوید حرام است، چهارمی می‌گوید: مستحب است. پنجمی می‌گوید: مکروه است. آن مجتهد می‌گوید: فرو رفتن در آب مبطل روزه است، دیگری می‌گوید مبطل نیست. و همچنین در اکثر مسائل اختلاف دارند، و کمتر مسئله‌ای است که مورد اختلاف نباشد. شما عروه‌الوثقی را با حواشی آن، و یا کتاب منهاج الكرامه، و یا مختلف علامه را ملاحظه کنید تا به اختلاف فقهها در اکثر مسائل پی برید. آیا خدا امر به اختلاف کرده و اینان اطاعت خدا می‌کنند، و یا خدا از اختلاف نهی کرده و اینان عصیان خدا کردند.

امیرالمؤمنین علی‌العلیّ در خطبه ۱۸ در ذم اختلاف علماء در فتوی فرموده: «ترد على أحدهم القضية في حكم من الأحكام فيحكم فيها برأيه، ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم بخلاف قوله، ثم يجتمع القضاة بذلك عند الإمام الذي استقضاهم، فيصوب آراءهم جميعا. وإلههم واحد! ونبيهم واحد! وكتابهم واحد! فأأمرهم الله سبحانه بالإختلاف فأطاعوه! أم نهاهم عنه فعصوه! أم أنزل الله سبحانه دينا ناقصا فاستعان بهم على إتمامه! أم كانوا شركاء له، فلهم أن يقولوا، وعليه أن يرضي؟ أم أنزل الله سبحانه دينا تاما فقصر

۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

۱۳۵

الرسول ﷺ عن تبلیغه وأدائه والله سبحانه يقول: ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸]. وفيه تبیان لکل شيء، وذکر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً، وأنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ أَخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲]. يعني: (قضیه‌ای بر یکی از این علماء در حکمی از احکام وارد می‌شود، او در آن قضیه حکم می‌کند به رأی خود، سپس همان قضیه بعینه بر دیگری وارد می‌شود او به خلاف قول اولی حکم می‌کند، سپس همه ایشان نزد آنکه به ایشان قضاوت داده (تصدیق اجتهاد و قضاوت ایشان را کرده) جمع می‌شوند او رای همه را صواب می‌شمرد، و حال آنکه خدای ایشان یکی و پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی، و دینشان یکی است. آیا خدای تعالی ایشان را امر به اختلاف کرده است و ایشان از او اطاعت کرده‌اند؟! و یا خدا ایشان را نهی از اختلاف کرده و آنان عصیان نموده‌اند؟ و یا خدا دین ناقصی فرستاده که به کمک ایشان آن را کامل و تمام کند و یا اینان شریکان خدایند برای اتمام دین او، که ایشان بگویند و خدا بپذیرد! و خدای سبحان فرموده است: تمامی نازل کرده و رسول او از رسانیدن کوتاهی نموده، و حال آنکه خدای سبحان فرموده است: (ما فروگذار نکردیم در این قرآن چیزی را)، و فرموده است: (بیان هر چیزی را در این قرآن است)، و یادآوری نموده که بعضی از آیات آن بعض دیگر را تصدیق می‌کند، و در آن اختلافی نیست، پس فرموده: (و اگر از نزد غیر خدا بود اختلاف بسیاری در آن می‌یافیند).

نویسنده گوید تعجب است با این کلام، چگونه شیعیان او بر خلاف قول او از چنین مجتهدان تقلید کرده و بیدار نمی‌شوند، بعضی از مردم برای عذرتراشی می‌گویند اختلاف در فروع اشکالی ندارد. جواب این است که اشکال شدید دارد، و حضرت همین اختلاف در فروع را مذمت کرده، زیرا در زمان او مردم اختلاف در اصول دین نداشتند. خطبه امام در مذمت اختلاف در حکم است نه در اصول دین، و حال آنکه کسی حق صدور حکم ندارد جز خدا.

حق صدور حکم منحصر به خدا است

قرآن میزان است برای تعیین حق و باطل چنانچه در سوره شوری آیه ۱۷ فرموده:

﴿اللَّهُ أَلَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحُقْقِ وَالْمِيزَانَ﴾ [الشوری: ۱۷].

«خدا آنست که نازل نموده این قرآن و میزان را بحق».

پس هر مطلب دینی باید با قرآن سنجیده شود، اگر موافق قرآن باشد صحیح و إلا باطل است، زیرا رسول خدا ﷺ یا امام و یا مجتهد حق ندارند چیزی برخلاف کلام خدا و بر ضد آن بگویند قرآن برای بیدار کردن و هشیار نمودن و چشم بصیرت را بازکردن آمده و نه برای تقلید و با چشم بسته به دنبال این و آن رفتن، در سوره یوسف آیه ۱۰۸ فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَيِّلٌ أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾ [یوسف: ۱۰۸].

و در سوره جاثیه در وصف قرآن در آیه ۲۰ فرموده:

﴿هَذَا بَصَّرِ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقَنُونَ﴾ [الجاثیه: ۲۰].

يعنى این قرآن برای بصیرت هر انسانی آمده، مگر اینکه مقلد از کلمه ناس و انسان خارج باشد. البته او هم انسان است. به مقلدی که بخواهد دست از کوری بردارد و بینا شود، باید

گفت خدا در سوره یوسف آیه ۴۰ فرموده:

﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [یوسف: ۴۰].

«کسی حق اظهار حکم ندارد جز خدا».

و در سوره کهف آیه ۲۶ فرموده:

﴿وَلَا يُشَرِّكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۲۶].

«خدا هیچ کس را شریک در حکم و وضع قانون قرار نداده».

پس آنکه به امام می‌گوید: «السلام عليك يا شريك القرآن!» مخالفت با قرآن کرده است، شما ملاحظه کنید به استناد روایات مجعله هزاران حکم و مطالب ضد قرآنی بوجود آورده‌اند و مردم بی‌خبر از قرآن در اثر تقلید همه را پذیرفته‌اند. ما می‌پرسیم: آیا رسول خدا ﷺ حق صدور رای و یا ایجاد حکم از خودش داشت یا خیر؟ آیا او می‌تواند چیزی را حرام کند یا خیر؟ قرآن می‌گوید: خیر. در اول سوره تحریم فرموده:

﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ لَمْ تُحَرِّمْ مَا أَحَلَ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱].

«هان، ای پیغمبر، چرا حرام می‌کنی آنچه را خدایت حلال کرده برای تو».

جائی که رسول خدا ﷺ حق وضع حکم ندارد. چگونه دیگران دارند؟ در این صورت چرا برای قبور و حرم اولاد او صدها حکم تحریم جعل نموده‌اند و می‌گویند دخول حایض در حرم و رواق آنان حرام و دخول جنب حرام و دخول نفساء حرام است؟ آیا این احکام برای حرم و رواق‌ها در زمان رسول خدا ﷺ نازل شده و یا پس از ساختن حرم‌ها، این احکام نازل شده؟ آیا

۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

۱۳۷

زنان و کنیزان رسول خدا ﷺ ائمه ﷺ در خانه ایشان جنب و حائض و نفسا نمی شدند و یا فوری امر به اخراج می شدند؟ آیا این احکام در کتاب خدا و رسول است و یا ساخته دیگران؟ مردم نمی دانند زیرا مقلدند. آیا آیه: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...﴾ [المائدہ: ۴۴]. در قرآن نیست؟ آیا در اسلام تقلید واجب شده یا تعلیم و تعلم؟

تعلیم و تعلم واجب، و تقلید حرام است

اسلام دین تعلیم و تعلم است. رسول خدا ﷺ فرموده: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». در آیه ۲ سوره جمعه حق تعالی فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمَمِ كَانَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتَنَوَّ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [الجمعۃ: ۲].

«خدایتعالی در میان بی سوادان رسولی از خودشان برانگیخت که برای ایشان کتاب او را تلاوت کند و پاکیزه شان نماید و علم و حکمت به ایشان بیاموزد».

طبق این آیه وظیفه رسول یاد دادن علم و حکمت است، علما نیز باید به رسول خدا ﷺ اقتدا کنند نه اینکه در عوض تعلیم و تعلم، مردم را به تقلید و دارند. آیا اخذ فتوای بدون فهم دلیل، علم است؟ رای مجتهد ظنی است و گرفتن رای ظنی علم نیست. تعلیم و تعلم عبارتست از یاد گرفتن چیزی از مدارک و دلیل، ولی تقلید گرفتن رای است بدون مدرک و دلیل. پس تعلیم و تعلم با تقلید تفاوت بسیار دارد. بسیاری از مردم برای رفع مسئولیت در قیامت و رفع مؤاخذه الهی یک رساله می گیرند و در منزل می گذارند تا ده سال و اصلاً نمی دانند در آن رساله چیست، فقط وجدان خود را قانع کرده و از کتاب خدا و سنت رسول بكلی بی خبر مانده و به آن کاری ندارند. یک مرتبه پس از ده سال خبر می رسد که آن مجتهد صاحب رساله فوت شده و رساله او به درد نمی خورد. اینان چگونه دل خود را خوش کرده اند، امیر المؤمنین علیه السلام در کلمات قصار نهج البلاغه فرموده: «الناس ثلاثة: فعال رباني، ومتعلم على سبيل نجاة، وهمج رعاع أتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستطعوا بنور العلم، ولم يلجهوا إلى ركن وثيق». یعنی: مردم سه دسته اند: عالم رباني، و متعلم یعنی دانشجوئی که با کسب علم راه نجات را می جوید، دسته سوم مگسهای آلوده ای که به نور علم روشن نشده و به تکیه گاه محکمی پناه نبرده اند.

حال ما از مردم مقلد می‌پرسیم شما از کدامیک از این سه دسته می‌باشید؟ پس چرا خود را به نور علم روشن نکرده و داخل فرقه سوم مانده‌اند؟ آیا قول امام خود را قبول ندارید؟ خدا در سوره رعد آیه ۱۹ فرموده:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحُقْ كَمْ هُوَ أَعْمَ﴾ [الرعد: ۱۹].

يعنی: «آیا آنکه می‌داند که آنچه بسوی تو از پروردگارت نازل شده حق است و به آن دانا شده مانند کسی است که او کور است؟».

حال ای اهل تقلید شما به آیات قرآن دانائید یا کورید؟ امام صادق ع به اصحابش فرمود: «عليکم بالتفقه في دین الله ولا تكونوا أعرابا فإنه من لم ينفقه لم ينظر الله إليه يوم القيمة ولم يزك له عملا». یعنی: «بر شما واجب است در دین خدا دانا و فقیه شوید و مانند اعراب بیابانی نباشد زیرا هرکس به دین خود دانا نشود خدا روز قیامت نظر رحمت به او نکند و عمل او را پذیرد». و صدھا روایت دیگر وارد شده که باید دین را تعلم نمود نه تقلید. خدایتعالی تمام جهان را خلق نمود تا بشر عالم گردد، و در سوره طلاق آیه ۱۲ فرموده:

﴿اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بِيَنْهُنَّ لِتَعْلَمُوا﴾

[الطلاق: ۱۲].

«خدا خلق نمود هفت طبقه آسمان را و همچین زمین را مانند آنها، فرمان را نازل می‌کند بین آنها، تا دانشمند شوید».

دین اسلام تعلم علم را واجب و در مقابل از تقلید مذمت کرده و تقلید را عبادت غیر خدا و شرک شمرده، در آیه ۷۹ سوره آل عمران فرموده:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيهِ اللَّهُ الْكِتَبَ وَالْحُكْمَ وَالْبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا كِنْ كُونُوا رَبِّنِيْكَنْ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلَّمُونَ الْكِتَبَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴾ [آل عمران: ۷۹].

«بشری که خدا به او کتاب و حکمت و نبوت داده حق ندارد بگوید بندگان من شوید (یعنی احکام مرا پذیرید بدون اذن خدا) ولیکن بگوید خدا پرست باشید بواسطه یاد گرفتن و تعلم کتاب خدا و بواسطه خواندن درس آن».

أخبار متواتره در ذم تقلييد

ما چند خبری برای نمونه از کتاب سفینه مرحوم فيض صفحه ۷۰ که ایشان از کتاب کافی و سایر کتب معتبره شیعه جمع نموده‌اند، در اینجا برای اتمام حجت می‌آوریم:

۱- اميرالمؤمنين علی‌الله فرمود: «يا معاشر شيعتنا المتألبين ولا يتنا إياكم وأصحاب الرأى فإنهم أعداء السنن». يعني: ای گروه شیعیان ما و منسوب به دوستی ما بپرهیزید از صحابان رأی، زیرا ایشان دشمنان سنت‌های اسلام‌مند.

۲- در نهج البلاغه خطبه ۵ فرموده: «إنما بدء وقوع الفتنة أهواء تتبع وأحكام تتبدع». يعني: آغاز فتنه‌ها آرائی است که پیروی شود و احکامی است که ساخته گردد.

۳- امام محمد باقر علی‌الله فرموده: «من أفتى الناس برأييه فقد دان الله بما لا يعلم ومن دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله». يعني: هرکس مردم را فتوی برای خود دهد پس محققا دین خدا را به آنچه نمی‌داند بdst آورده و هرکس دین خدا را به نادانی آورد با خدا ضدیّت کرده است.

۴- امام صادق علی‌الله فرموده: «من دان الله بالرأي لم يزل دهره في ارتكاس» يعني: آنکه به رأی خود دین‌داری کند همواره در ضلالت است.

۵- امام محمد باقر علی‌الله فرموده: «لو حدثنا برأينا ضللنا كما ضل من كان قبلنا». يعني: «اگر ما به رأی خود حدیث گوئیم گمراه می‌باشیم مانند گمراهی پیشینیان» خواننده عزیز جائی که رأی امام محمد باقر علی‌الله طبق این حدیث جایز نباشد رأی سایر علماء به طریق اولی گمراهی است.

۶- امام جعفر صادق علی‌الله فرمود: «أنهاك عن خصلتين فيهما هلك الرجال أنهاك أن تدين الله بالباطل ونفتني الناس بما لا تعلم». يعني: تو را از دو خصلت نهی می‌کنم که در آن دو، مردان بزرگ هلاک شده‌اند، تو را نهی می‌کنم از اینکه دین باطلی به نام دین خدا اختیار کنی و یا مردم را به آنچه نمی‌دانی فتوی دهی.

۷- امام موسی بن جعفر علی‌الله فرموده: «من نظر برأييه هلك ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر». يعني: هرکس به رأی خود نظر کند هلاک شده و آنکه کتاب خدا و گفتار پیغمبرش را رها کند کافر است.

-۸ امام جعفر صادق الصلی اللہ علیہ وسَّلَّمَ فرموده: «کل مفت ضامن» یعنی: هر کس فتوی دهد ضامن فتوای خود است.

-۹ امام جعفر صادق الصلی اللہ علیہ وسَّلَّمَ فرموده: «إِنَّا إِذَا وَقَفْنَا بَيْنَ يَدِي اللَّهِ تَعَالَى قَلْنَا يَا رَبَّ أَخْذَنَا بِكَتَابِكَ وَقَالَ النَّاسُ رَأَيْنَا رَأَيْنَا». یعنی: چون ما در حضور پروردگار بایستیم برای حساب و کتاب، گوئیم پروردگارا ما به کتاب تو تمسک جستیم و مردم گویند برای خود عمل کردیم.

-۱۰ امام جعفر صادق الصلی اللہ علیہ وسَّلَّمَ فرموده در تفسیر آیه ۳۱ سوره توبه:

﴿أَتَخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمُسِيحَ أُبْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنُهُ وَعَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبه: ۳۱].

«علماء و مقدسین خود را ارباب به جز خدا گرفتند و حال آنکه مأمور نبودند جز بعثات الله واحد یعنی مقصد واحد (معلوم می شود بزرگان دین را در حوائج مقصد قرار دادن مانند ایشانست و شرک و کفر می باشد چون الله به معنی ما یقصد إليه فی الحوائج، می باشد) نیست معبودی و مقصدی جز او، منزه است از آنچه شریک او قرار می دهند».

امام فرموده در اینجا علماء و مقدسین یهود و نصاری، ایشان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر دعوت می کردند ایشان نمی پذیرفتند ولکن برای ایشان احکامی آورده اند و ایشان پذیرفتند و همین کار عبادتشان محسوب شده و به شرک وارد شدند، ولی متوجه نشدند.

نویسنده گوید: در زمان ما عده‌ای از نصاری بنام ارتدوکس بیدار شده‌اند و دیگر تقلید از کشیشان و علماء خود را روا نمی دانند و علیه خرافات کشیشی قیام کرده‌اند و می گویند ما خدا و انجیل و حضرت مسیح را قبول داریم ولی کشیش لازم نداریم. ای کاش مسلمین نیز بیدارشوند و برای حفظ کتاب خدا و تعلم آن قیام کنند و به جهاد و پیکار از زیر بار احکام و آراء و بلکه خرافات بیرون روند و از آراء بشری خود را نجات دهند. ولی متأسفانه امت اسلام مانند یهود و نصارای اولیه دست از کتاب خدا کشیده و به تقلید بدون مدرک چسبیده‌اند و لذا خدا پس از آیه فوق که در کفر اهل کتاب است خطاب به مسلمین نموده برای بیدار کردن آنان می فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبه: ۳۴].

«آهای مؤمنین، بسیاری از علماء و مقدسین محققان اموال مردم را به باطل می‌خورند و از راه خدا بازمی‌دارند».

مؤلف گوید: علمای زمان ما مال مردم را به زور و غصب و سرقت نمی‌خورند، بلکه بعضی بنام سهم امام و سایر وجوه جعلیه شرعیه، مال مردم را حیف و میل می‌کنند. حال کسی که می‌گوید من مسلمان و یا شیعه می‌باشم چگونه این همه آیات و اخبار را ندیده گرفته، باز به دنبال رأی این و آن می‌رود و دین خدا را از کتاب خدا و سنت رسول نمی‌گیرد؟ آیا نمی‌دانید که برای تقلييد هیچ مدرکی نیست؟

آیا تقلييد مدرکی دارد؟

با دلائل بسیار ثابت شد که تقلييد از آراء امر باطلی است. حال باید دید که مدعیان و جوب تقلييد مدرکی دارند یا خیر؟ زیرا مدعی باید مدرک بیاورد نه منکر. ما مدارک آنان را که به خیال خود نوشته‌اند در اینجا می‌آوریم تا خواننده خود قضاوت کند:

اول: خبر واحدی است که راوی از توقيع یعنی از نامه امام زمان در زمان غیبت نقل کرده و خود امام را ندیده، ولی نامه‌ای دیده که در آن نوشته شده: «وَأَمَا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوهَا فِيهَا إِلَى رَوَاةِ أَحَادِيثِنَا». یعنی: «در پیش آمد هائی که واقع می‌شود به روایان اخبار ما رجوع کنید». این خبر اگر راست باشد دلالت بر تقلييد ندارد، خصوصاً در احکام دین، زیرا فرموده: در حوادثی که رخ می‌دهد رجوع به روایان اخبار کنید، و فرموده در احکام دین، احکام دین که از حوادث نیست، احکام دین ثابت و پا بر جا بوده قبل از این توقيع، و تا روز قیامت خواهد بود.

ثانیاً: روایان اخبار مجتهد نبوده‌اند اصلاً راوی حدیث لازم نیست مجتهد باشد، زیرا نامه‌ای روایان اخبار در کتب رجال و حدیث ذکر شده هیچ کدام مجتهد نبودند. پس این توقيع که کاتب آن دیده نشده مربوط به اجتهاد و تقلييد نیست.

ثالثاً: در این توقيع امر شده به روایان رجوع کنید برای تعلم و تعلیم نه برای تقلييد، به اضافه روایان حدیث را حجّه قرار داده در صورتی که قرآن می‌گوید پس از انبیاء حجتی نیست.

دوم - خبری مجعلو است که در تفسیر جعلی به نام امام حسن عسکری القطائع در ذیل آیه ۷۸ سوره بقره:

﴿وَمِنْهُمْ أُمَيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانَىٰ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظْنُونَ﴾ [البقرة: ۷۸].

«بعضی از ایشان بی‌سوادند که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانند جز آرزوهای خیالی، و نیستند جز اهل گمان».

این آیه در مذمت تقلید عوام یهود است که از کتاب آسمانی خود چیزی نمی‌دانستند جز آرزوها، و تماماً اهل گمان بودند و علمی به مطالب دین خود نداشتند مانند ملت ما. پس این آیه رد است بر اهل تقلید و مذمت می‌کنند کسانی را که بواسطه تقلید، از کتاب آسمانی خود بی‌خبرند و به دنبال گمان رفتند، در ذیل این آیه گوید: «فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء مهمل مثل اليهود الذين ذهم الله بالتقليد فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفًا على هواه، مطينا لأمره مولاه، فللعوام أن يقلدوه». یعنی: هرکس از عوام مسلمین از چنین فقهاء تقلید کند مانند یهود خواهد بود، که خدا ایشان را مذمت کرده به سبب تقلید، و اما هرکس از فقهاء که خود را نگهدارد و دین خود را حفظ کند و با هوای نفس مخالفت ورزد و به امر مولای خود اطاعت کند بر عوام لازم است که از او تقلید کنند. این خبر اولاً دلالت دارد بر مذمت تقلید از رأی ظنّی، پس صدر حدیث رد است بر اهل تقلید و موافق همان آیه است که این حدیث در ذیل آن آمده، ولی ذیل این حدیث مخالف آیه است و امر به تقلید می‌باشد و باید ذیل را رها کرد چون مخالف با آیه می‌باشد.

ثانیاً: تفسیری که این خبر در آن ذکر شده مجعلو است و بطور مسلم از امام عسکری ع نیست، اگر کسی دروغ‌ها و خرافاتی که در این تفسیر وجود دارد بینند خواهد گفت این چگونه امامی است که از همه چیز بی‌اطلاع بوده، در کتاب اخبار الدخیله که مؤلف آن عالم جلیل متبحر آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتاری است از صفحه ۱۵۲ تا ۸۰ صفحه دروغ‌ها و جهالت‌های روشن و چیزی‌های برخلاف تواریخ آن را نشان داده و می‌گوید اگر این کتاب راست باشد باید گفت اسلام از ریشه دروغ است، و از غصائری که استاد نجاشی و از بزرگان علم رجال است نقل کرده که او گفته راوی این تفسیر ضعیف و کذاب است و این کذاب این تفسیر را روایت کرده از دو نفر مرد مجھول و می‌نویسد در این تفسیر منکراتی است. از آن جمله در این تفسیر آمده که حجاج بن یوسف که حاکم از طرف عبدالملک بوده در عراقین، چندین مرتبه خواست مختار را بقتل برساند و موفق نشد تا اینکه نامه از عبدالملک می‌آمد که او را رها کن، در صورتی که مختار در سنه ۶۷ به دست مصعب بن زبیر در زمان تسلط ابن زبیر بر عراقین کشته شده بود، قبل از آن که نامی از حجاج باشد، و حجاج چند سال بعد در سنه ۷۵ بر

۲۳- تقلييد يعني چه، و چه وقت ميان مسلمين آمده؟!

۱۴۳

عراقين حکومت پيدا کرد. و می گويد چگونه امام از تاريخ بى اطلاع بوده، پس ثابت کرده که اين تفسير مملو از کذب و خرافات است و شان امام أجل است از چنین كتابی. هرکه خواهد به كتاب اخبار الدخيله مراجعه کند. حال باید دید با روایت چنین كتابی می توان بر خلاف كتاب خدا و سنت رسول ﷺ استدلال کرد و تقليدي را که خدا نهي کرده اثبات نمود؟ البته خير.

ثالثاً: اين خبر ضد آن آيه است که در ذيل آن وارد شده: آيه می گويد به دنبال تقلييد مروء، ولی اين خبر می گويد تقلييد روا است. اگر بخود آيه عمل کنيم بهتر است از عمل به خبر مجهولي. **رابعاً:** اين خبر حواله به مجھول و بلکه حواله به محال کرده، زيرا مردم چه می دانند و از کجا بشناسند فقيهي را که مخالف هواي نفس باشد؟ چه بسيار کسانی که ظاهرآ برای ريا و گول زدن مردم زاهد شده‌اند.

خامساً: اين خبر بيان نکرده در چه چيز تقلييد کنند در افعال و اعمال او و يا در امور دين و يا امور عرفی؟ اين خبر مبهم گذاشته مثلا اگر او سه زن گرفت تو هم سه زن بگير يا اگر او به زراعت پرداخت تو هم زراعت کن. اصلاً در چيزهای که خدا و رسول بيان کرده‌اند تقلييد اين و آن جا ندارد و موجب پشيماني و خلود دوزخ است. چنانکه اهل دوزخ در آيه ۶۶ سوره احزاب می گويند:

﴿يَلِيَّتَنَا أَطْعَنَا اللَّهُ وَأَطْعَنَا الرَّسُولُ﴾ [الأحزاب: ۶۶].

«اي کاش ما خدا و رسول را اطاعت کرده بوديم و دنبال ديگران و اطاعت آنان نمي رفتيم». **سادساً:** صاحب کفايه الأصول می گويد اين خبر دلالت بر وجوب تقلييد ندارد و لفظ وجوب در آن نیامده، به اضافه معنی تقلييد قبول احکام او نیست، بلکه تقلييد اين است که هر کاري او می کند، ديگران نيز بکنند چنانچه ذکر شد.

سوم- اخباری که دلالت بر جواز فتوی دارد مانند خبری که امام به ابان بن تغلب فرموده: بشين در مسجد و فتوی بدده، و به اين خبر تخصيص داده‌اند حرمت پيروی ظن را، و گويند پيروی ظن حرام است جز در اين مورد معلوم می شود حرمت پيروی ظن را همه قبول دارند. جواب اين خبر اين است که:

اولاً: قرآن و اخبار بسياري نهي نموده از فتوی دادن، و اين خبر معارض با قرآن است و مردود و مطرود خواهد بود. در سوره نساء آيه ۱۲۷ فرموده:

﴿وَيَسْتَقْتُلُنَّكَ فِي الْإِسَاءَةِ قُلِ اللَّهُ يُفْتَيِكُمْ﴾ [النساء: ۱۲۷].

و در آيه ۱۷۶ فرموده:

﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ الَّهُ يُقْتَيِكُمْ فِي الْكَلَّةِ﴾ [النساء: ۱۷۶].

که در این آیات از رسول خدا علیه السلام فتوی می خواستند، خدا در جواب فرموده: بگو خدا فتوی می دهد نه رسول او. جائی که رسول خدا علیه السلام حق فتوی ندارد چگونه ابان فتوی بدهد. و امام باقر علیه السلام فرموده: «من أفتى الناس برأيه فقد ضاد الله». پس باید گفت آن خبری که امام به فلان کس فرموده فتوی بده شاید فتوای او با ذکر دلیل بوده که همان تعلیم و تعلم می شود. بهر حال این خبر نمی گوید مردم علم دین نیاموزند و به دنبال فتوی بروند و کتاب خدا را مهجور گذارند و مشمول آیه ۳۰ سوره فرقان:

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي أَخْذُوا هَذَا الْقُرْءَانَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾ [الفرقان: ۳۰].

قرار گیرند.

ثانیاً: امام به او گفته است فتوی بده، این تکلیف شخص او بوده به دیگران چه مربوط است. به اضافه به دیگران نفرموده بروید از ابان تقلید کنید. پس چنین خبری دلیل بر جواز تقلید نمی شود.

چهارم- دلیل عقلی است که می گویند چون همه کس وقت ندارد و نمی تواند تحصیل اجتهاد کند ناچار باید تقلید کند، زیرا باید دنیای خود را اداره کند. و این دلیل صحیح نیست و چندین جواب دارد:

۱- هر کس وقت ندارد لازم نیست تقلید کند و نه اجتهاد کند بلکه چند مسئله محل احتیاج خود را تعلم کند و از عالم به قرآن و سنت دلیل بخواهد و یا به کتابی چون احکام القرآن رجوع کند، و این آسانتر است از تقلید اعلم، چنانکه بیان خواهد شد.

۲- مراجع تقلید می گویند در اصول دین و عقاید باید اجتهاد کنید و تقلید جایز نیست. چگونه کسی که وقت ندارد و باید به دنیای خود برسد در عقائد اجتهاد کند با اینکه در هر عقیده اقوال مختلفه وارد شده، و هر قولی دلائل متعدده فکری و عقلی دارد. اینجا وقت او کفاف می دهد ولی در تعلم بعضی از مسائل فرعی که آسانتر است وقت ندارد. پس در مسئله فرعی نیز باید تحقیق و تعلم نماید.

۳- شما تقلید اعلم را واجب می دانید و تشخیص اعلم اگر محال نباشد از هر مسئله ای مشکل تر است، و تعلم مسئله ای محل احتیاج از تشخیص اعلم آسانتر است، زیرا مانند زمان ما که ده نفر مجتهد در بلاد اسلامی می باشد و هر یک مدعی اعلمیت

۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

۱۴۵

است، زیرا رساله از خود نشر کرده و تقلید اعلم را واجب می‌داند معلوم می‌شود خود را اعلم دانسته که رساله برای مقلّدین نوشته، حال بگوئید این ده مجتهد که غالباً در یک حوزه بوده‌اند چگونه خودشان ندانسته‌اند که اعلم‌شان کیست که باید دیگران تشخیص دهند؟

و اگر خودشان ندانسته‌اند چگونه مقلّدشان بشناسند؟ می‌گویند هرکس شهریه بیشتر بدهد او اعلم است. و اگر بگوئید این ده نفر، اعلم را می‌شناسند ولی کتمان می‌کنند، گوئیم کسی که حقی را کتمان کند عادل نیست و در نتیجه تقلید او حرام است. حال آن عوامی که وقت اجتهاد ندارد اگر مستله محل احتیاج خود را از روی مدرک تعلیم کند برای او آسانتر است از پیدا کردن اعلم. یک مستله را با مدرک یادگرفتن بهتر از هزار مستله تقلیدی بدون مدرک است. چنین کسی که حکم خدا را از کتاب و سنت یاد گرفته نه مبتلا به فوت مجتهد و تغییر رساله می‌شود، نه گرفتار تغییر رای و نه به اختلاف و سرگردانی گرفتار می‌شود.

۴- رای مجتهد حکم خدا نیست و لذا به مردن او حکم او از بین می‌رود و تقلید او جائز نیست و لذا متقدّمین از علماء حتّی ائمّه هدی اللّٰه رساله تقلیدیه نداده‌اند و مردم صدر اسلام چه کارمی‌کردند، این عوام باید همان کار را بکنند. آنان از کتاب خدا و سنت رسول یاد می‌گرفتند، ولو اینکه بی‌سواد بودند. به اضافه علم دین مانند علم طبّ نیست که یکنفر دکتر برای محلی کافی باشد بلکه علم دین بر همه کس واجب است که مسائل محل احتیاج خود را یاد گیرد. رسول خدا اللّٰه فرموده: «طلب العلم فريضة على كل مسلم». می‌گویند باید به متخصص رجوع کرد جواب این است که علم دین بر هرکس واجب است عيناً واجب کفائي نیست و در واجبات کفائي باید به متخصص رجوع کرد و به اضافه دليل بسياري داريم که مجتهدین تخصصي ندارند.

۵- فتوای مجتهد ظنّی است و حق تعالی از اتباع ظنّ نهی شدید نموده، در سوره انعام آیه

۱۴۸ فرموده:

﴿إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴾ [الأنعام: ۱۴۸]

«پیروی نمی‌کنید جز گمان را و نیستند شما مگر اهل حدس و تخمین».

و در جای دیگر فرموده: «**بَلْ أَتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ**» [الروم: ۲۹]. و مذمت کرده از پیروی آراء ظنی، و در بسیاری از آیات قول بدون علم را تحریم نموده، در سوره اعراف آیه ۳۳ فرموده:

فَلْ إِنَّمَا حَرَمَ رَبِّ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَإِلَّا مُّنْكَرٌ وَالْبَغْيُ بِغَيْرِ الْحُقْقِ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ [۳۳] [الأعراف: ۳۳]

«بگو همانا پروردگارم حرام کرده فواحش را، و حرام کرده گفتن آنچه را نمی‌دانید».

و امیرالمؤمنین علی^{العلیہ السلام} در خطبه ۱۷ و ۱۸ و ۸۵ و ۸۶ و خطب دیگر نهج البلاغه از اظهار رای و پیروی آن مذمت کرده، چگونه پیروان او بر خلاف قول او بلکه برخلاف قول خدا یک عدّه اظهار رای و عده دیگر پیروی می‌کنند. پس عوام باید تعلم دین از کتاب و سنت کند تا ثواب و سعادت دنیا و آخرت را ببرد ما کتاب احکام القرآن را برای اتمام حجّت و رفع سرگردانی عوام و تعلم ایشان نوشتهيم به آن مراجعه شود.

-۶- غالب مجتهدین تغییر رای می‌دهند اگر رای اول ایشان صحیح بوده پس رای دوم باطل است و اگر رای دوم صحیح باشد پس رای اول باطل بوده.

علی^{العلیہ السلام} در خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه فرموده: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحْلِلُ الْعَامَ مَا اسْتَحْلَلَ عَامَهُ، وَيَحْرُمُ الْعَامَ مَا حَرَمَ عَامَهُ أَوْلَى... وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحْلَلَ اللَّهُ، وَالْحَرَامَ مَا حَرَمَ اللَّهُ». یعنی: مؤمن حلال می‌داند آنچه را سال اول حلال دانسته و حرام می‌داند آنچه را سال اول حرام دانسته. و رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} فرموده: «الْحَلَالُ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالْحَرَامُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». یعنی تا قیامت تغییر نمی‌کند. آیا از کسی که چیزی را گاهی حلال و گاهی حرام می‌داند می‌توان تقليد کرد؟ آیا تقليد از کتاب خدا بهتر نیست؟ آیا از تغییر آراء بشری و تبدیل رساله‌ها راحت شدن بد است؟ خدا فرموده: «**وَلَقَدْ يَسَرْنَا الْقُرْءَانَ**». آیا رساله خدا آسان نیست؟ یک عدد از نصاری از حمل بار کشیشان خسته شدند و گفتند ما خدا و عیسی^{صلی الله علیه و آله و سلم} را قبول داریم و از دستگاه استحمار کشیشی بیزاریم. آیا ممکن است مسلمین نیز بیدار شونند؟ مسائل اسلامی اکثر ضروری و بدیهی و محل اجماع مسلمین است، اصلاً احتیاج به اجتهاد و تقليد ندارد. این مدعیان اجتهاد تماماً مقلد فقهاء سابقند در اصل فتوی، و در مقام عمل مقلد عوامند

و به میل عوام فتوی می‌دهد، یعنی هر طوری که عوام میل دارد ایشان طبق رضای عوام فتوی می‌دهند، برای اینکه عوام را نرمانند، ولذا حقائق را کتمان می‌کنند و مشمول آیه ۱۵۹ سوره بقره می‌باشد.

پنجم - ایشان به آیاتی از قرآن استدلال کرده‌اند که همان آیات رد است بر اهل تقلید. یکی

آیه:

﴿فَسَعُلُوا أَهْلَ الْذِكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [التحل: ۴۳].

«اگر نمی‌دانید از اهل قرآن و یا اهل تورات سؤال کنید».

مفهوم آیه این است که سؤال کنید تا بدانید پس این آیه دلیل بر وجوب تعلم است نه تقلید، مگر اینکه تقلید را مجازاً بمعنى تعلم بگیریم و چنین مجازی در لغت نیامده. صاحب کفایه الأصول می‌گوید این آیه ظاهر است در تعلم، نه در تقلید. پس این آیه رد است بر قائلین به تقلید. و دیگری آیه:

﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَالِبَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الَّذِينَ وَلَيُنَذِّرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ...﴾.

«پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای برایت علم جهاد و فراغرفتن احکام دین کوچ نمی‌کنند برای اینکه چون برگردند قوم خود را بترسانند».

در بر آیات کفر است و عناد	دم مازن از رأی و اجتهاد
هست ما را بس خطرها در کمین	هان و هان ای رهبران شرع و دین
در طریق حق نمایید اتفاق	بس کنید این اختلاف و این نفاق
نی که از فتوای خود گمره کنید	خلق را از راه حق آگه کنید
اتحاد است اتحاد است اتحاد	شرط اصلاح جهان از این فساد
خصم چون دانست آن را در ربود	ما یه جمعیت ما جمعه بود
چون اذان جمعه صوت شد بلند	حق بگفت ای مؤمنین ارجمند
بر نماز جمعه رو آرید باز	جمله بشتابید از بهر نماز
گشت سد بر راه قرآن و کتاب	لیک فتواهای صد عالی جناب
اهل اسلام است فرض و معتبر	گفت پیغمبر نماز جمعه بر
در حیات من و یا بعد از ممایة	هر که او بنمود ترک این صلاة

تا أبد ماند ذليل و خوار و زار
 نی بود حجّش قبول و نی زکا
 زاده نفرین ختم الأنبياء است
 هرچه گویم از مزایایش کم است
 نیست جایز اندر آن تقلید کس
 دیده بگشائید و برخیزید هان
 بعد از این علم است بهر خاص و عام
 آری از فتوی به خون آغشته شد
 چشم عقلت باز کن باز ای رفیق
 بانگ واویلا برآرند امتان
 پیشوایان راه ملت رازند
 پیش قرآن رأی او باشد علیل
 دائم از باد شک و لرزان بود
 نیست این جز پیروی اهرمن
 الحذر ثم الحذر ثم الحذر
 ترک کن تقلید رأی بی ثبات
 گشت استعمار راقوت مزید
 بند بگسل گوش کن جز پندی پذیر
 نیست در تقلید جز لعن و ضرر
 هم رسول و آل او مسروور کن
 ای دوصد لعنت بر این تقلید باد
 این آیه صریح است در تفقه و تعلم نه در تقلید. و نفرموده قوم ایشان از ایشان تقلید کنند.
 پس این آیات رد است بر اهل تقلید. چگونه به چنین آیات استدلال کرده‌اند بر وجوب تقلید و
 مدرک دیگری هم ذکر نکرده‌اند؟

حق پریشانش کند در روزگار
 نی پذیرد حق صیامش نی صلاة
 این پریشانی که اندر جمع ما است
 جمعه در اسلام رکن اعظم است
 جمعه باشد از ضروریات، پس
 ای مسلمانان از این خواب گران
 دوره تقلید و فتوی شد تمام
 سبط پیغمبر ز فتوی کشته شد
 هست این تقلید چاهی بس عمیق
 گر که آید روز عرض و امتحان
 کای خدا ای ملجم‌ها ر مستمند
 مجتهد کز رأی خود آرد دلیل
 هر که را تقلیدی از ایشان بود
 الحذر ای مؤمن از تقلید و ظن
 باید از تقلید باشی بر حذر
 گر تو خواهی باشی از اهل نجات
 خلق چون تقلید و نادانی گزید
 ای که اندر بند تقلیدی اسیر
 مابسی دیدیم قرآن و خبر
 جز کتاب و سنت از خود دور کن
 خلق را تقلیدشان برباد داد

۲۳- تقلید یعنی چه، و چه وقت میان مسلمین آمده؟!

۱۴۹

پس مسلم می‌شود که دلیلی برای تقلید نیست. حال خدا کند حسد و تکبیر را کنار گذارند و به سخن ما گوش دهند و بیدار شوند، و به برکت تعلیم و تعلم کتاب خدا و سنت رسول به توسط احادیث صحیحه به حقائق دین آگاه شوند و خرافات دینی را دور بریزنند، و از زیان تقلید دوری جوینند. چه نیکو گفته آنکه گفته:

و السلام على من اتبع الهدى ونعيذ بالله من مضلالات الفتنة وشرور اهل الزمان (تاریخ
.) ۱۳۴۴

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهاي مادی و معنوی دارد

امت اسلام در اثر بی خبری از قرآن به ضرر و زیان های بسیاری مبتلا شده، ما نمونه ای از آنها را می نگاریم:

۱- در ایام حجّ در منی میلیون ها گوسفند و گاو و شتر قربانی می شود و بدون استفاده در گودال هائی زیر خاک می کنند از ترس ماندن در هوای گرم و بوی تعفن آنها. در حالیکه بسیاری از فقراء مسلمین در ممالک اسلامی به دو سیر گوشت حلال محتاجند و دسترسی ندارند، آیا این اسراف نیست؟ آیا این ضرر جائز است؟ باید سردخانه ای بسازند و جلو این اسراف و تبذیر را بگیرند، زیرا قرآن در آیه ۳۸ سوره حجّ فرموده:

﴿لَيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا أَسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقْنَاهُمْ مِنْ بَهِيمَةٍ أَلْأَنْعَمَ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴾ [الحج: ۲۸]

حاضر شوند به حجّ برای اینکه بهره های خود را مشاهده کنند و در روزهای معلومی نام خدا را بیاد آرند بر آنچه روزی ایشان کرده از حیوانات چهار پا که از آن بخورید و به سختی کشیده فقیر اطعام کنید).

و در آیه ۳۶ و ۳۷ همین سوره فرموده:

﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَاعِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا حَيْرٌ فَإِذْكُرُوا أَسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعَنَّرَ كَذَلِكَ سَخَرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشَكُّرُونَ ﴾ [الحج: ۳۶-۳۷]

«حیوانات تنومند را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، برای شما در آنها خیر است، پس یاد خدا کنید و خدا را نام ببرید بر ذبح و نحر آنها، در حالی که بر پا باشند، پس چون به پهلو فرود آیند از آنها بخورید و به فقیر و سائل وارد اطعام کنید، بدین گونه آنها را برای خاطر شما مسخر کردیم و تا شکر گزارید، گوشت ها و خون آنها بخدا نرسد و لیکن پرهیزگاری شما بخدا می رسد».

از این آیات معلوم می‌شود که هدف قرآن از قربانی حیوانات، خوردن، و به فقراء و مساکین اطعام نمودن است نه زیر خاک کردن. اگر مسلمین از این آیات با خبر بودند چنین اسراف حرامی را مرتکب نمی‌شدند، و یا قربانی خود را چون مصرف ندارد دو روز عقب می‌انداختند، و اگر سردهخانه‌ای فراهم می‌کردند از گوشت و پوست و پشم و کرک آنها به نفع فقراء استفاده می‌کردند.

۲ - ضرری که از دادن خمس و سهم امام از مالی که از کسب و کار بدست آمده و مدرکی در کتاب خدا و سنت رسول برای اداء آن نیست، و دلیلی از حدیث و عقل و اجماع نیز ندارد.

اما کتاب خدا: یک آیه وارد شده در خمس غنائم جنگی در سوره انفال آیه ۴۱ به صریح جمله:

﴿يَوْمَ الْقُرْقَان﴾ [الأنفال: ۴۱].

و

﴿يَوْمَ التَّقَى الْجِمَعَان﴾ [الأنفال: ۴۱].

و

﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدُوَّةِ إِلَيْنَا وَهُمْ بِالْعُدُوَّةِ إِلَيْكُمْ وَأَرَرْ كُبُّ أَسْفَلَ مِنْكُمْ﴾ [الأنفال: ۴۲].
که نشان می‌دهد هر چیزی که روز جنگ بدر روز جدا شدن موحدین از مشرکین و برخورد این دو جمع به یکدیگر، بدست مسلمین آمده بعنوان غنائم، باید خمس آن را زمامدار مسلمین بین خود و نزدیکان خود و فقراء و ايتام و غرباء مسلمین تقسیم کند و مربوط به بهره کسب و کار و بازار نیست. و به اضافه رسول خدا ﷺ در تمام عمرش و همچنین امیرالمؤمنین علیؑ و سایر خلفاء اسلامی در زمان خلافت خود یکدرهم بعنوان خمس ارباح مکاسب از کاسبي نگرفته و مردم هم نداده‌اند و چنین موضوعی در سیره رسول خدا ﷺ و خلفاء مطرح نبوده، و گرنه حضرت امیرالکوفه و برادرش عقیل صاحب میلیون‌ها درهم و دینار می‌شدند، پس از یک قرن و دو قرن اخباری به نام ائمه الشیعه جعل کرده‌اند که کاسب شیعه باید خمس و سهم امام بدهد، اما در مقابل آن، اخبار و احادیث بسیاری وارد شده که خمسی جز در غنائم جنگی نیست. و اخبار بسیار دیگری نیز آمده که ائمه الشیعه خمس را به شیعیان خود بخشیده و برای آنان مباح و حلال کرده‌اند که نپردازنند، مثلا در جلد ششم وسائل الشیعه صفحه ۳۷۸ به بعد ۲۲

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد

۱۵۳

حدیث را روایت کرده که ائمه اللهم اللهم فرموده‌اند که ما خمس را برای شیعیان خود حلال کرده و بخشیده‌ایم، و در خبر ۱۶ روایت کرده از ترقیع امام زمان که فرموده: «وَأَمَا الْخَمْسَ فَقَدْ أَبِيَحَ لِشِيعَتُنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حَلٍّ» ما نمی‌دانیم چگونه ائمه حکمی در طول احکام خدا زیاد کرده و سپس آن را برداشته، و از شیعیان خود این حکم را برداشته‌اند، این کار مشروع نیست. ممکن نیست حکمی که در زمان رسول خدا الله عَزَّ وَجَلَّ نبوده بدین بیفزاید، به هر حال چون مردم از قرآن و سنت رسول خدا الله عَزَّ وَجَلَّ بی‌خبرند، این زیان را متحمل شده، و در دین که دین مساوات است و دین تبعیض نژاد نیست چگونه این تبعیض را آورده‌اند؟ با اینکه رسول خدا الله عَزَّ وَجَلَّ همان خمس غنائم جنگی را بین فقراء و ایتام مسلمین تقسیم کرده و به یتیم آل محمد نداده، زیرا در جنگ بدر ایتم و مساکین آل محمد وجود نداشته است. هر کاری که رسول خدا الله عَزَّ وَجَلَّ کرده همان الگو و اسوه است برای تمام مسلمین که باید به او اقتدا کنند. و امیر المؤمنین چنانچه در بحار ج ۲ ص ۲۶۶ فرموده: «السَّنَةُ مَا سِنَ رسولُ اللهِ الله عَزَّ وَجَلَّ وَالْبَدْعَةُ مَا أَحَدَثَ بَعْدَهُ» در کتاب خدا و سنت رسول الله عَزَّ وَجَلَّ خبری از خمس ارباح مکاسب نیست.

و اما عقل: هیچ عاقلی حکم نمی‌کند که هر پیرزن چرخ ریس پیرمرد قد خمیده هرچه دارد از کسب و کار خمس آن را به دیگری بدهد بدون امر الهی. و اما اجماع: پس بدان که بیشتر فقهاء مذاهب اسلامی قائل به خمس ارباح مکاسب نشده و آن را بدعت می‌دانند. و فقهاء شیعه در خمس ارباح مکاسب اختلاف دارند، بسیاری از ایشان خمس ارباح را مخصوص امام می‌دانند تمام آن را و می‌گویند امام هم به شیعیان بخشیده و بعضی اصلاً خمس را واجب نمی‌دانند. ما عده‌ای از بزرگان علماء شیعه را که خمس را واجب ندانسته‌اند ذکر می‌کنیم تا معلوم شود مسئله مورد اتفاق نیست:

اول- ابن جنید که از بزرگان علمای شیعه بوده در زمان دیالمه به نقل علامه در کتاب مختلف ج ۲ ص ۳۱.

دوم- مرحوم ابن عقیل به نقل محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد.

سوم- شیخ مفید به نقل محدث بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۳۸.

چهارم- شیخ صدوق محمدبن باوبیه القمی در کتاب من لایحضر که سخنی از ارباح مکاسب و خمس تجارت نیاورده، ولی احادیث تحلیل خمس را برای شیعیان آورده. و از کلام حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال در ذکر جلالت شأن زکریا ابن آدم که نوشته: «و اهل قم

اول کسانی هستند که خمس فرستادند بسوی ائمه علیهم السلام» معلوم می‌شود تا آن زمان خمس معمول نبوده است.

پنجم- شیخ طوسی در کتاب تهذیب ج ۴ ص ۱۴۳ فرموده: ائمه اللهم خمس متاجر را برای ما مباح کرده‌اند که تصرف شیعه در آن جائز است، و نیز در کتاب المبسوط ج ۱ ص ۲۶۳ و در کتاب النهاية ص ۲۰۰ چنین فرموده است.

ششم- شیخ فقیه سلاّم حمزه بن عبدالعزیز به نقل علامه در مختلف ج ۲ ص ۳۰ و ۳۷ که راجع به خمس فرموده: «قد أحلونا ما نتصرف من ذلك كرما و فضلاً».

هفتم- محقق ثانی الکرکی در کتاب خراجیه ص ۲۶ فرموده خمس مناکح و متاجر و مساکن برای عموم شیعه حلال است که ندهند.

هشتم- مقدس اردبیلی در کتاب زبدہ البيان ص ۲۱۰ و در شرح ارشاد ص ۲۷۷ بکلی خمس را ساقط نموده.

نهم- الشیخ الجلیل ابراهیم القطبی در خراجیه خود ص ۱۰۱ تا ص ۱۱۶ شرح داده که خمس برای شیعه مباح است تا روز قیام قائم و خمس و انفال را ائمه اللهم حلال و مباح نموده‌اند.

دهم- السيد السند سید محمد صاحب مدارک در ذیل جمله شرائع: «الخامس ما يفضل عن مؤنة السنة» فرموده: این خمس بطور مطلق عفو شده است.

یازدهم- مرحوم محقق سبزواری میرزا محمد باقر خراسانی در کتاب ذخیره المعاد.

دوازدهم- ملام محسن الفیض در کتاب وافی ج ۲ جزو ۶ ص ۴۸ فرموده: سهم امام چون دسترسی به امام نیست پس بکلی ساقط است و چنین فرموده در المفاتیح. و شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ سقوط حق امام را نسبت به کاشانی داده است.

سیزدهم- الشیخ الحر العاملی در وسائل الشیعه کتاب الخمس، سهم امام را در صورت تعذر ایصال به امام برای شیعه مباح دانسته است. و در حدائق ج ۱۲ ص ۴۴۲ فرموده او قائل به سقوط سهم امام است.

چهاردهم- صاحب الحدائق شیخ یوسف بحرانی در حدائق ج ۲ ص ۴۴۸ قائل به سقوط سهم امام است.

پانزدهم- صاحب جواهر در باب خمس فرموده: ظاهر اخبار این است که جمیع خمس مخصوص امام باشد و ایشان هم به شیعیان بخشیده‌اند، ولی ناییان ادعائی نفله کرده‌اند (شاه بخشیده شیخ علی خان نمی‌بخشد) چاپ تبریز ص ۱۶۴.

شانزدهم- شیخ بزرگوار عبدالله بن الصالح البحرانی که فرموده: «یکون الخمس بأجمعه مباحا للشيعة و ساقطا عنهم».

هفدهم- به نقل علامه مجلسی در مرآت العقول ج ۱ ص ۴۴۶ که فرموده: جمعی از متاخرین خمس ارباح را واجب نمی‌دانند.

به اضافه اکثر علمای شیعه تأثیفاتی نداشته‌اند تا اجماع ایشان معلوم گردد و تازه آنانکه قائل به خمس بوده‌اند، عده‌ای از ایشان گفته که باید نصف آن را به دریا بیندازد تا وقتی که امام بیاید و از دریا خارج سازد، و عده‌ای معتقد بودند که باید در زمین دفن شود چون امام بیاید زمین گنج‌های خود را بیرون می‌ریزد در زمانی که معاملات با صلووات است. پس اجتماعی در کار نیست.

۳- زیان دیگر در زکات آنچنانیکه منحصر به نه چیز کرده‌اند. خدا زکات را قرین نماز قرار داده، و بر هر مسلمانی لازم است که از آنچه خدا به او روزی کرده اتفاق کند و منحصر به نه چیز نیست و جمله: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ و جمله: ﴿مَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ و جمله: ﴿أَنْفَقُوا مِنْ طَبِيبَتِ مَا كَسْبُتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ و جملات دیگر قرآن دلالت دارد که در هر چیزی چه کسب و کار و چه معادن و حبوبات زکات است. و امام صادق علیه السلام نیز فرموده: «فی کل شی زکاة» اما در اثر بی‌خبری از عمومات قرآن زکات منحصر به نه چیز شده و آن نه چیز هم از بین رفته، مثلاً در مازندران و گیلان که صدها خروار برنج دارند زکات واجب ندارد، و باید فقراء آنجا بیچاره بمانند زیرا آن نه چیز در آنجا نیست. هرکس پنج شتر دارد که در تمام سال چریده زکات بدهد اما اگر صد عدد ماشین داشت زکات ندارد و لذا فقراء مسلمین در کمال فقر و بدبختی زندگی می‌کنند و از زکات محرومند و دولت‌ها برای اداره مملکت و نداشتن بیت‌المال کافی به مالیات‌های نامشروع از قبیل مالیات بر مسکرات و امثال آن متمسک می‌شوند و فقراء نیز در اثر نبودن بیت‌المال و زکات کافی متمایل به

رژیم‌های غیر اسلامی می‌شوند، این زیان‌ها در اثر بی‌خبری از قرآن است، و این زیانی برای فقراء شده به برکت فتاویٰ غیر قرآنی.

۴- یکی دیگر از زیان‌های که گریبان‌گیر مسلمین شده نذوراتست. مسلمین چه مقدار از جهت نذر ضرر مالی دارند، خدا می‌داند، این همه نذورات باطله از جیب ایشان می‌رود، زیرا نذر به معنی پیمان و قرارداد است، باید پیمان و قرارداد با خدا بسته شود تا واجب الوفا باشد چنانکه در سوره نحل آیه ۹۱ فرموده:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾ [النحل: ۹۱].
«وفا کنید به پیمان خدا.... زیرا خدا می‌داند چه می‌کنید».

اما نذر و پیمان با اولیاء و بندگان صالحی که از دنیا رفته‌اند لغواسط زیرا: اولاً - خدا آن را واجب الوفا قرار نداده. و ثانیاً: اولیاء خدا از قرارداد و نذر مردم اطلاعی ندارند و طبق آیه ۳۲ سوره نحل ارواح پاکان پس از وفات به دارالسلام بهشت خواهند رفت، و از دنیا بی‌خبرند، زیرا اگر از دنیا با خبر بشوند ناراحت می‌شوند، ولی خدا حاضر و ناظر و از پیمان بندگان مطلع است، و در سوره بقره آیه ۲۷۰ فرموده:

﴿وَمَا آنَفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أُوْنَدْرُثُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾ [البقرة: ۲۷۰].
«آنچه انفاق و یا نذر کنید خدا آن را می‌داند».

ولذا حضرت مریم العلیله می‌فرماید: ﴿إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا﴾ فقهاء اسلامی نذر برای غیر خدا را باطل می‌دانند اما در اثر بی‌خبری از قرآن همه ساله میلیون‌ها تومان برای قبور صلحاء و امام و امامزادگان نذر می‌شود و از جیب مردم می‌رود و این کار زیان‌های معنوی دارد: الف- توجه بغیر خدا و حاجت خواستن از غیر او که بصريح قرآن و حکم عقل کار مشرکین است.

ب- نذر پیمانی است که طرفین آن باید حاضر باشند و غیر خدا حاضر و ناظر همه کس نیست و در حقیقت یکطرف آن غائب و در دسترس نیست.

ج- نذر برای غیر خدا تقویت متولیان بی‌خبر از دین و اکثر موقوفه‌خواران بی‌بند و بار است.

۵- یکی دیگر از زیان‌های بی‌خبری از قرآن، وقف است که بواسطه وقف املاک و اموال و مزارع و خانه‌ها و مدارس و کاروانسراها و باغ‌های موقوفه اکثراً خراب مانده نه ساکنین

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهاي مادي و معنوی دارد

۱۵۷

آنها تعمیر می کنند و نه موقوف علیهم و نه متولیان، و چنین وقفی مدرک قرآنی ندارد. ضرر و زیان دیگر آن این است که اگر وقف بر قبور اولیاء و صلحاء باشد نتیجه چنین می شود که قبور ایشان دارای ضریح سیمین و گنبد زرین می شود و در نظر مردم مراقد آنان از مساجد برتر و عظمت مخلوق در نظرشان از عظمت خالق بیشتر می گردد، چنانکه در زمان ما عوام ما خدا را مانند اولیاء او مهربان و دادرس و شفا بده نمی دانند.

۶- دیگر از زیان های که بواسطه بی خبری از قرآن، نصیب مسلمین شده عداوت و نفاق فرق اسلامی است، با اینکه کتابشان واحد و دین ایشان واحد و قبله ایشان واحد است، باز از قتل و غارت یکدگر دریغ ندارند و هر فرقه تکذیب و تکفیر فرقه دیگر می کند، چه قدر از مسلمین جهان در طول تاریخ بنام سنی و شیعه بجان هم افتاده و جنگ ها وکشت و کشتارها کردند، ولی اگر از قرآن اطلاعی داشتند می دانستند که این کارها ضد اسلام و مخالف قرآن است. خدای تعالی در سوره بقره آیه ۲۸۵ فرموده:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّهُمْ أَمَانٌ بِاللَّهِ وَمَلِئَتِ الْكَنَّاتِ وَكُتُبِهِ...﴾ [البقرة: ۲۸۵].

پس هر کس ایمان به خدا و ملائکه و کتب الهی و رسولان او داشته باشد طبق قرآن مؤمن است و جان و مال و آبروی او محفوظ است چه معتقد به خلیفه باشد و یا نباشد، چه علی الله را خلیفه بداند و چه ابوبکر را، زیرا تمام شیعه و سنی به آیه فوق اعتقاد دارند و هم مؤمن و مسلمانند. اما متأسفانه اکثر عوام شیعه و سنی از این آیه بی خبرند و لذا بخون یکدگر تشنہ بوده و گاه گاهی به قتل و غارت یکدگر پرداخته اند، چنانکه محقق طوسی با ابن العلقی و زیر با لشکر مغول ساختند و به قتل عام شهر بغداد پرداختند و دو میلیون و سیصد هزار مسلمان را بعنوان اینکه خلیفه سنی است کشتند، و شاه عباس با لشکر قزلباش خود، شهر هرات را که یک مرکز اسلامی بود قتل و غارت کردند و در چالدران تبریز دو لشکر اسلام بنام سنی و شیعه خون یکدگر را ریختند و به فرق هم کوییدند و قریب به هشتاد هزار از یکدگر کشتند. در طول تاریخ زمانی نبود که دو فرقه سنی و شیعه به آزار و اذیت یکدگر همت نگماشته باشند در حالی که طبق آیات قرآن هر دو مسلمانند و قتل مسلمان یکی از گناهان کیره است. قرآن دعوت به اتفاق و اتحاد کرده و فرموده: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾، و در سوره روم آیه ۳۱ و ۳۲ فرموده:

۳۲ فرموده:

﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٢٦﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٢٧﴾﴾ [الروم: ۳۲-۳۱]

«از مشرکین نباشد آنانکه تفرقه دینی آورده و شیعه شیعه و دسته دسته گردیده و هر حزبی به آنچه نزدشان بوده شاد شدند».

متأسفانه در اثر تفرقه مذهبی ممالک اسلامی را تجزیه نموده و استعمار بر همه مسلط گردیده و باز مسلمین بیدار نشدنند، و گویندگان مذهبی هریک از آنان شب و روز بر ضد قرآن از یکدگر تکذیب و بدگوئی می‌کنند و اگر دانشمند خیرخواهی خواسته ایشان را بیدار کند و یا مواد نفاق را بردارد و وسائل تفرقه را از بین ببرد مورد طعن و لعن خود مسلمین شده مثلاً مرحوم آیت الله خالصی اعلام کرد که یکی از وسائل تفرقه میان سنی و شیعه زیاد کردن شهادت بر ولايت در اذانست و طبق کتب و احادیث شیعه این شهادت در اذان نبوده و بدعت است، این ماده افتراق را که جزء اذان نبوده حذف کنید، در عوض اینکه امثال و اقران او، او را تصدق و یاری کنند آمدند از روی حسد او را تکذیب، و مردم عوام را بر او شورانیدند.

۷- یکی از زیان و ضررها که مسلمین مبتلا شده‌اند، و درباره آن پول‌ها خرج می‌کنند چاپ کتاب‌های ضد قرآنی است که مخالف قرآن است بسیاری از مطالبش، مانند کتاب ضرب شمشیر بر منکر خطبه غدیر، و امثال آن.

ما برای نمونه این زیان‌ها را تذکر دادیم البته زیان‌های دیگر نیز هست که نمی‌توان شمرد، مانند مخارج عزاداری‌های معموله و طبل و دهل و دسته‌ها و حجله‌ها و علم‌ها و زنجیرها و مجالس هفتگی و سالانه غیر مشروع و مجالس دعا‌های غیر مشروعه ضد قرآنی شرک‌آور و سفره‌های بی‌بی‌فلان و زیان‌های قمه‌زدن به طوری که پوست سر را بشکافد، که هر تیغی ولیّ طفل و یا سلمانی بر سر او بزند باید یک شتر دیه دهد و یا ده اشرفی طلای ۱۸ نخودی. این‌ها که ذکر شد تمام برخلاف دستور قرآن است و صدر اسلام نبوده و رسول خدا ﷺ چنین کاری نکرده تا امت به او اقتدا کنند، ولی یکعده دشمنان دین و شیادان و هوس‌رانان این کارها را بوجود آورده و دست بردار نیستند، زیرا دکان‌هائی است که بهره دارد، افتراهائی است بدین اسلام بسته‌اند که باعث غرور و غفلت عوام شده و خدا در قرآن هشدار داده است و فرموده:

﴿وَعَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾﴾ [آل عمران: ۲۴].

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهای مادی و معنوی دارد

۱۵۹

دانشمندان بیدار اسلامی باید بکوشند و مردم را بیدار کنند و بفهمانند که آنچه ذکر شد از دین نیست و آتش نفاق بین سنتی و شیعه را خاموش کنند، و بین این دو دسته برادران اسلامی ایجاد اتحاد و حسن تقاضه کنند.

متأسفانه یک عدد روحاً نمای نادان متصدی امور دین شده‌اند که هر روز معركه نفاق و غوغای اختلاف را زیادتر می‌کنند، مثلاً در کتاب احتجاج طبرسی خطبه‌ای را نقل کرده از رسول خدا در روز عید غدیر که آن خطبه مخالف صد آیه قرآن است و یک سند ضعیف بیشتر ندارد، راویان آن عبارتند از محمد بن موسی الهمدانی که علمای رجال شیعه، او را ضعیف و جعال و غالی شمرده‌اند، و او روایت کرده از سیف بن عمیره که علمای رجال شیعه او را نیز مطعون و ملعون و ضعیف شمرده‌اند، و صالح بن عقبه که او را کذاب و غالی شمرده و فرموده‌اند اقوال زشت او بسیار و حدیث او مردود است، ما در مجله‌ای ذکر کردیم که این خطبه ضد قرآنی را با چنین روایتی رسول خدا علیه السلام قرائت نکرده، ولی معلوم باشد که ما منکر اصل قضیه غدیر خم نشده‌ایم، یعنی کلمات رسول خدا علیه السلام را که فرموده: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللہُمَّ وال من والا وعاد من عاداه» قبول داریم، آنوقت یک عدد معرض نفاق انداز، نفهمیده و نسجیده بنا کردن بدگوئی و مردم را بر علیه ما تحریک نمودن و حتی وادار کردن شیخ پیرمرد محلاتی ساده‌ای را که بقول خودش محدث جلیل است بر ما رد بنویسد، و ایشان تأمل نکرده و با اینجانب تماس نگرفته با یک آب و تابی کتابی مملو از تهمت و دروغ نوشته، و ما را متهم نموده به انکار اصل غدیر خم، در حالیکه چنین نیست و صرف اتهام است. شما ملاحظه فرمائید چگونه محدث جلیلی خبر از این سند رسوای این خطبه ندارد و خطبه را با اصل قضیه غدیر خم فرقی نگذاشته، آیا می‌توان چنین کسی را محدث جلیل گفت؟ آیا نویسنده و ناشرین چنین کتبی مسلمانند؟ روحاً نمای دیگری که خود را راهنمای مردم می‌داند عده‌ای از جهال را روز ۱۹ رمضان ۱۳۹۴ قمری تحریک نمود که پس از نمار جماعت ما بربیزید در مسجد ما و مرا به قتل برسانند، تا هم کاری خود را با ابن ملجم مرادی که در کوفه این کار را کرد ثابت کند و با این حال خود را دوست امام المتقین امیر المؤمنین علیه السلام می‌دانند، ولی ما خدا را شاهد می‌گیریم که قصدی نداریم جز اصلاح ذات‌البین و رفع عداوت فریقین إِنْ أُرِيدُ إِلَّا إِلَاصْحَاحَ مَا أَسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقَتِ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكُّثُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۸۸)، و بهر حال در عوض یاری

هزاران تهمت و افتراء به ما می‌زنند برای حفظ خرافات خود. ما از خدا بیداری مسلمین را خواهانیم.

بنابر آنچه ذکر شد مسلمین باید آگاه شوند و بدانند که همانطور که معاویه برای پیشبرد ریاست و اهداف غلط خود قرآن را سپر کرد و بالای نیزه برد و مسلمین را گول زد و بدین وسیله بر مردم تسلط پیدا کرد همین طور عده‌ای از مسلمین نام حضرت علی و نام امامان اهل بیت را وسیله کرده‌اند برای پیشبرد اهداف غلط خود و بنام عشق علی^{اللهم} و عشق حسین^{اللهم} عقل و قرآن را کنار گذاشته و اسلام را خراب کرده و هرچه بدعت بوده در زیر چتر محبت دروغی خود در اسلام وارد کرده‌اند، و شعائری را به نام مذهب اهل بیت آورده‌اند که روح اهل بیت از آنها بیزار است و عقایدی را در میان مردم نشر داده‌اند که مخالف قرآن و عقل است. مسلمان نباید بنام علی و سایر بزرگان دین اسلام را خراب کند و میان مسلمین نفاق اندازد. از آن جمله به اهل سنت بد می‌گویند به بهانه اینکه آنان دشمن علی و ما دوست علی هستیم. و این خطا و گناه بزرگی است. زیرا اولاً^ا اهل سنت دشمن اهل بیت رسول خدا^{اللهم} نیستند بلکه تمام فضائل واقعی حضرت علی و سایر افراد اهل بیت رسول را قبول دارند و در کتب ایشان مسطور است. به اضافه نام علی و حسن و حسین و جعفر و عباس در میان اولاد اهل سنت بسیار است، و همین دلیل بر محبت ایشان است به صاحبان این اسماء. و از جمله اعمال ضد قرآن همین زیارت قبور امامان اهل بیت و ساختن زیارت‌نامه‌هایی است که جملات بسیاری از آنها ضد قرآن است، مثلاً در زیارت آن امامان آورده‌اند که: «أشهد أنيك تسمع كلامي و ترد جوابي و ترى مقامي»، یعنی من شهادت می‌دهم ای بزرگوار که تو کلام مرا می‌شنوی و جواب مرا رد می‌کنی و می‌دهی و تو محل ایستادن مرا می‌بینی، در حالی که قرآن می‌گوید انبیاء پس از رفتن از دنیا، از دنیا بی‌اطلاع‌und مانند آیه ۲۵۹ بقره و آیه ۱۰۹ و ۱۱۷ سوره مائدہ، و قرآن می‌گوید هر کس غیر خدا را از کسانی که از دنیا رفته و وفات نموده‌اند بخواند آن کسان نمی‌شنوند و جواب نمی‌دهند چنانکه در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره فاطر می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُوَيْهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْلِمِيرٍ ﴾۱۳ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُونَ دُعَاءَكُمْ﴾ [فاطر: ۱۴-۱۳].

و در سوره احقاف آیه ۵ و ۶ فرموده:

﴿وَمَنْ أَصْلَلَ مِنَ يَدِهِ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَحِي بِلَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴾٦﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَفَّارِينَ [الأحقاف: ۶-۵].

«کیست گمراهتر از آنکه غیر خدا را می خواند، کسی را می خواند که جواب او را تا قیامت نمی دهد و آنان از دعای ایشان غافلند و چون مردم محشور شوند آنان را که می خوانند دشمن ایشان باشند».

و همچنین از آیات لبیت استفاده می شود که انبیاء و اولیاء پس از مرگ از دنیا بی خبرند. و خدا به رسول خود در سوره فاطر آیه ۲۲ فرموده:

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسِّيْحٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴾٢٢﴾ [فاطر: ۲۲].

«ای محمد تو به کسانی که در قبرند نمی توانی بشنوانی».

اصلاً خواندن کسی که از دنیا رفته و خواندن غیر خدا در حوالج وادعیه که عبادتست، کفر و شرک محسوب می شود چنانکه در سوره جن می فرماید:

﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴾١٨﴾ [الجن: ۱۸].

«با خدا احدی را مخوانید».

وصدها آیات دیگر در قرآن است که نباید در عبادات موجودی را غیر از خدا خواند. و از جمله چیزهایی که بنام سادات اهل بیت میان مردم معمول شده و ضد قرآن است ساختن قبور سیمین و زریین و نذر و نیاز و وقف بر آن قبور است که همه ساله مخارج و پول های زیادی از این ملت فقیر صرف آنها می شود، خدا در آیات زیادی از این عمل نهی کرده، از آنجمله در سوره نحل آیه ۵۶ فرموده:

﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نِصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمُ اللَّهُ لَئِسْكُلَنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ ﴾٥٦﴾ [النحل: ۵۶].

برای چیزهای که نمی دانند (همچون گنبدها و بارگاهها)، قسمتی از آنچه را روزیشان ساخته ایم قرار می دهند بخدا قسم از افتراهایی که بسته اند البته مسئول خواهید بود.

باید به مردم عوام فهمانید کسی که از دنیا رفته احتیاجی به نذر و نیاز و وقف شما ندارد و پول هایی که در میان ضریح ریخته می شود و یا عَلَم و کتل و زنجیر خریداری می شود تماماً اسراف و حرام است و باید به محتاجان و فقراء داد. غیر از خدا کسی حاضر و ناظر نیست و از

حال بندگان خبرندارد، اولیاء و انبیاء اگر از حال و اعمال و افعال بندگان خدا خبردار شوند در عالم بزرخ محزون و غمگین می‌شوند و همواره باید از اعمال و رفتار بد مردم غصه بخورند در صورتی که خدا فرموده: ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل‌بقرة: ۳۸]. یعنی: اولیاء و انبیاء از دنیا به جائی رفته‌اند که نه ترسی و نه غصه‌ای دارند.

و از جمله بدعت‌ها که زیر نام اولیاء و ائمه در میان مردم منتشر ساخته‌اند این است که هرکس گناهی و خلافی و جنایتی مرتکب شود متولّ به آنان شود که آنان واسطه و یا شفیع شده و ایشان را از قانون کیفری که خدا مقرر کرده می‌رهانند و وارد بهشت می‌سازند، و این مطلب را در احادیث و زیارات خود آورده‌اند آنکه در زیارت امام به او می‌گویند: «مستنقذ الشیعۃ المخلصین من عظیم الأوزار»، یعنی: امام نجات‌دهنده شیعیان خالص است از گناهان بزرگ.

در حالیکه خدا در سوره زمر آیه ۱۹ به رسول خود فرموده:

﴿أَفَأَنَّتِ تُنْقِذُ مَنِ فِي الْأَنَارِ﴾ [آل‌زمیر: ۱۹].

«آیا تو می‌توانی نجات دهی آنکه را اهل آتش است».

و این جمله استفهم انکار است یعنی تو نمی‌توانی. باید پرسید چگونه شیعه مخلص مرتکب گناهان می‌شود و آیا کسی که مرتکب گناهان بزرگ می‌شود شیعه مخلص است پس تمام جنایتکاران بزرگ اولین شیعه علی هستند! اصلاً خدایتعالی با عدالت و فرموده‌های خود که در قرآن و عده داده در قیامت رفتار می‌کند و کسی ممکن نیست به او بگوید که عدالت مکن، و به فرموده‌های خود عمل منما و از قول خود صرفنظر و خلاف و عده کرده و فلاں را برای خاطر من عذاب مکن. به اضافه انبیاء و اولیاء از دنیا رفته و طبق آیات قرآنی از دنیا بی‌خبرند و از حال بندگان خبری ندارند نمی‌دانند چه کسانی چه کرده و چه عقایدی دارند و مقصرين و یا غیر مقصرين را نمی‌شناسند و از اعمال و گناه دیگران حق تجسس ندارند و خدا فرموده: ﴿إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرِرُونَ وَمَا يُعْلِمُونَ﴾، ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾، ﴿إِنَّهُ وَعَلِيهِمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾، ﴿كَفَى بِرَبِّكَ بِدُنُوبِ عِبَادِهِ حَبِيرًا بَصِيرًا﴾ یعنی: وکافی است که خدا به گناهان بندگانش خبیر و بینا باشد. اصلاً پیغمبری که افراد امت خود را ندیده و نمی‌داند چه کاره‌اند چگونه واسطه و شفیع گردد و در محکمه الهی چه بگوید!

بهر حال عده‌ای بنام ائمه و دوستی ائمه، دین خدا را عوض کرده‌اند و مقررات الهی را نادیده گرفته و هزاران بدعت و باطل آورده‌اند. و از آن جمله اخبار را و اگر چه خبر واحد باشد بر قرآن

۲۴- بی خبری از قرآن ضررهاي مادي و معنوی دارد

۱۶۳

متواتر ترجیح می‌دهند و می‌گویند قرآن ظنی الدلاله و خبر قطعی الدلاله است، و بدین واسطه امت را از کتاب خدا که «هدی للناس» است دور کرده‌اند. و آنقدری که به اخبار جعل شده علاقه دارند، به آیات قرآن علاقه ندارند. و اصلاً از قرآن بی‌خبر و بی‌اعتناء و فقط بنام عترت هرچه خواسته گفته و عمل کرده‌اند و مؤاخذه خواهند شد، زیرا اسلام یک دین بوده و اینان بنام ائمه، صد مذهب کرده‌اند بنام جعفری و زیدی و صوفی و شیخی و اسماعیلی و غلاه و و و.

۲۵- جهاتِ إعجاز قرآن و كيفيت آن

یکی از نشانه‌های صدق مدعی نبوت آوردن معجزه است، پس هرگز معجزه را دید، باید ایمان آورد و اگر ندیده، ولی بتواتر اخبار برای او ثابت شود باز باید ایمان آورد. معجزات انبیاء زمان سابق را نه کسی می‌بیند و نه بتواتر می‌توان ثابت نمود فقط پیغمبر اسلام است که معجزه او یعنی قرآن هم متواتر است و هم محسوس و مشاهده می‌شود، زیرا قرآن حاضر و برای همه کس مشهود است. معجزات سایر انبیاء ناقلانی جز خبر واحد مجھول ندارد، مگر اینکه کسی بتوسل قرآن معجزات ایشان را ثابت کند. پس هرگز بخواهد معجزه یکی از انبیاء ﷺ را ثابت کند، باید اول به قرآن ایمان آورد.

بهر حال قرآن معجزه وسند نبوتست و باید بررسی کرد که چگونه معجزه است. پس می‌گوئیم معجزه آن چیزیست که بشر را عاجز کند، یعنی علمای بشری توانند مانند آن را بیاورند. در این قرآن صریحاً اعلام شده که اگر تمام جن و انس جمع شوند، و به یاری یکدگر برخیزند بمانند قرآن نیاورند. در سوره بنی اسرائیل آیه ۸۸ فرموده:

﴿قُل لَّيْنَ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلٍ هَذَا الْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ
وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضِ ظَهِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۸].

«بگو اگر جن و انس اجتماع کنند بر اینکه بمانند این قرآن بیاورند بمانند آن نیاورند و اگر چه بعضی پشتیبان بعضی دیگر باشند».

و در سوره بقره آیه ۲۳ فرموده:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأُتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِثْلِهِ وَأَدْعُوا
شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢﴾ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأَنَّهُمْ
النَّارَ...﴾ [البقرة: ۲۳].

«و اگر از آنچه ما بر بندۀ خود نازل نموده ایم در شکید، یک سوره بمانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بخوانید تا گواهی دهند اگر راست می‌گوئید، پس اگر نیاوردید و نخواهید آورد پس از آتش دوزخ بترسید».

بنابراین هیچکس سخنی مانند قرآن نمی‌تواند بیاورد چنانکه در آیه ۳۴ سوره طور نیز فرموده:

﴿فَلِيأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ﴾ [الطور: ۳۴]

قرآن این مطلب را مکرر تذکر داده و پیغمبر اسلام ﷺ با کمال جرأت و کمال اطمینان ابلاغ نموده تا هر دوره و زمانی اهل آن بشنوند و عجز بشر را در مقابل قرآن مشاهده کنند و بدانند در محیط عربستان که کانون فصاحت بود یاری معارضه با قرآن و آوردن آن را نداشتند چه رسد به دیگران.

اما کیفیت اعجاز قرآن: پس می‌گوئیم: لزوم معجزه برای آنست که مقام شامخ تبّوت و سفارت الهی دستخوش اغراض کسان و مورد طمع جاهطلبان نباشد و دزدان دین و راهزنان نتوانند ادعای تبّوت کنند، برای کسی که فرستاده خدا می‌باشد لازم است امری بیاورد که از عهده دیگران خارج و گواه راستی او باشد و اگر چنین امری معجزه نباشد هر فردی از افراد ممکن است به ادعای تبّوت برخیزد و مایه تفرقه و اختلاف شود و بجای هدایت وسعادت موجب ضلالت و شقاوت گردد. لزوم معجزه امری است طبیعی و فطری و بجز معجزه مدرکی برای صحّت دعوت تبّوت در پیشگاه عقل چیزی نباشد، و برای غیر انبیاء معجزه لازم نیست.

معجزه بر سه قسم است

اول- امری که بر خلاف قوانین و مقررات طبیعت باشد، و مجرای طبیعت را تغییر دهد، یعنی خدامی که خالق و موجد مجرای جهان است. رشته این جریان را از هم بگسلد و آن را گواه صحّت ادعای فرستاده خود قرار دهد مانند آنکه آب را بشکافد و آتش را سرد کند.

دوم- امری که برخلاف طبیعت نباشد و وقوع آن معلوم یکی از عوامل طبیعی باشد ولی بشر آن را درک نکرده و از نظر بشر مستور باشد و حقیقت آن را درک نکند، ولی ممکن باشد روزی بررسد که در نتیجه پیشرفت علوم راز کشف گردد. اما در انتظار اهل زمان برخلاف طبیعت بشمار آید، معلوم نیست معجزاتی که برای پیامبران اجرا شده از کدام یک این اقسام می‌باشد زیرا جریان قوانین عالم طبیعت بقدرتی مرموز و پیچیده است که راهی برای اینکه مخالف و یا موافق طبیعت کدام است، در دست نیست.

سوم- از اقسام اعجاز رسیدن بسر حدّ کمال در علمی است که بشر بعضی از مراتب آن را می‌تواند برسد، ولی به آخرین درجات آن نرسیده و خدای تعالیٰ آخرین درجه آن را به توسط رسول خود اظهار کند، بطوری که خرق طبیعت نباشد و جریان عالم اسباب را قطع نکند. قرآن و اعجاز آن از قسم سوم است که در آن مخالف طبیعت و ضدّ قوانین آن چیزی نیست، و به درجهٔ کامل، قواعد فصاحت و زیبائی لفظی و لغوی بشری و معارف حقیقی فطری در آن مراعات شده، به درجه‌ای که از عهدهٔ بشر خارج است.

تمام این اقسام مذکور، کار خدا است زیرا خدا باید گواهی دهد به صدق رسول خود، و گواهی خدا همان ایجاد معجزه است. پس کار معجزه کار پیغمبر نیست طبق آیات قرآن که فرموده: ﴿فُلْنَا يَئَنَّا كُونِي بَرَدًا وَسَلَمًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ [الأنبياء: ۶۹]. و در قصه حضرت موسی^{علیه السلام} فرموده: ﴿مَا حِتَّمْ بِهِ الْسِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيِّبِطِلُهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ﴾ [یونس: ۸۱]. و در قصه حضرت نوح^{علیه السلام} فرموده: ﴿قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ أَنَّ اللَّهُ﴾ [ہود: ۳۳]. و در قصه حضرت صالح^{علیه السلام} فرموده: ﴿وَءَاتَيْنَا ثَمُودَ الْثَّاقَةَ﴾ [الإسراء: ۵۹]. و در قصه حضرت داود^{علیه السلام} فرموده: ﴿إِنَّا سَحَّرْنَا أَلْجَبَالَ﴾ [ص: ۱۸]. و ﴿أَلَّا لَهُ أَحَدٌ دِيرَ﴾ [سبأ: ۱۰]. و ﴿كُنَّا فَعَلِيلَنَ﴾ [الأنبياء: ۱۷]. و راجع به قرآن فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا أَلْذِكْرَ﴾ [الحجر: ۹]. و قرآن معجزه و کلام خدا است نه کلام رسول^{علیه السلام}، البته حق تعالیٰ ایجاد معجزه می‌کند اما با شرایطی که ما در کتاب عقل و دین ذکر نموده‌ایم مراجعه شود.

۲۶- معجزهٔ هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد

خدای تعالی برای حضرت موسی^{الصلی اللہ علیہ و آله و سلم} عصا را اژدها کرد به مناسبت اینکه سحره زمان او کارهائی شیوه به آن داشتند، و معجزهٔ حضرت عیسی^{الصلی اللہ علیہ و آله و سلم} شفاء مرضی و أحیاء أموات بود، به مناسبت اینکه دکترهای زمان او در فنّ معالجه به درجهٔ عالی رسیده بودند، ولی مرضهای مزمن را معالجه نکردند. خدا برای صدق ادعای او چنین امراض سخت را به دعای او شفا می‌داد و اکمه و ابرص را به اراده خود خوب می‌کرد. زمان حضرت محمد^{صلی اللہ علیہ و آله و سلم} مردم در فنّ خطابه و سخنپروری و زیباقوئی استاد بودند، خدا برای صدق تبوت او کتابی به او نازل کرد که از هر کلامی زیباتر و شیرین‌تر و دلنشیان‌تر باشد، به طوری که سخنرانان در مقابل آن عاجز باشند.

امتیاز قرآن از سایر معجزات

قرآن از جهاتی با سایر معجزات فرق دارد:

- در قرآن و ترتیب حروف و کلمات آن خرق قوانین طبیعی نشده و این بهتر از معجزاتی است که خرق نوامیس طبیعت در آن باشد زیرا بهم زدن قوانین طبیعت که آتش را گلستان و یا چوب را اژدها کردن موجب غلو مردم و اعتقاد به الوهیت آورنده آن می‌شود، و لذا پیغمبر اسلام^{صلی اللہ علیہ و آله و سلم} از معجزات خارق العاده که از او می‌خواستند خودداری می‌کرد و مردم را به اعجاز قرآن و نظر در آن دعوت می‌نمود، تا بینند کلامی که از حروف معمولی مرگب شده چنان معارف و فصاحت دارد که همه را متّحیر ساخته، با اینکه برخلاف طبیعت کلامی در آن نیست، تا بنگرند و درباره محمد^{صلی اللہ علیہ و آله و سلم} غلو نکنند، و لذا به بندگی همواره افتخار داشت نه به کارهای خارق العاده.
- امتیاز دیگر آنست که پیروان اسلام به واسطه تأمل و تفکر در آن آشنا به تدر و تفکر در امور معنوی و قضاوی فکری شوند و تعلّم ایشان زیاد شود، و از تقلید اجتناب کنند به خلاف سایر معجزات که چنین فائدہ نداشت.

- ۳- آوردن معجزات خارق العاده باعث می شود که مردم درخواست های بی خردانه کنند و مقام تبوت دستخوش اوهام این و آن گردد، و در نتیجه رسول خدا را متهم به سحر و شبده کنند، و به اضافه یک رشته افسانه و خرافات در پیرامون آن جعل کنند، به خلاف قرآن که چنین نیست.
- ۴- امتیاز دیگر قرآن این است که قرآن دلیل بر تبوت و تبوت مدعای پیغمبر است، و بین دلیل و مدعی تناسب و ارتباطی است یعنی نبّوت برای تربیت و قرآن دستور تربیت است، به خلاف سایر معجزات که چنین تناسبی با تبوت ندارند.
- ۵- امتیاز دیگر اینکه قرآن از جنس تکلم و سهل ترین کار بشر است، با این حال اگر بشر نتواند مانند آن را بیاورد، بخوبی اعجاز آن ثابت می شود، ولی معجزات دیگر از جنس کارهای سهل بشری نیست.
- ۶- امتیاز دیگر اینکه چون تبوت پیغمبر اسلام ﷺ دائمی و آئین او جاویدان است، معجزه او نیز باید ماندنی باشد که در هر دوره دلیلی بر اثبات تبوت او باقی باشد به خلاف سایر معجزات که باقی نمانده و وجود آنها باید بوسیله تاریخ ثابت شود و هر کس می تواند وقوع آنها را انکار کند، مخصوصاً کارهای فوق العاده و خارق العاده را زود انکار می کنند، مخصوصاً مردمی که مادّی باشند و با معنویّات و تأثیر عالم غیب الهی سروکاری ندارند.
- ۷- اعجاز قرآن و عظمت آن به واسطه ترقی علوم و افکار در هر دوره بهتر ثابت می شود و به واسطه عجز مردم هر دوره از معارضه آن بر اهمیت آن افزوده می شود، و راههای جدیدی برای اعجاز آن کشف می شود، ولذا اعجاز قرآن از نظر علوم جدیده یکی از وجوده اعجاز آن شمرده می شود، اعجاز آن از نظر علوم فیّ و طبیعی و فیزیولوژی و از نظر علم هیئت و نجوم و جنین‌شناسی و گیاه‌شناسی و تلقیح بادها و کیفیت خلقت آسمان و زمین و سایر علوم امروزه که ما إن شاء الله در ضمن ترجمه آیات مربوط به آن اشاره خواهیم نمود.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عالم به لغت عربی درک می کند اعجاز قرآن را اما برای دیگران چگونه اعجاز آن ثابت شود؟ جواب آنست که دیگران باید رجوع کنند به اسناد این فن و یا به اهل

۲۶- معجزه هر پیغمبری باید مناسب زمان او باشد

۱۷۱

زبان، و از ایشان نظر بخواهند، و البته اساتید فن عربیت به قدر کافی در اثبات اعجاز قرآن کتاب‌ها نوشته‌اند و نظر داده‌اند مانند: ابوعبدالله زنجانی و ابوعبدالله مزربانی و رافعی مصری و علامه سیوطی و عبدالقادر جیلانی و جاحظ و باقلانی و سکاکی و واسطی و رمانی و فخرالدین رازی و ابن ابی الصیح وزملکانی و شیخ مجتبی قزوینی و صدھا نفر دیگر و فعلاً در اینجا دو وجه از وجوده اعجاز قرآن را ذکر می‌کنیم:

۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است

وجه اول: هدایت

یکی از جهات اعجاز قرآن از جهت دارا بودن آن بر معارف فطری و علوم حقیقی بر وفق عقل، و در زمانی که نازل شد چنین علومی در تمام روی زمین نبود، واحدی از علمای بشری چنین معارفی را نمی‌دانست. از قرآن استفاده می‌شود که عمده اعجازش از همین جهت بوده، زیرا قرآن مکرر خود را معرفی کرده به علم و نور و هدایت و حکمت و بصیرت و نیز فرموده: «**قُلْ فَأُتُواْ بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ هُوَ أَهْدَى**» [القصص: ۴۹]. یعنی: «اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتابی بیاورید که دارای هدایت بیشتری باشد»، و غیر قرآن را گمراهی و ضلالت و ظلمات خوانده، و به طور قطع قبل از نزول قرآن علمای بشری چنین علم و حکمتی نداشتند، و در ظلمات اوهام و بافت‌های خیالی فلاسفه در تاریکی و ضلالت بودند که بعد از قرآن چنین است، و لذا رسول خدا ﷺ مکرر فرموده: «من طلب الهدی من غیر القرآن أصله الله». یعنی: هرکس از غیر قرآن هدایت جوید، خدا او را به گمراهی رهایش نماید. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۹۴ فرموده: «بعشه حين لا علم قائم، ولا منار ساطع، ولا منهج واضح». یعنی: خدا رسول خود را فرستاد وقتی که نه نشانه‌ای از هدایت و نه نور روشنی و نه راه واضحی بود. و در خطبه ۸۷ فرموده: «أرسله ... والدنيا كاسفة النور، ظاهرة الغرور، قد درست منار الهدی، وظهرت أعلام الردى». یعنی: خدا رسول خود را فرستاد در حالی که دنیا نور هدایتی نداشت و علومی جز غرور نبود، غرور دنیا آشکار، و نشانه‌های نور و هدایت مندرس و علام پستی هویدا بود.

آری اگر کسی به تاریخ دنیای آن روز نظر کند مطلع خواهد شد که تمام ملل و دانشمندان ایشان گمراه بودند، ملل بزرگی مانند هند و ایران و روم و چین آتش‌پرست و بت‌پرست و ستاره و کاوه‌پرست بودند. یهود و نصاری برای خدا دختر و پسر قائل بودند و در حوائج به هر چیزی توسل داشتند به ضمیمه خرافات دیگر. و فلاسفه یونان جز اوهام و خیالات و بافندگی‌ها، علمی نداشتند، علم ایشان عبارت بود از وحدت وجود و وصل بحق و قدم عقول عشره و ماند این

حرافات در تمام روی زمین کسی نبود که به خدای حقیقی منزه از صفات مخلوق قائل باشد و عقائدشان برخلاف عقل سليم و فطرت پاک بود، علم نجوم و هئیت ایشان عبارت بود از زمین و آسمان پوست پیازی. در این هنگام خدا کتابی فرستاد روشن ساده دارای توحید فطری و شناخت خدای منزه از حد و حدود و سایر صفات امکانی. و سایر معارف و حقائق عوالم ملک و ملکوت و قیامت، به انضمام اخلاق و قواعد و قوانین همگانی به نام قرآن که بهتر از آن کتاب امکان ندارد و این حقائق بر خلاف تمام افکار بشر آن روزی بود آن هم به توسط یک مرد بی سواد درس نخوانده، واگر کسی بگوید درس خوانده باید بگوید نزد اساتید اوهم و خرافات درس خوانده، زیرا در تمام جهان تدریس علوم حقیقی نبود، معلمی که واجد آن باشد پیدا نمی شد، ولذا باید قرآن را نور هدایت خواند و خود قرآن خود را به اوصاف ذیل معرفی کرده: گاهی خود را نور الهی خوانده و فرموده: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ وَلِإِلَّا سَلَمٌ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَّبِّهِ﴾ [الزمیر: ۲۲]. گاهی خود را حق و حقیقت گوید: ﴿أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ الْحُقْقُ﴾ [الرعد: ۱]. گاهی خود را شفاء و رحمت نامیده: ﴿وَنُنْزِلُ مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾ [الإسراء: ۸۲]. گاهی خود را حکمت و نعمت نامیده: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحُكْمَةُ﴾ [البقرة: ۲۳۱]. گاهی خود را برهان و بصیرت وصف کرده: ﴿يَأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۴]. ﴿هَذَا بَصَرِّي لِلنَّاسِ﴾ [الجاثیة: ۲۰]. گاهی خود را راه رشد و صراط مستقیم خوانده: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي لِلنَّاسِ﴾ [الأنعام: ۱۵۳]. ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا ۚ ۖ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ [الجن: ۲-۱]. گاهی خود را روح و حیات گفت: ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ [الشوری: ۵۲]. ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحِبِّي كُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴]. و از این قبیل اوصاف ذکر نمود که معلوم می شود قرآن علم و نور و حکمت است، اگر چه فصاحت و بلاغت و زیبائی الفاظ آن مانند لباس زیبائی است که بر قامت علوم و معارف آن پوشانیده باشد، ولی مفاخره و تحدی قرآن به فصاحت تنها نیست، زیرا عاجز ساختن چهار نفر عرب فصیح مانند امراء القیس اهمیت ندارد، و تمام هدف قرآن این نیست، بلکه هدف قرآن آوردن کمالات و علوم حقیقی است برای تمام اهل جهان.

بزرگترین شأن رسول خاتم النّبويين معارضه با اوهام و خرافات و شرك بشرىست که نام آنها را علم و حکمت گذاشته بودند مانند افکار بر ماتیدس حکيم که ۶۰۰ سال قبل از مسيح بوده و معتقد بوده که تمام جهان يك جوهر اصلي و آن خدا است، و يا پلوش حکيم که ۴۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت انسان با خدai حکيم بوده، و مانند پورفير حکيم که ۳۰۰ سال قبل از هجرت بوده و قائل به وحدت وجود بوده، و مانند فيثاغورث و جالينوس و امثال آنان که افکار و مذاهبي اختراع کرده بودند که تماماً گيچ كننده و گمراهی بود. و هنوز پس از صدها سال فيلسوف نمایان اسلامی به آن اوهام معتقد و علاقه دارند، و در مدارس دینی آنها را تدریس می کنند، ولی تدریس قرآن جزء برنامه نیست. بطلمیوس حکيم علم هئیت و آسمان و زمین پوست پیازی از خود تراشید که صدها سال فلاسفه اسلامی آن را تدریس می کردند و از قرآن بی خبر بودند، و اگر کسی آنها را ظلمات اوهام می خواند باور نمی کردنده و هنوز زمان ما یکعده روحانی نما و مراجع دینی که از قرآن بی خبرند آنها را علم می دانند. بنابراین خدا خواست بشر را راهنمائی کند به فطرت اوّلیه و او را از اوهام و خیال‌بافی‌های بشری برهاند و راه سهل و آسان را به او بنمایاند، چنین کتابی به نام قرآن فرستاد که علم باشد در مقابل جهل، و حکمت باشد در مقابل اوهام فلاسفه و حقیقت باشد در مقابل بافتگی و چاپلوسی شعراء، و هدایت باشد در مقابل ضلالت، و به همه مردم اعلان نمود که این را فرستادم **﴿لِيُخْرِجَنَّ مِنَ الظُّلْمِ إِلَى الْتُّورِ﴾** [الأحزاب: ۴۳]. پس قرآن برای رفع سرگردانی بشر ونجات او از خرافات آمده و از این جهت معجزه کرده، چگونه معجزه نباشد که اوهام و خرافات در آن راه ندارد لذا کسانی که دشمن قرآن بودند می گفتند این همان خرافات سابقین است **﴿إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيْرُ الْأَوَّلِينَ﴾** [آل‌آل‌النّعوم: ۲۵]. ولی چون سخنان ایشان نزد عقلا و مراجعین به قرآن جز تهمت و دروغ و عداوت نبود رسوا و مغلوب شدند.

قرآن دانش جدید و راه نوی آورد

خبر نو و تازه را عرب حدیث می نامد، قرآن می گوید من حدیث وعلم تازه حیات بخشم که بهتر از آن خبری نیست و فرموده: **﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾**، یعنی خدا نازل نمود بهترین خبر تازه را، و فرموده: **﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَعَائِيْتَهُ يُؤْمِنُونَ ﴾**، یعنی به کدام خبر تازه‌ای پس از خبر الهی و آیات او ایمان می آورند، در سوره طور آیه ۳۴ فرموده:

﴿فَلِيأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَدِقِينَ﴾ [الطور: ۳۴].

«اگر راست می‌گویند سخن تازه‌ای مانند قرآن بیاورند».

و در جای دیگر فرموده:

﴿قُلْ فَأُتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى﴾ [القصص: ۴۹].

«بگو اگر راست می‌گوئید از جانب خدا کتاب بهتری که هدایت‌کننده‌تر باشد بیاورند».

تا حال که نیاورده‌اند زیرا غیر از آنکه پیرو قرآنست هرچه آورده یا فلاسفه و باقته‌های یونان را آورده و یا لافهای عرفان را. اما فلاسفه یک مشت قواعد حدسی و گمانی آوردند که در همان قواعد اختلافاتی دارند و میزانی هم در فلسفه نیست که صحّت و سقم اقوال خود را بسنجند، و معلوم است مطالب مورد اختلاف قطع‌آور نیست. و اما لافهای عرفان، آن نیز ضدّ و نقیض یکدگر و باطل است، یکی لاف خدائی می‌زند، و دیگری لاف گدائی، و هر دو را عرفان می‌دانند و کشیقاتی دارند مخالف یکدگر. پس اگر کسی مطالب فلسفه و عرفان را فهمیده باشد بطلان آنان را می‌فهمد، و اگر نفهمیده باشد گول ایشان را می‌خورد. پس علوم و معارفی مانند وحی انبیاء و قرآن کریم نیامده. حال می‌گوئیم چون قرآن معارف تازه و علوم حقیقی را آورده محال است چنین معارفی را یک ملت نادان بتپرست یا یک فردی از آنان بیاورد مگر اینکه از وحی باشد.

لغت هرکس نماینده افکار اوست

لغت و الفاظ نماینده قوهٔ متفکرهٔ افراد می‌باشد، هر مردی پنهان است زیر زبانش و از سخن او هویت او پیدا است. چنانکه در علم قیافه از اثر دست و پا و صورت پی به اسرار و اخلاق و افکار صاحبیش می‌توان برد، از گفتار و تعبیرات هر ملتی می‌توان به افکار و روحیات آنان پی برد، فکر هرکس را در صحیفه الفاظش باید خواند. در این مورد رافعی گوید: قرآن و کلمات آن با وضع عرب دورهٔ جاهلی و افکارشان تناسبی ندارد، یعنی اگر بخواهیم روش قرآن و ترکیب کلمات و مطالب آن را نمایندهٔ فکر یک عرب جاهلی بدانیم بسی خطراً رفته ایم، و اگر کسی کنیم وضع عرب آن دوره را، بخوبی معلوم می‌شود که قرآن مولود افکار آنان نیست، و اگر کسی بخواهد قرآن را کتابی آسمانی نداند ناچار است که تاریخ را تکذیب کند و معتقد شود که عرب آن دوره در منتها درجهٔ کمال بوده و بهرهٔ کافی از مدنیت و مقام شامخی در علوم و معارف داشته که فردی از آنان توانسته چنین کتاب جامع پر از علوم و معارفی بیاورد، زیرا این نظم و

اسلوب دقیق قرآن و معانی و حکم بلند پایه آن و از طرفی کشف حقائق آسمانی و دقائق علوم طبیعی و اسرار جهانی و حل مشکلات اجتماعی و سیاسی که در قرآن وجود دارد محال است از جمعیت بیابانی صادر شود، از مردمی که فقط با بتپرستی و نزاع و جدال و غارت و عداوت و حق کشی و زورگوئی و تفاخر و تبختر و فال و تطییر سر و کار داشته و بکلی از شرائع حقیقی و قوانین علمی دور بوده، صادر گردد. و هرکس در قرآن نظر کند و معارف و معانی آن را درک کند و دارای ذوق سالم و نظر صحیح باشد از خلال کلمات و دستورات آن نوری می‌بیند که وضع دوره جاهلیت را نشان داده و می‌بیند قرآن تناسب با فکر مردم آن دوره ندارد.

اگر کسی با ملل امروزه که سراپا در شهوت‌پرستی و رذائل اخلاقی و بی‌ایمانی سال‌ها فرو رفته و جرثومه امراض در آنان منتشر شده به طوری که خوبی و بدی و کفر و ایمان در نظرشان یکسانست روبرو شود، و به آنان خطاب کند و بخواهد نصیحت و ارشاد کند محال است بیاناتی زیباتر و رساتر و بهتر از آیات قرآن برای آنان بگوید، به طوری که صورت حقیقی اخلاق آنان را مجسم و وضع نکتبtar ایشان را به ایشان نشان دهد و راه اصلاح و دفع مفاسدشان را بگوید. اگر کسی از تاریخ قرآن و نزول آن و محیط آورنده آن بی‌خبر باشد، خیال می‌کند این آیات از طرف یکی از بزرگترین مصلح دنیا برای این قرن صادر شده. بنابراین کسی که قرآن را بخوبی فهمید یا باید اعتراف کند که قرآن از طرف خدای سبحانست که عالم به اسرار و احوال بشر بوده نازل شده و یا باید معتقد شود که قرآن در دوره‌ای نازل شده که عرب در منتهای درجات علم و کمال و صلاح بوده و در عین حال آمیخته به مفاسد اخلاق زندگی می‌کرده، این معنی را چون تاریخ رد می‌کند ناچار باید شکل اول را که از طرف خدا نازل شده بپذیرد.

قرآن سرچشممه علوم می‌باشد

علوم اسلامی شعب زیادی پیدا کرده و تمام شعب گوناگون آن از قرآن سرچشممه گرفت. عده‌ای متوجه به ضبط لغات و کلماتش شدند و برای شناختن حروف و مخارجش کوشش کردند تا علم قرائت و تجوید و علم حروف پیدا شد، دسته دیگر در اطراف اعراب حرکاتش و تغییر کلماتش و در لازم و متعددی و مواد کلماتش بحث کردند تا علم نحو و صرف پیدا شد، دسته دیگر از کیفیت کتابت ورسم الفاظ آن بحث کردند تا علم رسم الخط پیدا شد، دسته دیگر به معانی محتمله و ترجیح این معنی بر آن معنی پرداختند تا از آن علم تفسیر پیدا شد، دسته دیگر در قواعد عقلی و شواهد توحیدی و در ذات و صفات الهی که در قرآن بود بحث نمود تا از

آن علم کلام پیدا شد، عده‌های دیگر در کیفیت استخراج واستنباط احکام و بحث در حقیقت و مجاز و عام و خاص و نصّ و ظاهر و معجمل و مبین قرآن بحث کردند تا علم اصول پیدا شد، عده‌های در فروع و افعال مکلفین و صحت و بطلان آن تفھص کردند تا علم فقه پیدا شد، عده دیگر در قصاص و آثار و اخبار قرآنی تجسس کردند تا علم تاریخ مرتب شد، عده دیگر در مواعظ و وعد و وعید و صفات حسنہ و سینه بیان شده در قرآن تفھص کردند تا علم اخلاق پیدا شد، عده دیگر در خطابات واقعیتی مقامات بحث کردند تا علم خطابه پیدا شد، عده دیگر در سهام و فرائض و تقسیمات قرآن تحقیق کردند تا علم حساب در اسلام پیدا شد، عده دیگر در علوم طبیعی قرآن و کیفیت ایجاد شب و روز و گردش کواكب و انجم پرداخته و از آن علم هیئت در اسلام پیدا شد، عده دیگر در اطراف سلاست و روانی الفاظ قرآن و حسن نظم و سیاست و ایجاد و اطناب آن بحث کردند تا علم معانی و بیان بوجود آمد، و همچنین علم زُبر و بیانات وسایر علوم که قواعد و قوانین تمام آنها را از قرآن گرفته واز آن استخراج کرده‌اند، و هریک از دانشمندان علوم فوق برای اثبات نظریه خود استدلال و استشهاد به آیات قرآن می‌کردند، وسپس به واسطه کوشش دانشمندان شرق و غرب ترقیاتی در این علوم پیدا شد، ولی ماده و منشأ و سرچشمۀ تمام این علوم قرآن بوده، اما نباید فراموش کرد که یک نفر امّی بی‌سوادی که میان جمعی از بی‌سوادان نشوونما کرده ممکن نیست چنین کتابی که ماده همه این علوم بوده بیاورد، مگر آنکه از طرف خدای تعالیٰ به او تعلیم شده باشد.

خصائص قرآن و امتیاز آن

یکی از امتیازات قرآن

از سخنان دیگر این است که اگر کسانی نغز و شیوا سخن و یا اشعار دلربا گفته‌اند کلام آنان در پیرامون تخیلات و عادات و خرافات و یا شهوت و یا عشق و دلباختگی و یا تقلید از دیگری و یا مدح و ثنا و تملق و اعراق بوده که دلیل بر پستی فکر است، بخلاف قرآن که حقائق محض را آورده، و جمله‌ای از تخیلات و خرافات و یا تقلیدیات ندارد، و از عشق و عاشقی و رموز عشق دم نزد و پیچ و خم فکری و فلسفه‌بافی در آن نیست و در فهم معانی احتیاج به مقدمات ندارد، و دقت و تفکر در آن موجب خستگی و ملالت نیست، و الفاظ آن با معانی مطابق و رساست، یعنی نه کوتاه است و نه بلندتر، ولی گفتار دیگران چنین نیست، و قوای فکری را به زحمت می‌افکند و برای فهم معانی انسان را به خیالات می‌کشاند، زیرا دائرة الفاظ دیگران از

دانه‌های معانی و مقاصد یا تنگ‌تر و یا وسیع‌تر است، بهمین جهت برای کسی که قرآن را بفهمد، کثرت و تکرار آن ملال آور نیست، بلکه نشاط‌آور است، بخلاف گفتار و یا کتب دیگران که جامع این مزايا نیست، و این مزايا بالاترین فصاحت است.

وجه دوم: فصاحت و بلاغت

یکی از جهات اعجاز قرآن فصاحت آنست، و فصاحت این است که کلام رسا و روان باشد و از کلمات زیبا تنظیم شده و از گره و پیچ و مشکل خالی باشد و به اضافه زننده نباشد، یعنی دلالت آن بر معنی طبیعی باشد، عرب زمان جاهلیت در فن فصاحت بحد اعلی که برای بشر ممکن باشد رسیده بودند، و الفاظی که شایسته مقصودشان بود به آسانی و زیبائی بر زبانشان جاری بود، و به فصاحت افتخار می‌کردند، و زمینه مهیا شده بود برای آمدن کلام خدا، زیرا کلام خدا از هر نقص و عیبی مبّرا است، و فصیح‌تر از آن برای مخلوق امکان ندارد، زیرا همان طور که در ایجاد موجودات دیگر هیچ‌گونه عیبی نیست، و به هر موجودی آنچه لوازم و احتیاجات وجود داشته عطا کرده، و بمانند آن کسی نمی‌تواند ایجاد کند همان طور کلامی را که حقیقی ایجاد کند تمام کمالات لفظی در آن موجود است، ولیکن شناختن و تمیز دادن کلام باختنده، و همه به ضعف خود در آوردن چنین کلامی اعتراف کردند، و چنان مجدوب و دلبخته آن شدند که یارای مقاومت و یا کتمان حق در خود ندیدند، و فهمیدند که اگر بمعارضه با قرآن برخیزند و یا بدساسی و حیله از اهمیت آن بکاهند رسوا می‌شوند، و لذا فصحای عرب بعجز خود اقرار و از معارضه و تفاخر دست برداشتند.

در کلام فصحاء، جای معارضه و اختلاف است

ترتیب حروف و ترکیب کلام فصحاء تفاوت دارد، و در تغییرات ایشان نقص و سستی راه دارد، و لذا مجال معارضه و تفاخر و ایراد می‌باشد. ممکن است دو نفر خطیب و یا دوشاعر و یا دو نویسنده در مقام برتری در سخن برآیند چنانکه زمان جاهلیت کاری بوده معمولی و هر گوینده به سخن زیبای خود می‌باليد، و با دیگران معارضه می‌کرد. اما در قرآن آنچه دقائق بیانی و لطائف و زیبائی لفظی تصوّر شود موجود است، و مجالی برای معارضه باقی نمی‌ماند، و لذا

اگر کسی یک کلمه از کلمات قرآن را عوض کند، از لطافت و دقائق کمالی آن کاسته و نمی‌تواند بهتر از آن و یا مساوی آن کلمه‌ای بیاورد که معنی همان کلمه محفوظ را بدهد، و به فصاحت و تناسب کلمه قرآنی باشد. ما برای نمونه یک آیه از آیات قرآن را در اینجا می‌آوریم تا بینیم آیا می‌شود جای یک کلمه آن را عوض کرد و یا کلمه دیگری مانند آن را گذاشت، تا خواننده به عظمت کلام حق پی برد، و به دریای حیرت فرو رود. حق تعالی در آخر سوره لقمان فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدُهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذَرَتِ يَدَّاً وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِإِيَّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴]

«محقق بدان که فقط نزد خدا است دانش ساعت قیامت و او است که نازل می‌کند باران مفید را و می‌داند آنچه در ارحام است، و کسی خود نمی‌داند فردا چه کسب می‌کند و کسی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد محققًا خدای تعالی دانا و آگاه به ظواهر و بواطن امور است». در این آیه کلماتی است که اگر بخواهیم یکی از آنها را برداریم و کلمه مشابه جای آن بگذاریم از لطافت آن کاسته می‌شود و معنی مقصود از بین می‌رود، در این آیه خدا علم پنج چیز را اختصاص به خود داده و خواسته بفهماند که علم این پنج چیز را احادی جز او ندارد، و علی الْقِيَامَةِ در خطبه ۱۲۸ نهج البلاغه فرموده: «علم این پنج چیز اختصاص به خدا دارد و احادی حتی انبیاء و اوصیاء نمی‌دانند» حال شما در کلمات این آیه دقت کنید:

اولاً - خدا عنده را که خبر است مقدم داشته بر علم الساعة که مبتداء است، و اگر مؤخر می‌داشت مفید انحصار نبود، و اگر بجای تقدیم و تأخیر مبتداء و خبر کلمه «إنما» می‌آورد صحیح نبود زیرا علم حق منحصر می‌شد به این پنج چیز و حال آنکه تمام مفاتیح علوم غیب و غیر غیب نزد خدا است، خدا است که می‌داند یک شن کوچک میان تپه بزرگ شن در طوفان نوح کجا بوده، و کجا رفته و ذرات هر تپه شن از اول خلقت تا بحال چندین مرتبه تغییر مکان داده، و همچنین تمام ذرات آب‌ها و بخارها و غبارها و خاک‌ها و سایر مخلوقات را، پس علم خدا منحصر به این پنج چیز نیست، ولذا «إنما» نیاورده بلکه به تقدیم خبر اکتفا کرده تا حصر علم این پنج چیز را برای خود بیان کند.

ثانیاً - فرموده: «علم الساعة» و اگر کلمه الساعة را برداریم و کلمه «القيامة» را جای آن بگذاریم معنی مقصود و لطافت آن از بین می‌رود، چرا برای اینکه رسول خدا عليه السلام علم و ایمان

به قیامت دارد و منحصر به خدا نیست، بلکه هر بندۀ مؤمن باید علم و ایمان به قیامت داشته باشد، و اما ساعت وقوع قیامت را احادی نمی‌داند جز خدا ولذا تعبیر فرموده به کلمه الساعۃ.

ثالثاً- فرموده: «وَيَنْزَلُ الْغَيْثُ» و آن را عطف کرده به جمله علم «الساعۃ» عطف جمله فعلیه به اسمیه که همان حصری که در معطوف علیه است در معطوف بیاید، و اگر نه اختصاص افاده نمی‌شد، و کلمه غیث را انتخاب کرده و اگر غیث را برداریم و بجای آن کلمه «مَطَرٌ» و یا «وابِلٌ» و یا «طَلٌّ» و یا کلمه «مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» و یا «وَدْقٌ» و امثال این کلمات که همه به معنی باران است بجای غیث بگذاریم صحیح نیست، و معنی مقصود و لطافت کلام از بین می‌رود، زیرا ممکن است هر مهندس هواشناسی به واسطه مقدمات علمی بداند فردا مثلاً باران می‌آید و خبر دهد و خبر او صدق باشد، پس این علم اختصاص به خدا ندارد، اما خدا کلمه غیث را آورده که بمعنی باران مفید لا یضر است، و هیچ مهندس نمی‌تواند علم پیدا کند که باران فردا مفید است و یا مضر، پس علم نزول غیث غیر از علم نزول مطر است، ولذا خدا این کلمه را انتخاب کرده، اگر عوض شود با کلمه مشابه صحیح نیست.

رابعاً- فرموده: «وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» و معنی: «ما في الأرحام» این است که خد هویت تامه آنچه در رحم‌های زنان است از ابتداء تکوین تا انتهای امر آن را که بشر می‌شود و به سعادت می‌رسد و یا شقاوت، صالح می‌شود و یا طالع، دوزخی می‌شود و یا بهشتی، تمام مراحل را می‌داند. و اگر کلمه «ما» را برداریم و بجای آن کلمه «من» بگذاریم و بگوئیم «من في الأرحام» معنی عوض می‌شود، چنین می‌شود که؛ خدا می‌داند آنکه در رحم‌ها است پسر می‌باشد و یا دختر، در این صورت اشکالی پیدا می‌شود که کسی بگوید هر دکتر جنین‌شناسی می‌تواند به واسطه مقدمات علمی و یا اشعه برق بفهمد که در رحم فلان زن پسر است و یا دختر، و این علم اختصاص به خدا ندارد، ولی حق تعالیٰ «ما في الأرحام» فرموده تا چنین اشکالی نشود.

خامساً- فرموده: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّا ذَا تَكُسِبُ غَدَاءً﴾ [لقمان: ۳۴]. و نفرموده: «ما ذا يقع غدّاً» زیراً منظور این بوده که آنکه کسب فردای خود را نداند، چگونه سایر امور را می‌داند، پس به طریق اولی از کار دیگران بی‌خبر است، ولذا کلمه تکسب آورده، و اگر آن را برداریم و بجای آن فعل دیگری بگذاریم لطافت مطلب از بین می‌رود.

سادساً- فرموده: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ» و کلمه نفس را انتخاب کرده و اگر بجای آن أحد یا کلمه بشر و یا انسان بگذاریم صحیح نیست، زیرا هر فردی و یا بشری ممکن است به واسطه وحی و یا به واسطه خبردادن رسول از وحی بداند فردا چه می‌کند، اما هیچ کس به خودی خود و از پیش خود نمی‌داند، و کلمه نفس که در لغت عرب بمعنی خودش می‌باشد، این معنی را می‌فهماند که احدی خودش نمی‌داند فردا چه می‌کند و این علم اختصاص به خدا دارد.

سابعاً- فرموده: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكُسِّبُ غَدَّاً وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» [لهمان: ۴۳]. باز کلمه نفس را آورده که مفید این است که احدی بخودی خود نمی‌داند به کدام زمین می‌میرد، اما ممکن است به توسط وحی الهی بداند و مقصود نقض نمی‌شود، و اما اگر کلمه دیگری جای آن بگذاریم هدف الهی نقض می‌شود.

ثامناً- جمله «مَا تَدْرِي» را مکرر کرده برای تأکید، و اگر می‌فرمود «بِأَيِّ أَرْضٍ» به عطف معمول بر معمول بدون تکرار و «مَا تَدْرِي» مفید تأکید نبود.

تاسعاً- «مَاذَا تَكُسِّبُ» جمله اسمیه می‌باشد و اگر بجای آن می‌فرمود «کسب غده» بطرور مضاف و مضاف الیه لطافت جمله اسمیه را نداشت، زیرا جمله اسمیه دلالت بر استمرار و دوام دارد.

و البته اهل ادب نکات بیشتری ممکن است از آیه استفاده کنند مانند اینکه «مَا تَدْرِي» فرموده: «وَلَا تَدْرِي» با «لَاء» نیاورده که نفی به کلمه «ما» دلالت بیشتری بر نفی دارد، و از آن جمله ما تدری فرموده و ما تعلم نفرموده زیرا درایت علم پیدا کردن به وسیله نظر و استدلال و حیله می‌باشد و خدا خواسته بفرماید به هیچ حیله و نظر و وسائل کسی نمی‌تواند علم به مذکورات پیدا کند.

بنابر آنچه ذکر شد بی‌جهت نیست که خدا در مقام معارضه و تحدى اعلام نموده که اگر می‌توانید یک سوره کوچکی مانند قرآن بیاورید، با اینکه تمام فصحای عرب دشمن او بودند، این کار را نتوانستند و اگر آورده بودند در تاریخ ثبت می‌شد، فصحاً فهمیدند که جملاتی بهتر از قرآن محال است، با اینکه به کلمات مخلوقی مانند خود ایرادها می‌کردند، چنانکه خنساء که زن فضیحی بود بدلو شعر حسان بن ثابت هشت ایراد کرد در حالی که حسان اول شاعر عرب بود، چون حسان گفت:

لنا الجفنات الغر يلمعن بالضحي
وأسيافنا يقطرن من نجدة دماً

ولدنا بنبي العنقاء وبنبي محرق
فاكرم بنا خالاً وأكرم بنا ابنهاً

يعنى: «ما را قدح های سفیدیست که در روز نور می دهد، و از شمشیر های ما خون می چکد از بزرگواری، فرزندان ما طائفه بنی العنقاء و طائفه بنی محرقند چه دائی و پسران بزرگواری داریم». حسان این دو شعر را در مقام مفاخره گفت، سپس به خنسا گفت این اشعار چگونه است؟ خنسا گفت در هشت مورد آن نقص است:

اول- گفتی الجفنات، و آن جمع قله و دلالت بر کمی دارد و اگر جفان می گفتی جمع کثره است بهتر بود.

دوم- گفتی الغر و آن سفیدی پیشانی و کم و منحصر است و اگر می گفتی «البيض أحسن وأوسع» بود.

سوم- گفتی «بالضحي» و آن روز است و اگر می گفتی «بالعشي أبلغ وأحسن» بود زیرا شب بیشتر مهمان وارد می شود و احتیاج به روشنی دارد.

چهارم- گفتی «واسيافنا» و آن جمع قله است و «سيوفنا» که جمع کثره باشد، بهتر است.

پنجم- گفتی «يقطرن» و قطره دلالت بر کمی دارد و اگر می گفتی «يجرين» مناسب تر بود.

ششم- گفتی «يلمعن» و آن روشنی آنی است و اگر می گفتی «يشرقن» که روشنی با دوام تری است بهتر و مناسب تر بود.

هفتم- «دماً» مفرد آورده و اگر «دماء» جمع می آورده بهتر بود.

هشتم- گتفتی «ولدنا» و این افتخار به اولاد است و اگر ابونا گفته بودی افتخار به پدر بهتر بود.

و این ایرادها را که خنسا گرفته تمام فصحاً پذیرفته و تحسین کردند به خلاف ایرادهائی که به قرآن می گرفتند که هر کس اهل زبان بود آن را بی جا می دانست.

ملاحظه فرمائید کسانی که این قدر در سخن سنجی دقیق بودند در مقابل قرآن اقرار و اعتراف به فصاحت آن کردند، اما عده ای برای طمع ریاست و پیشوائی و خودنمایی مانند مسیلمة کذاب، آمدند کلماتی برای مقابله با قرآن گفتند و خود را رسوا و مفترض کردند و اگر خواستند چیزی مانند قرآن بگویند، مقداری از آن را از قرآن ضمیمه کردند یعنی سرقت کردند،

و لذا فصحای عرب به آنان خنديدينند، مسیلمه با اینکه اهل یمامه و از عرب خالص و از فصحا بود در مقابل سوره کوثر که سوره کوچک و دارای سه آیه می باشد سوره‌ای آورده تقلیدی تو خالی و دروغ، خالی از فصاحت، و حماقت خود را ثابت کرد و گفت: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكُمْ جَاهِرًا فَصْلَ لِرْبِكُمْ وَجَاهِرًا إِنْ مَغْضُكُ رَجُلٌ كَافِرٌ» اول هر سه جمله را از قرآن سرقت کرده و لفظ «جاهرا» و «جاهرا» را که دلالت بر ریاست طلبی دارد آورده، و کلمه «شانئک» را برداشته و «مغضنك» کافر را جای آن گذاشته و از لطافت انداخته، زیرا جمله ﴿شانئک هُوَ الْأَبْتَر﴾ خبری از آینده و معجزه است، و الأبترا اشاره به دشمن معینی است که به واسطه الف و لام دلالت دارد ولی «مغضنك رجل کافر»، اولاً خبر غیبی نیست. ثانیاً: رجل کافر مجھول و غیر معلوم و خبر دادن از مجھول لغو است، زیرا معلوم نکرده رجل کافر کیست.

در این اواخر یک نفر مسیحی آمده به یاری مسیلمه و خواسته عیب کلام او را پوشاند و کلام او را زینت دهد و تا معارضه با قرآن کند و کلمه جماهر را برداشته و بجای آن جواهر گذاشته و بدتر و مسخره‌تر شده زیرا جواهر مال دنیاپرستانت است، نباید پیغمبر به آن افتخار کند و آیه نازل نماید و افتخار أنبياء الله به جواهر نیست و خدا انبیاء را به جواهر مدد نکرده است. این مسیحی آمده دیده «ان مغضنك رجل کافر» کلام خنک و مهملى است، بجای آن گفته «ولا تعتمد قول ساحر» و خنک ترش کرده و به خیال خود خوب ترش کرده. زیرا هیچ رسولی بقول ساحر اعتماد نکرده که خدا او را نهی کند مگر اینکه رسول دروغی مانند مسیلمه باشد، آن هم ساحر را نکره آورده که مهمل تر شده.

و اکنون که هزار و چهارصد سال از نزول قرآن می گذرد، و دشمنان اسلام که از هر گونه عداوت و تقلب و تزویر و اذیت و آزار و خونریزی و تهمت نسبت به اسلام و مسلمین خودداری نکرده‌اند، و هرچه توانسته در محو اسلام کوشیده‌اند اما نتوانسته‌اند یک سوره کوچکی مانند سوره قرآن بیاورند که دانشمندان دنیا به تساوی آن با قرآن اعتراف کنند.

از فصاحت قرآن همین بس که هر عجمی بشنوید امتیاز آن را از سایر سخنان عرب درک می کند و هر جمله‌ای از قرآن در هر کتابی باشد آن کتاب را زینت می دهد و مانند جواهری در میان ریگ‌ها می درخشند.

ابن ابی العوجا که یکی از علمای مادّی بود با سه نفر دیگر از دانشمندان عرب که هر سه دارای علم و کمال و فصاحت بودند همدست و هم داستان شدند و در مکه با هم متعهد شدند که هریک کتابی به قدر ربع قرآن بیاورد تا مدت یک سال و در مقابل قرآن بگذارند. چون سال دیگر شد در مسجدالحرام در گوشه‌ای جمع شدند، یکی از ایشان گفت رفقاً من چون آیه: «يَأَرْضُ أَبْلَعِ...» را از قرآن شنیدم، دانستم که معارضه با قرآن ممکن نیست، ولذا دست از معارضه برداشتیم. دیگری گفت من چون به آیه: «فَلَمَّا أَسْتَيْسُوا مِنْهُ خَلَصُوا تَحْيَّا» [یوسف: ۸۰]. رسیدم از معارضه نامید شدم، در این گفتگو بودند که امام صادق علیه السلام از مقابل ایشان گذشت، و از سخنان ایشان مطلع شد و فرمود: «فُلَّٰهُمْ أَجْتَمَعُتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ...» [الإسراء: ۸۸].

وجه سوم: جذابیت و نفوذ قرآن است

کلمات بسیاری از نویسندهای گویندگان و گویندگان، جذاب و مؤثر است، ولی نه مانند قرآن، علت و سبب اسلام آوردن توده بی‌سواد مشرکین همانا قرآن و جذابیت و تأثیر آن بود، به طوری که بصرف شنیدن قرآن تسلیم می‌شدند و دست از عداوت بر می‌داشتند، بلکه دست از زن و فرزند و طائفه و املاک و علائق دیگر خود بر می‌داشتند و پیرو قرآن می‌شدند، و این موضوع محقق و مسلم است برای کسی که عارف به زبان و لغت عرب باشد، ولذا دشمنان اسلام در این اواخر کوشیدند که تدریس زبان عربی را از فرهنگ مستعمراتی خود حذف کنند و یا فورمالیته نمایند تا مردم به رموز و حقائق قرآن آشنا نشوند و به آن نگرond، و مراجع اسلامی نیز به استعمار کمک کرده و به واسطه فتوای به وجوب تقلید و اکتفاء آن در امور اسلامی مردم را از تعلم آیات الهی باز داشتند به طوری که اکثر ملت از کتاب آسمانی خود بی‌اطلاعند. و اما عرب که لغت قرآن زبان مادری ایشانست ممکن نیست دست از قرآن بردارند.

ولید بن مغیره از مشرکین بزرگ مکه بود و به رسول خدا علیه السلام استهزاء می‌کرد، چون آیات قرآن را شنید متزلزل شد، در مورد نزول سوره مدثر آمده که رسول خدا علیه السلام می‌نشست در مسجدالحرام و قرآن تلاوت می‌کرد، طائفه قریش اجتماع کردند نزد ولید و گفتند محمد کلامش چیست آیا شعر است یا حکایت یا خطبه؟ ولید گفت بگذارید من کلام او را بشنوم، پس نزدیک رسول خدا علیه السلام رفت و گفت از شعرت بخوان، رسول خدا علیه السلام فرمود: شعر نیست

و چند آیه از سوره «حم سجده» قرائت کرد، بدن ولید لرزید و مو بر تن او راست شد، و برخاست و به خانه خود رفت و نزد قریش مراجعت نکرد، قریش نزد ابوجهل رفته و گفتند: ولید به دین محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} میل کرد. ابوجهل نزد او آمد و گفت ما را سوشکسته کردی و میل به دین محمد نمودی. گفت: من کلامی از او شنیدم که پوست بدن را می‌لرزاند، ابوجهل گفت کلام او چیست شعر است یا خطابه؟ ولید گفت خطابه کلام متصلی است، ولی قرآن محمد چنین نیست و انواع شعر عرب را شنیده‌ام، کلام او شعر نیست، بگذارید فکر کنم و فردا جواب گویم، چون فردا شد گفت: «إن هذا إلا سحر يؤثر» کلامی از محمد شنیدم که نه کلام بشر است و نه کلام جن، سخن او شیرینی و حلاوتی و فوائد و نتایجی دارد که مافوق ندارد، و سخنان دیگر را درهم می‌شکند.

بهر حال مشرکین چون دیدند توده به شنیدن قرآن مجذوب می‌شد، بر آن شدند که گوش خود و دیگران را بینندند تا قرآن به گوش‌ها نخورد، مانند زمان ما آنان که می‌خواهند خرافات دینی خود را حفظ کنند به مردم می‌گویند به مطالب قرآن گوش ندهید چون ما و شما آن را نمی‌فهمیم. و انگشت در گوش خود فرو می‌بردند و گاهی پنبه در گوش خود می‌نهادند. قرآن و اسلوب نظم آن آهنگی دارد که هرکس بشنود یکنوع وجود و شعفی به او رخ می‌دهد، اسلوب قرآن موجب پیدایش آهنگی شد که در عرب سابقه نداشت.

در خبر است که سه نفر از فصحای مکه ولید بن مغیره و اخنس بن قیس و ابوجهل که در بلاغت سخن کمتر کسی مانند ایشان بود نیمه شبی هریک منفرداً پشت خانه پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} آمدند برای شنیدن آیات قرآن، و به قرائت او در نماز گوش می‌دادند، و از هم‌دیگر خبر نداشتند، چون از کمین بیرون آمدند به یکدیگر رسیدند، معلوم شد هریک پنهانی برای استماع قرآن آمده، بهم گفتند اگر کسان دیگر بر این کار ما مطلع شوند، مانند ما برای شنیدن قرآن جمع می‌شوند و این کار منجر به ایمان توده به محمد خواهد شد، پس با یکدیگر تعهد کردند که دیگر این کار را تکرار نکنند، ولی چون شب دیگر شد هر کدام از ایشان پنهانی آمد و به قرآن رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} گوش فرا داشت، و تا صبح نخوابید از کثرت اثر و جذابت، چون صبح شد یکدیگر را دیدند و تعهد نمودند که این کار تکرار نشود، چون روز بالا آمد ولید نزد اخنس رفت و گفت درباره سخنان محمد چه می‌گوئی؟ گفت چه بگویم، فرزندان عبدالمطلب می‌گویند دربانی کعبه از ما است، پذیرفتیم می‌گویند سقایت کعبه از ما است، تصدیق کردیم، گفتند حفظ کعبه نیز از ما است پذیرفتیم، اکنون می‌گویند نبوت و رسالت در خانه ما است، این را ما تصدیق نخواهیم

۲۷- قرآن از جهاتی معجزه است

۱۸۷

کرد. از این سخن اخنس معلوم می‌شود تنها مانع ایشان از ایمان و قبول اسلام خودخواهی و تھصیب قومی بوده و لذا به مردم می‌گفتند به این قرآن گوش ندهید و چنانچه در آیه ۲۶ سوره فصلت آمده می‌گفتند:

﴿تَسْمَعُوا لِهَدَا الْقُرْءَانِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعْلَكُمْ تَغْلِبُونَ ﴾ [الفصلت: ۲۶]

«گوش به این قرآن فرا ندهید و غوغای کنید و صدا در صدا بیندازید تا شما غلبه کنید».

يعنى صداها و آوازهای خود را در میان قرائت قرآن بیندازید تا بر آن غالب شوید. و حتى واردین مکه را می‌بردند در خانه‌های خود و برای آنان ساز و موسیقی به توسط کنیزان خوش آواز فراهم می‌کردند و سفارش می‌نمودند که گوش بقرائت محمد ندهید، و به دعوت پر زحمت او اعتنا نکنید. و لذا آیه ۶ سوره لقمان:

﴿وَمَنِ الْتَّائِسُ مَنِ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ لِيُضْلِلَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴾ [لقمان: ۶]

نازل شد، عیناً مانند زمان ما که یکعده مداع و روپنه خوان خوش آواز مردم را از مطالب قرآن بازداشت و مطالب ضد قرآنی تزریق می‌کنند. اما مردم به واسطه شنیدن قرآن اسلام را پذیرفتند. قرآن بود که دل آنان را تکان می‌داد، و می‌لرزانید. آری دیده نشده و نخواهد شد که ملتی دارای عصیّت و حمیّت بسیار باشد و آنان را دعوت کنند به اینکه از زندگی و فامیل و عقائد و علائق و عادات و افکار خود دست بردارید، و با کمال خلوص و رغبت تسلیم حق شوید نه به اکراه و زور، بلکه به شوق و علاقه، ممکن نیست چنین دعوتی استقبال شود، ولی قرآن و نفوذ کلمات آن این کار را کرد، و حتى کار بجایی رسید که زیر و زبر شدند، یعنی انقلاب فکری و دینی و علمی و اخلاقی و عملی یکجا با هم صورت گرفت، تا اینکه هریک از عرب که متهم به فساد اخلاق بود می‌گفت من بد حاملی برای قرآنم و این را در ذم خود می‌گفت. مثلاً در جنگ یمامه با مسیلمه کذاب که از سخت‌ترین جنگ‌های اسلامی بود، پرچم به دست سالم مولیٰ حذیفه بود به لشکریان گفت می‌خواهید بگوییم برای چه این پرچم را به دست من سپرده‌اند برای اینکه من حامل قرآن و مانند صاحب قرآن ایستادگی دارم، سپس گفت بد حاملی برای قرآن اگر تا آخر استقامت نکنم، در این هنگام بر مسلمین بانگ زد و همه را مضطرب کرد و گفت ای اهل قرآن زینت دهید قرآن را به عمل، سپس حمله افکند و دشمن را مغلوب ساخت.

اگر کسی قصه اسعد بن زراره و ذکوان بن قیس را که از مدینه آمدند مکه و مسلمان شدند به برکت شنیدن قرآن، و سپس به برکت قرائت قرآن اسلام را در مدینه منتشر ساختند، بخواند، تعجب

خواهد کرد، و همین آیات قرآن بود که در حبشه باعث میل نجاشی به اسلام شد، و به واسطه آیات قرآن تمام مجلس سلطان به گریه افتادند، و غلغله و ولوله پیا کرد و اشک چشمان اهل مجلس را جاری ساخت و اسلام در حبشه نفوذ کرد. قرآن دلها را منقلب و پوست بدن را می‌لرزاند و شیرینی و جذابیت قرآن، موجب رغبت مسلمین شد و آن را با کمال شوق حفظ و نشر دادند.

وجه چهارم: معجزات علمی قرآن

ما در ترجمه مربوط به آن اشاره خواهیم کرد، هر قدر مجھولات بشر کشف شود و اکتشافی رخ دهد حقائق علمی قرآن بیشتر نمایان می‌شود، علوم جهانی یگانه وسیله و کمک به کشف حقائق قرآن و معجزات آنست، هر قدر راه فکر باز شود و حقائق زیر طبقات زمین و یا بالای آسمان جستجو شود، پس از کشف آن، پی می‌برند که در قرآن و مطالب صحیح آن خلل وارد نمی‌شود و قدر آن شناخته گردد، چنانکه در قرآن فرموده: ﴿سَرِّيْهِمْ ءَايَتِنَا فِي الْأَلْفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ أَلْحَقُ﴾ [فصلت: ۵۳]. گویا منظور از کشف علوم طبیعی ظهور حقائق قرآنست. یکی از جهات اعجاز قرآنی که در دوره کنونی پرده از روی آن برداشته آنست که قرآن مستعمل است بر بسیاری از حقائق فنی و طبیعی و فیزیولوژی که به آخرین اکتشافات علمی منطبق است، در آن دوره که اسباب و آلات و ابزارهای دقیق علمی و اکتشافی وجود نداشت قرآن خبر داده از اسرار زمین و آسمان و عجائب خلقت، و نیز امر به تفکر و نظر در آنها نموده، مانند حقائق بیان شده هیئت و نجوم و حرکت ماه و زمین و سایر کواکب و همچنین از آثار و خواص حیوانات و نباتات و نر و ماده داشتن موجودات و تکامل و سیر جنین و فسیل موجودات و کیفیت خلقت جهان، وغیر از اینها. و فرموده: ﴿قُلِ اُنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [یونس: ۱۰۱]. و یا: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۸۵]. و از این قبیل آیات دیگر، مانند آیه ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ﴾ [العنکبوت: ۲۰] که امر نموده به تفکر در مخلوقات و عجائب آنها.

وجه پنجم و ششم: تاریخ و اخبار غیبی قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن اخبار تاریخی آنست که طبق واقع بدون خلط خرافات بیان کرده، و در مقایسه اخبار آن با کتب عهدهای صدق آن معلوم می‌شود، قرآن در ذکر تاریخ هدفش پند و عبرت و موعظه و تعلیم و تعلم بوده به خلاف کتب دیگر، اگر کسی به تورات و انجیل مراجعه

کند می‌بیند که قرآن را نمی‌توان با آنها قیاس کرد، زیرا در آنها مطالب افسانه‌ای بدون ذکر هدف بسیار است چنانچه در جای خود بیان خواهد شد.

وجه دیگر اعجاز قرآن اخبار غیبی فراوان آنست و آنچه خبر داده راست و درست آمده، این اخبار و پیش‌گوئی‌های آن که به صحّت معتبر شده کشف از صدق آورنده آن می‌کند، و این اخبار بر دو قسم است: یک قسم آن در عصر خود پیغمبر ﷺ واقع شده و قسم دیگر پس از وفات او، که در ترجمه آیات مربوطه خواهد آمد. و قسمتی از اخبار غیبیه قرآن را ما در کتاب دیگر ذکر نموده‌ایم.

اشکال و جواب آن

اگر کسی بگوید عده‌ای از جوکیان هند که همه از کفار و اهل باطلند و هم عده‌ای از مرشدان صوفیه که اهل بدعتند خبر از غیب می‌دهند، پس خبر دادن از غیب دلیل بر حقانیت و صدق نبوت نمی‌شود و آن را از معجزات قرآن نباید شمرد. جواب آنست که غیب بر سه قسم است: غیب ماضی و غیب حال و غیب استقبال. غیب ماضی وحال را ممکن است کسی بواسایلی بداند، مثلاً غیب ماضی را از تاریخ، و غیب حال را از وحی شیاطین چنانکه قرآن خبر داده در سوره انعام آیه ۱۲۱:

﴿وَإِنَّ الْشَّيَاطِينَ لَيُؤْخُذُونَ إِلَى أُولَيَّ أَهْمَمٍ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

و در سوره شعراء آیه ۲۲۱ و ۲۲۲ فرموده:

﴿هَلْ أَنْتُمْ كُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الْشَّيَاطِينُ ﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكِ أَهْمَمٍ ﴾﴾ [الشعراء: ۲۲۱-۲۲۲].

که شیاطین برای اغفال و گول زدن مردم، دکان بعضی از ژوکیان و مرشدان را به واسطه چنین اخبار گرم می‌کنند تا مردم به آنان رو آورند. و اما غیب استقبال را نه ژوکی می‌داند و نه مرشد، و نه استاد ایشان شیطان. و اما کسوف و خسوف و سایر اخبار جوی را به واسطه علل و معمول و وسائل علمی می‌توان حساب کرد و خبر داد، ما می‌دانیم پس از زمستان بهار است و این را نباید غیب گفت.

وجه هفتم و هشتم اعجاز قرآن

یکی از وجوهی که از اعجاز قرآنست خواص آیات و سور آنست که خود فرموده: ﴿شَفَاعَةٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، چه آثار و برکاتی دارد نوشتن و خواندن و تدبر در آن، موجب شفای قلوبست از جهل و خرافات، و شفای ابدانست از امراض، چه دردها و خیالات نفسانی و وساوس شیطانی به برکت آن دفع شده، قساوت دل و غفلت باطل به تدبیر در آن زدوده گردد. خود نگارنده پس از فراغ از تحصیلات و رسیدن به درجه اجتهاد تا پس از مدتی از آن، غرق در خرافات و تعصبات مذهبی بودم و به برکت تدبیر در قرآن نجات یافتم.

وجه دیگر از اعجاز قرآن و قوانین عدالت و احکام صحیحه آن در تساوی و سیاست و تجارت وزراعت و قصاص و عبادات و معاملات و نکاح و جهاد و دیات و آنچه مورد نیاز بندگان و صلاح ایشان بوده طور کلی بیان شده که بهتر از آن تصور ندارد. و دشمنان قرآن نتوانستند در یکی از مسائل آن خدشه کنند، و اگر خدشه و اعتراض کردند جواب کافی شنیدند، حتی بزرگان و مسیحی و مادّی به این مطلب اعترف کرده‌اند. عجب اینکه تمام این قوانین در یک شب و یا ۲۳ سال نازل شده به یک مرد امی درس نخوانده، در صورتی که عقلاً و بزرگان ملل صدها سال با تبادل افکار و اجتماع آراء قوانین جعل می‌کنند، و پس از مدتی نقص آن را مشاهده کرده تبدیل، و یا تبصره به آن ملحق می‌کنند، ولی در قرآن قوانینی آمده که تا هزاران سال برای تمام مجتمع بشری و ملل مختلفه کافی است، چنانکه رسول خدا ﷺ فرموده: «حلالٌ مَّا أَنْهَا يَدُكُّ وَ حَرَامٌ مَّا أَنْهَا يَدُكُّ» فرموده: «حلالٌ مَّا أَنْهَا يَدُكُّ وَ حَرَامٌ مَّا أَنْهَا يَدُكُّ»، می‌توان گفت برای اعجاز قرآن همین جهت کافی است، متأسفانه دول استعماری و دشمنان داخلی و خارجی و حتی بسیاری از مجتهدان دینی کوشیده‌اند تا قوانین قرآن را تبدیل و یا از رسمیّت انداده و قوانین دیگری که از دماغه‌های بشری خارج شده رسمیّت داده‌اند، وهمین سبب بیچارگی و بی‌بند و باری ملت اسلام شده، پس نه تنها مسلمین بلکه تمام اهل جهان اگر بخواهند به راحتی و رفاه عمومی نائلی شوند. چاره‌ای ندارند جز آنکه قوانین قرآن را اجراء نمایند.

وجه نهم و دهم از اعجاز قرآن

یکی از وجوه اعجاز قرآن عدم وجود اختلاف در آنست چنانکه خدا در سوره نساء آیه ۸۲ فرموده:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ أُخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴽ۸۲﴾

[النساء: ۸۲].

«آیا تدبیر در قرآن نمی‌کنند و اگر از نزد غیرخدا بود محققًا اختلاف بسیاری در آن می‌یافتدند».

عدم اختلاف از دو جهت می‌باشد:

۱- از جهت فصاحت و بلاغت و محکمی و داشتن مطالب قطعی نه شکی و نه ظنی، که آیات قرآن در این جهت یکنواخت می‌باشد و از اول تا به آخرش در حدّ اعلای زیبائی است، ولی در کتب دیگر چنین نیست، گاهی جملات فصیح زیبا دارد و گاهی غیر فصیح و غیر زیبا، گاهی قطعی، گاهی ظنی، زیرا صاحبان آنها متغیر الاحوال والصفات می‌باشند، اما خدای تعالیٰ چون در ذات و صفات تغییری ندارد در کلام او نیز تغییری ندارد.

۲- یکی دیگر از جهات عدم اختلاف این است که ضدّ و نقیض و تنافی و تباین در قرآن یافت نمی‌شود، بخلاف کتب بشری که در هر کدام آنها مطالب مختلفه ضدّ یکدیگر می‌باشد.

و اما وجه دهم از اعجاز قرآن استفاده عموم و خصوصی از آن است، هرکتابی در عالم نوشته شده برای یک طبقه و یا طبقاتی معین مفید بوده نه برای عموم، ولی قرآن برای عموم طبقات مفید است، و هرکس می‌تواند از آن بهره برد، مثلاً کتاب قانون ابوعلی سینا برای دکتران فقط مفید است، و کتاب قوانین محقق قمی فقط برای اصولیّین مفید است، اما قرآن چنین نیست، منتهی دانشمندان بیش از عوام از آن بهره می‌برند، در حالیکه عوام نیز از آن بهره می‌برند، اهل قانون از قوانین آن، اهل تاریخ از تواریخ آن، فقهاء از فقه آن، طالیین توحید از توحید آن، بازاریان از معاملات آن، بی‌سوادان از نصایح آن، و و و... این سخن مورد تصدیق همگان می‌باشد چه دانشمندان اسلام و چه بیگانگان، اگر کسی اقرار دانشمندان بیگانه را بخواهد به کتب دیگر ما مراجعه کند.

گر بمیری تو نمیرد این ورق	مصطفی را وعده داد الطاف حقّ
بیش و کم کن راز قرآن راضم	من کتاب و معجزت را حافظم
طاغیان را از کتابت دافعم	من تو را اندر دو عالم رافعم
بهتر از من حافظی دیگر مجبو	کس نتند بیش و کم کردن درو
نام تو بر سیم وزرهای می‌زنم	رونقت را روز افزون می‌کنم
در غصب هم قهر من شد قهر تو	در محبت حب من شد مهر تو

نام تو اندر اذان آید ظهور	حفيه می‌گويند نامت را بزور
کور گردانم دو چشم عاق را	از اذانت پر کنم آفاق را
دين تو گيرد زماهی تابعه	چاکرانت شهرها گيرند و جاه
کفرها را در کشد چون ازدها	hest قرآن مر تو را همچون عصا
چون عصايش دان تو آنچه گفته‌اي؟	تو اگر در زير خاكى خفته‌اي
از نوابغ جمله حتی مرسلين	اهل عالم از کههین و از مههین
بر کلامی همدگر باري کنند	گر بهم آيند و هم کاري کنند
مي نه بتوانند و هرگز ناورند	چون کلام حق سخن نی قادرند
تابود حجت بهر فرد بشر	hest قرآن سهل و آسان ای پسر
خوب بمنا اندر آياتش نظر	رو تو «يسرنا» بخوان اندر قمر

در خاتمه مقدمات تابشی از قرآن باید تذکر دهم که به توفیق الهی شروع خواهیم نمود به خود تابشی از قرآن که ترجمه آیاتست با ذکر نکات و توضیحاتی در ذیل ترجمه. و دیگر اینکه ما روزی که قدم به میدان مبارزه با شرک و خرافات نهادیم جز رضای خدا نظری نداشتیم، و به خوش آمد و بدآمد کسان و یا بدگئی و تهمت فراوان آنان اعتنا نکردیم، زیرا این مبارزه تکلیف دینی ما بود، ولی اگر جامعه امت هم نادان و متعصب و خرافی و مقلد بودند ممکن بود مأیوس شویم، اما احساسات پاک عده‌ای از دانشجویان و حق‌شناسان چون گویندگان اشعار ذیل ما را به نتیجه و فائده عمل و کارمان امیدوار نمود که باز هم در جامعه طرفدار حق زیاد است، لذا به درج نامه دو نفر از میان نامه‌های بسیاری که بما نوشته‌اند برای نمونه اقدام گردید:

اول- نامه دانشمند محترم سید الاعلام آقای سید محمد شافی قرشی دامت برکاته از نمین اردبیل، و هو هذا:

محضر شریف حضرت آیت الله العظمی برگعی دامت برکاته
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

كتاب مستطاب (احکام القرآن و تابشی از قرآن) را ملاحظه و مطالعه نمودم، انصاف و وجودانم به من اجازه نداد که در مقابل آن همه تلاش و کوشش و خدمات شایسته آنجناب نسبت به اسلام و اسلامیان خاموش بمانم، ضمن عرض تشکر و قدردانی و دعوات خیریه، قطعه شعری را که همین امروز در حق جنابعالی سرودهام بحضور مبارک تقدیم می‌دارم:

يا داعي الخلق إلى القرآن	طوبى لك يا حجة الرحمن
يا هادي الناس إلى الجنان	يا مرشد الأمّة للسعادة
يا جامع الحكم من الفرقان	يا قالع الجهل من الصدور
يبنت حكم أحسن الميزان	نورت عين معاشر الإسلام
أحرقت أصل الشرك والخسران	دمرت كل بدعة ضلاله
أغلقت باب أكثر الدّكان	كسرت ظهر معاشر الجهال
لا يقبل الحق من الإنسان	جادلت كل من به عناد
لا يحسن لصاحب الإيمان	أعلنت ان الانفراق شرك
شقاهم كان من الشيطان	و المسلمين كالهم إخوان
يجزيك عن الله بالإحسان	أيـدك الله لهـذا الدعـوة
وآلـه بحرمة القرآن	يـحشرـك الله مـع النـبي

دوم- نامه جناب آقای سید احمد خدام آموزگار آموزش و پرورش قوچان:

بنام خدا، تقدیم به مجاهد راه حق حضرت آیت الله العظمی آقای آقا سید ابوالفضل ابن الرضا علامه برقعی دامت برکاته.

به نام خدا

تقديم تحيّت به تو اي قائد غمخوار	تقديم ارادت به تو اي عالم بيدار
کاين سان سخنت معركه کردست بهر کو	احسن به تو اي عالم رباني خوشگو
با غالى و مشرك ز سر جنگ کند رو	روشن نظران در پى گفتار تو هر سو
بر گو که سخن سنج بود نيك خريدار	تو نيز سخن پرور و حق را به عيان گو
هر مفلس وعا مى شده بائي بيکى كيش	هر خدعا و هر فلسفه شد مآمن درويش
بر عاقبت خلق خدا نيك بينديش	هر يك بجهالت شده مغروق كم و بيش
باشد که يكى را کنى از خواب تو بيدار	فرياد برآور بسر صوفى و درويش

وان تابش قرآن تو پر ارج جهان است
آیات خدا در سخنان تو عیان است
بیدار شود از سخن و پند تو هشیار
آیات خزان بر سر هر شاخ وزان شد
وارد بخرافات همه پیر و جوان شد
بنگر بر سیده بکجا کار دغل کار
قرآن شده مهجور و عقائد همه معیوب
از بهر رضای دگزان حق شده مغضوب
جهال بسی ذاکر و واعظ پی دینار
روحانی جهال بود سد هدایت
شاعر شده هادی بره کفر و غوایت
افسوس که بیگانه ز دین، آمده دیندار
صد حیله و تزویر پس مقنعه کردند
هنگام ادای سخنت همه مه کردند
باشد که بتا بد خور حق بعد شب تار
مانند همه نی شده ای اهل خیانت
تو سمبیل دینی و بود پاک روانت
تو اجر جهادت بستان از حق دادار
حق گو که بود حق همه جا یار، کسانرا
حافظ شکنی باش، بکن کاریلان را
از زندقه فلسفه و غالی مکار
صد تهمت ناحق بوجود تو به بستند
با اعترت و اولاد علی عهد بیستند
دیگر چه توقع بتو گردند مددکار
با پرتو خود راه دیانت بفروزی

آن گلشن قدسی تو گلزار جنان است
آن مکتب دینی تو چون داروی جان است
خلق از تواز علم تو انگشت گزان است
ای عالم حق گلشن دین رو به خزان شد
رخسار گلان پیرهن رنگرزان شد
الله علی گشت و پسر قطب جهان شد
فیلسوف بود مرجع و مسند شده مغضوب
ناشر بخرافات بود منبر مرغوب
جز نوحه و فریاد فغان نی شده مطلوب
افسوس خرافات شده درج روایت
اندر عوض عقل بود عشق کفایت
هر کفر بود دین و غلو گشته ولایت
دیدی که چسان بی خردان توطئه کردند
گفتار تورا بهر کسان مغلطه کردند
در غیبت تو همه مه بیهده کردند
گویند چرا حق شده ظاهر ز بیانت
خائن نه تؤئی سرور مائی بدیانت
بگذار که دشمن بزند زخم زبانت
ذریه زهرا، مشنو قال ددانرا
بر چین تو دکانداری آن پیر مغانزا
ای مرد مجاهد برهان خلق جهان را
افسوس که دونان دل و قلبت بشکستند
این خلق همان کاب بجد تو بیستند
دیدی که چسان عهد خدا را بشکستند
چون شمع، توای بر قعی از خویش بسوzi

گردند فراری همه اهربین مودی
خادم بتوگردیم و تو مخدوم با خیار
گفتار خوشت را، ز دل و جان بشنودم
چون دیگر یاران تو شعری بسروردم
باشد که قبول افتاد و گردی تو بمایار
با منطق حق فام تو افواه بدوزی
باز آ و سرافراز نما تا که بروزی
من مستمع در بیانات تو بودم
مهر تو بشد گنج دل و، نور وجودم
«خدمات» و من بنده درگاه ودودم
مقدمه تفسیر تابش در اینجا به پایان می‌رسد و ما پس از این گزیده‌هایی از کتاب تفسیر
تابش امام برقی را آورده ایم تا خواننده محترم مکانت علمی کتاب را بهتر درک کند:

اللهم وفقنا لإتمامه ونشره

گزیده‌هایی از تفسیر تابش

۱- شفاعت

در تفسیر آیه ۲۵۴ سوره بقره می‌خوانیم:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا حُلْةٌ وَلَا شَفَعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾ [آل عمران: ۲۵۴]

ترجمه: ای مؤمنین از آنچه شما را روزی کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه باید روزی که در آن، نه داد و ستد، و نه دوستی و نه شفاعتی است، و کافران خود ستمگرند (۲۵۴).

نکات: انفقوا فعل أمر و دلالت بر وجوب دارد، و مقصود از آن زکات است، **﴿مِمَّا رَزَقْنَاكُم﴾**، «ماء» در آن «ماء موصوله» و مفید عموم است، و دلالت دارد بر اینکه از هر چیزی باید زکات داد و مخصوص نه چیز نیست. «ولا شفاعة»، نفی، و دلالت دارد که روز قیامت شفاعتی در کار نیست، حتی برای مؤمنین، زیرا خطاب صدر آیه به مؤمنین است، و مقصود شفاعتی است که از طرف مخلوق و به خیال خودشان باشد.

مسئله شفاعت به قول یکی از بزرگان دین، به جائی رسیده که هر گوینده بی‌سواد بی‌اطلاع از حقائق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع می‌بین که حتی فاقد خواندن و نوشتن هستند، منبر و مسند آنیاء مرسلين را غصب کرده، و بنام شفاعت مردم را گمراه کرده‌اند، و با بافت‌ها و قصه‌های جعلی و خواب‌ها، مردم را به پرتگاه گناه جری و تشویق می‌کنند، و یک دروازه شفاعت به گشادی زمین و آسمان برای مردم بازکرده‌اند که هر ناپاک و آلوده و جنایتکاری می‌تواند به بهشت برین رود، و با آنیاء و مرسلين هم‌نشین گردد، و به این وسیله جلب توجه و رضایت عوام را نموده و پول‌های زیادی می‌گیرند. بزرگوار مورد اشاره بحث خود را چنین ادامه می‌دهد: متأسفانه در کتاب‌های نیز بحث شفاعت آمده که دست‌آویز بی‌دینان و یاران شیطان گشته، و روایاتی ساخته‌اند که با آن روایات می‌شود ریشه قانون دین و قرآن را کند، و یا بی‌اثر نمود، و با قوانین خدا مخالفت کرد، مانند اینکه؛ زنی فاحشه از زنا فرزندانی می‌آورد، و از ترس رسوانی فرزندان خود را میان آتش می‌سوزانید، وکسی جز مادرش از این عمل خبر نداشت، چون از دنیا

رفت، هرجا دفسنگ کردند، خاک او را بیرون می‌انداخت، ناچار نزد امام وقت رفتند، و قضیه را به او گفتند، او دستور داد مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند، بدین صورت، قبر او را پذیرفت، و گناه او عفو شد. ملائی دیگر نوشته است که زن زناکاری که خانه او مرکز فسق و فجور بود، روزی برای اینکه طعام پخته برای مشتریان تهیه کند، برای آتش به خانه همسایه‌ای که مجلس روضه بود می‌رود که از مطبخ او آتشی بیاورد، برآتش زیر دیگ می‌دمد، و از دود آن چشم او تر می‌شود، سپس آتشی فراهم کرده و می‌رود به مشتریان خود می‌رسد، همین زن را پس از مرگش خواب می‌بینند که در باعی زیر اشجاری با حضرت زهراء^{علیها السلام} همنشین شده، از او می‌پرسند تو با آن اعمال رشت، چگونه به این مقام رسیدی؟ می‌گویند؛ به برکت آن تری چشم از دود مطبخ همسایه، که تمام گناهانم مورد شفاعت شد. و هزاران قصه مانند این‌ها ساخته و پرداخته‌اند که دیگر نه ایمانی و نه عفتی لازم است، و هرکس با مجالس دینی سر و کار داشته باشد، این کفریات را شنیده است. در حالیکه در کتاب آسمانی ما قرآن چنین شفاعتی بكلی نفی شده و در تمام آیات مدرکی برای اثبات آن نیست، و قرآن مقام هرکس را در گرو اعمال و عقایدش می‌داند. أما هواهای نفسانی مردم آلوده از یک طرف و غلو و اغراق گویندگان نسبت به امامان از طرف دیگر، و ترویج دشمنان اسلام از هرچه ضد اسلام باشد از طرف دیگر باعث شده که احکام اسلام راجع به جهاد و أمر به معروف و نهی از منکر و حفظ سرحدات مملکت و نشر معارف وغیره همه منسوخ شده، و به جای آنها گریه و نوحه آمد، و مانند دین مسیح که دوستی و محبت مسیح برای دنیا و آخرت کافی است، و آزادی در فسق و فجور رواج یافته، دین اسلام نیز چنین شده که یک گریه و محبت دروغی برای متدينین صدر اسلام از همه چیز کافی است. با اینکه آیات قرآن مردم را می‌ترسانید و به حساب دقیق الهی که مو را از ماست می‌کشد، نوید می‌دهد، ولی بواسطه بی‌خبری مردم از قرآن و نشر همین خرافات دینی، ملت اسلام را منحرف و مانند یهود کرده‌اند که می‌گفتند:

﴿لَنْ تَمَسَّنَا الْنَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعَدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴾ [آل عمران: ۲۴].

در مقابل قرآن افتراتی بنام دین، مانند باب توسل و شفاعت آورده‌اند که در مقابل خدا و قرآن، پناهگاهی برای مردم درست شده، و از تهدیدات وحشت‌انگیز الهی وحشتناک ندارند، زیرا شفیعان می‌توانند آنان را از کیفر الهی برهانند. واگر نماز جمعه و جهاد و أمر به معروف و جانbazی و فدایکاری و غیرت ایمانی برود و محرمات الهی رواج یابد با داشتن گریه و توسل و

شفاعت اشکالی ندارد، و همه و همه خرابی‌ها جبران می‌شود، ولی قرآن مکرر در آیات بسیاری چنین شفاعتی را نفی کرده و می‌گوید روز قیامت و روز جزای کیفر هیچکس درباره کس دیگر شفاعتی به این کیفیت نتواند، مانند آیات: «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ» [الدخان: ۴۱]. «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ» [البقرة: ۴۸]. «يَأَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْسِرُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِّدُ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِّدِهِ شَيْئًا» [القمان: ۳۳]. «يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِتُنْفِسِ شَيْئًا وَالْأُمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» [الإنطمار: ۱۹]. «فَالَّيْوَمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِيَعْصِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» [سبأ: ۴۲]. «قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَداً» [الجن: ۲۱]. «وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخْافُونَ أَنْ يُحْشِرُوا إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» [آل الأنعام: ۵۱]. «وَدَرَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهُوا وَغَرَّهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكْرِ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلُ كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا» [آل الأنعام: ۷۰].

شما در آیات فوق دقت کنید و اطلاق آنها را ملاحظه فرمائید. مدعیان شفاعت این آیات را ندیده گرفته و به آیاتی استدلال می‌کنند که آن آیات چنانچه خواهد آمد مربوط به شفاعت به صورت مذکوره نیست. و یا استدلال می‌کنند به آیاتی مانند آیه:

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [مریم: ۸۷].

در صورتیکه در همین آیات نفی شفاعت شده، زیرا می‌فرماید بطور انکار که چه کس می‌تواند بدون رضایت خدا و بدون اذن و بدون پیمان‌اللهی شفاعت کند؟ زیرا خدا با کسی پیمانی نبسته که هر قدر جنایت و گناه کند از او صرفنظر کند، و شفیع برای او بتراشد، بلکه این عهد و پیمان ظاهرا همان است که خدا به یهودیان فرموده: که می‌گفتند: «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا الْنَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً» [البقرة: ۸۰]. می‌فرماید به آنان بگو: «قُلْ اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ» [البقرة: ۸۰]. یعنی خدا با کسی پیمانی برای شفاعت و یا عفو نبسته تا مجبور بعدم تخلف شود و یا برای فرار از کیفر به کسی اذن دهد.

پاره‌ای از آیات قرآن شفاعت را موقول به اذن خدا کرده، البته درباره کسانی که خدا از ایشان راضی بوده باشد که ایشان مؤمنینند، مانند آیات: ۲۲ و ۲۳ سبأ و ۸۶ زخرف، و ۲۷ و ۲۸ آنیاء، و یا آیه ۱۰۹ سوره طه که می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ وَقَوَّلَ﴾ [طه: ۱۰۹]. یعنی در آن روز (قيامت)، شفاعت، هیچ نفعی ندارد مگر باری آن کسی که خدا بدان دستوری قبلاداده و گرفتاری را درباره او پسندیده باشد «کلمه (لا تنفع) مضارع، ولی (اذن) ماضی». در مورد این شفاعت که پسندیدگان از آن برخوردار بوده و غیر از شفاعت شرک‌آور و مخالف آن است، عده‌ای چنین گفته‌اند: این شفاعت که با اجازه خدا است همان استغفار و طلب آمرزش است که دارای ۳ اصل و شرط است:

اصل یا شرط اول: اذن از پروردگار که فقط برای مؤمنین دستور داده، چنانکه فرموده: ﴿فَأَعُفُ عَنْهُمْ وَأَسْتَغْفِرُ لَهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. ﴿وَاسْتَغْفِرُ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهُ وَأَسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَابًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴]^(۱) که حقیقت شفاعت همین است دو نفری (مدنب و مستغفر) به حضور خدا آمده و هردو از وی طلب آمرزش نمایند، و خدا منافقین

۱- مرحوم شیخ طوسی در تفسیر خود بنام «تبیان» در ذیل تفسیر این آیه شریفه عبارتی دارد که مضمون آن این است که «دوازده نفر از منافقین که بر امری از نفاق اجتماع و هم‌آهنگی داشتند که آن را انجام دهند، خدای متعال آن را به رسول خود خبر داد، اینان بر رسول خدا عليه السلام وارد شدند، آن حضرت فرمود که : دوازده نفر از منافقان بر امری از نفاق هم‌آهنگی و اتفاق نموده‌اند، پس این گروه بربخیزند، و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده، به گناهان خویش اقرار کنندتا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم «حتی اشفع لهم» اما هیچیک از آنان برناخاستند، رسول خدا عليه السلام چند مرتبه فرمود : آیا برنمی خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برد، فرمود : بربخیز ای فلان و تو نیز ای فلان. پس آنان عرض کردند که ما استغفار کرده و به سوی خدابازگشت می‌نماییم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن. حضرت فرمود : آیا اینک؟ و حال آنکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خوشنود، و آماده‌تر بود، و خدای نیز برای اجابت سریعتر «اطیب نفسا للشفاعة». از نزد من بیرون بروید، لذا آنان از نزد آن حضرت خارج شدند». که به نظر بعضی این قضیه نیز دلیل بر آن است که شفاعت همان استغفار و آن هم در دنیاست.

را در عدم اجرای این شرط ملامت می‌کند که: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْرَا﴾ [المنافقون: ۵].

شرط دوم: کسان مورد استغفار و شفاعت باید مرضی خدا و مؤمن باشند چنانکه می‌فرماید: ﴿يَوْمَيْدِ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذْنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ وَقَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. و یا آیه: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸]. یا آیه: ﴿مَا كَانَ لِلَّتِي وَالَّذِينَ ءامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبه: ۱۱۳]. و درباره منافقین می‌فرماید: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرُتْ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [المنافقون: ۶]. ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعَيْنَ مَرَّةً فَإِنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبه: ۸۰]. اما مؤمنینی که قابل شفاعتند آنان را خود قرآن با صفات مشخصه معرفی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا ثُلِيتْ عَلَيْهِمْ ءَايَتُهُ وَرَادَتْهُمْ إِيمَنًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۚ الَّذِينَ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقَنَهُمْ يُنْفِقُونَ ۚ أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ [الأنفال: ۵-۲]. خدا به پیغمبران و فرشتگان جز به استغفار مؤمنین دستور نمی‌دهد و می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ وَيُسَيِّحُونَ بِخَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءامَنُوا﴾ [غافر: ۷]. و در آیه ۷ غافر می‌فرماید که فرشتگان به خدا عرض می‌کنند:

﴿رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِيمَ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ [غافر: ۷]

و خدا فقط کسانی را می‌آمرزد که خود می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَافِرٌ لِمَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَلِحًا ثُمَّ أَهْتَدَى﴾ [طه: ۸۲].

شرط سوم: آن است که علاوه بر مؤمن بودن، شخص مشفوعله، در دنیا خود را مستحق شفاعت نموده باشد تا مورد استغفار فرشتگان و پیغمبر و مؤمنین شده باشد. و گرنه پس از مرگ کسی استحقاق شفاعت پیدا نخواهد کرد، زیرا اعمال انسان با مرگ او خاتمه پیدا می‌کند چنانکه در سوره غافر فرموده:

﴿فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنَانَ﴾ [غافر: ۸۵].

و در جای دیگر فرموده:

﴿وَلَيَسْتِ الْتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ أَسْيَاطَ حَقَّ إِذَا حَضَرَ أَحَدُهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْثِتُكُنَّ﴾ [النساء: ۱۸].

و فرموده: ﴿وَأَنِدْرُهُمْ يَوْمَ الْحُسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ [مریم: ۳۹].

و فرموده: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ﴾ [غافر: ۵۵].

.[۵۲]

پس چنانکه در قرآن فرموده به جز آثاری که از انسان باقی بماند مرگ خاتمه اعمال او است یعنی فقط پرونده انسان تا قیامت باز است، که اگر در زمان حیات سنت حسنی‌ای گذاشته و یا سنت سینه‌ای گذاشته که پس از موت بواسطه آن تقویت دین شود یا فسادی بروز کند همه در پرونده‌اش ضبط می‌شود، چنانکه اگر شخصی عمل خیری کرده مانند آنکه قناتی حفر یا پلی احداث کرده تا مدامی که آنها باقی است در پرونده‌اش ثبت می‌شود که البته این آثار هم به زندگی شخص در دنیا ارتباط پیدا می‌کند.

قول دیگری که درباره شفاعت بعضی گویند و آن ظاهرتر، و نیز موافق توحید است، آن است که بگوئیم شفاعت در قیامت، به معنی ابلاغ رحمت خدا برای مؤمنینی است که مرضی خدا هستند که یا کاملاً پاک می‌باشند، و یا در عین پاکی کمی آلودگی دارند و نگرانند، و چون خدا اموری را به وسائل تدبیر می‌کند، این مؤمنین و پسندیدگان نیز منتظر شفیع و وسیله‌ای هستند که رحمت خدا به ایشان ابلاغ شود، و حتی در آن روز ممکن است از خدا طلب شفیعی کنند که از طرف خدا به ایشان مژده دخول بهشت دهد، البته چنانکه ذکر شد این شفاعت نسبت به مؤمنین حقیقی است که بهشت رفتیشان قطعی شده، چنانکه در آیه ۲۸ انبیاء که درباره شفاعت ملائکه است می‌فرماید:

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرَّضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸].

«فرشتگان به جز برای کسی که خدا پسند شفاعت نمی‌کنند».

و در سوره سباء فرموده:

﴿وَلَا تَنْفَعُ الْشَّفَاعَةُ عِنْهُو إِلَّا لِمَنِ أَذْنَ لَهُ﴾ [سبأ: ۲۳].

و در سوره زخرف فرموده:

﴿إِلَّا مَنْ شَهَدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶].

و در سوره اعراف درباره کسانیکه مرضی خدا بوه و بهشتی بودن ایشان قطعی شده، ولی هنوز داخل بهشت نشده و طمع دارند که داخل شوند، می فرماید: اصحاب اعراف به ایشان می گویند: ﴿أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف: ۴۹]. البته اصحاب اعراف که ظاهرًا انبیا و اولیا می باشند اهل بهشت و دوزخ را بدون معرفی خدا نمی شناسند، بلکه اهل بهشت و جهنم را از روی علاماتی که خدا برای ایشان قرار داده می شناسند چنانکه در آن آیات فرموده: ﴿يَعِرِفُونَ كُلًا بِسِيمَهُم﴾ [الأعراف: ۴۶]. یعنی همه را به علامت‌شان می شناسند. «واستفید هذا البيان من صديقنا مصطفى الحسيني الطباطبائي دامت برkatه».

آری هیچکس از خدا رحیم تر نیست، پس او که مقام خالقیت دارد بر مخلوق ترحم نموده و باری بندۀ شفیعی تعیین کند و ابلاغ رحمت خود کند، که رحمت از مقام بالا به مادون است، پس بندۀ باید فقط از خدا بخواهد که او را نجات دهد. چنانکه در دعای جوشن به خدا عرض می کنیم: «یا شافع، یا شفیع». و حضرت علی در دعا می فرماید: «استشفع بك إلى نفسك»، و در دعای روز ۱۴ ماه فقط خدا را شفیع بندگان معرفی کرده و می فرماید: «والشافع لهم ليس أحد فوقك يحول دونهم».

به هر حال قرآن کوچکترین اشاره به وجود شفاعت در قیامت که مطابق میل مردم باشد ندارد و آیات شفاعت آخرتی همه در آنها نفی چنین شفاعتی شده و فقط شفاعتی که در قرآن هست، شفاعتی است که مخالف توحید نیست چنانکه شرح آن گذشت، بعضی از مثبتین شفاعت شرکیه در قیامت، متمسک به آیاتی شده‌اند که در آن کفار و مجرمین از نداشتن شفیع متحسنند، مانند آیه ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَفِيعَيْنَ وَلَا صَدِيقِ...﴾ [الشعراء: ۱۰۰-۱۰۱]. و می خواهند از مفهوم مخالف این آیات استناد به اثبات چنین شفاعتی کنند. جواب آن است که کفار که آرزوی می کنند که کاش آنان را شفیعی یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها و آرزوی برگشت به دنیا که مصدق آن در قیامت یافت نمی شود، می باشد، مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است، برای مؤمنین هست که برای کفار نیست، مگر در سوره معراج نمی فرماید:

﴿وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا﴾ [المعارج: ۱۰].

مگر در سوره عبس نمی فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الْصَّاحَّةُ ﴿٣٢﴾ يَوْمَ يَفْرُّ الْمَرءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَاحِبَتِهِ
وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ أُمْرٌٍ مِنْهُمْ يَوْمٌ إِذْ شَاءُ يُعْنِيهِ ﴿٣٧﴾﴾ [عبس: ۳۳-۳۷].

که این حالات تنها برای کفار نیست بلکه برای همه است. پس در قیامت شفیعی نیست چنانکه برگشتی و حمیمی و فدیه‌ای نیست ووو.... و در آیه ۱۸ سوره رعد می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَحِيُوا لَهُ وَلَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلُهُ وَمَعْهُ وَلَا فَتَدَوْا بِهِ
أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَا وَلَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٨﴾﴾ [الرعد: ۱۸].

و در آیه مورد بحث خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْيَعُ فِيهِ وَلَا
خُلَّةً وَلَا شَفَعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾﴾ [البقرة: ۲۵۴].

که آب پاک بدست همه ریخته که در قیامت چنین شفاعتی نیست چنانکه خلتی و بیعی نیست، و در آخر آیه فرموده: **﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾**، تو گوئی آنان که این معنی را باور ندارند و برای خود شفیعانی تصور می‌کنند به این آیات کافرنده.

در خاتمه روایاتی موافق قرآن در مورد اینکه فقط ایمان و عمل موجب نجات است می‌آوریم:

اول: شیعه و سنی به روایت صحیح در کتب خود آورده‌اند که رسول خدا ﷺ مکرر به کسان خود می‌فرمود: «یا فاطمة بنت محمد ویا صفیه عمة رسول الله ویا ... اعملا لما عند الله ... فإنی لا أغني عنکما من الله شيئا».

دوم: امالی طوسی ص ۳۸۱ از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده: «لا ينال ما عند الله إلا بالعمل».

سوم: روضه کافی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده: «إنه ليس يعني عنكم من الله أحد من خلقه شيئا لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك».

چهارم: بحار و امالی طوسی ص ۳۰۲ روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: «لا قرابة بيننا وبين الله عز وجل ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة».

پنجم: در روضه کافی ص ۲۶ از صحیفه حضرت علی بن الحسین العلیه السلام که فرمود: «اعلموا انکم عبید الله و نحن معکم، یحکم علينا و علیکم سید حاکم غدا و هو یوقفکم ویسائلکم فأعدوا لجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على رب العالمين...».

در کتاب صفات الشیعه از جمله فرمایشات رسول خدا الله علیه السلام آورده است که فرمود: «انی شفیق علیکم لا تقولوا ان محدما منا فو الله ما أولیائی منکم ولا من غيرکم إلا المتقون، فلا أعرفکم تأتوني يوم القيمة تحملون الدنيا على رقابکم ويأتون الناس يحملون الآخره ألا وإنی قد اعذرت فيما بيین وبيینکم وإن لي عملی ولکم عملکم». و همچنین از رسول خدا الله علیه السلام نقل شده که فرمود: «أيها الناس ليس بين الله وبين أحد نسب ولا أمر يؤتیه به خير ويصرف عنه شرًا إلا العمل، ألا لا يدعين مدع ولا يتمنى متمن، والذي بعضی بالحق لا ينجی إلا عمل مع رحمه، ولو عصیت لهویت». این حدیث موافق قرآن است

که ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [الأنعام: ۱۵].

و صدھا از این قبیل احادیث که فقط با عمل می‌توان نجات یافت. البته احادیثی هم برای اثبات آن شفاعتی که مخالف قرآن است نیز آمده که تماماً ضعیف السند و خالف عقل و قرآن است و آثار کذب و جعل از سراسر آنها نمودار است و مجلسی آنها را در جلد ۸ بحار جدید آورده، ما یک روایت آن را برای نمونه نقل می‌کنیم: در ص ۴۵ ج ۸ نقل کرده از امام صادق که ما فارسی آن را بطور اختصار می‌آوریم که: مردم پابرهنه و عربیان در صحراهی محشر محشور می‌شوند، و به اندازه‌ای در شدت و عرق گرفتار می‌شوند که می‌گویند ای کاش خدا حکم می‌کرد بین ما، و لو به رفتن در آتش، زیرا نسبتاً به آن حالی که دارند در آتش راحتی است... تا می‌روند نزد محمد الله علیه السلام و می‌گویند از خدا بخواه بین ما حکم کند، می‌گوید: بلی من همراه با شمایم، پس می‌آید به خانه خدای رحمن که درب وسیعی دارد، و حلقة آن را حرکت می‌دهد، گفته می‌شود: کیست اینکه درب را می‌زند، و حال آنکه خدا داناتر است به آن؟ پس می‌گوید: من محمدم. گفته شود: برای او درب را باز کنید، چون باز شود، ناگاه نظری کنم به پروردگارم و او را تمجیدی کنم که احدی قبل از من و پس از من نکرده باشد، سپس به سجده روم، خدا می‌گوید سرت را بردار، قول تو مسموع است، و شفاعت کن تا عطا شوی، پس من سر را بلند کنم و به پروردگارم نظر کنم، و او را بهتر از اول تمجید کنم، سپس به سجده بیفتم تا سه مرتبه،

وچون مرتبه سوم سربردارم، می‌گوییم: خدایا حکم کن بین بندگانت ولو بسوی آتش. خدا می‌فرماید: بلى ای محمد. سپس شتری از یاقوت سخ آورده شود که زمام آن از زیرجد سبز باشد، تا اینکه سوار شوم.... تا اینکه امام صادق فرماید ما را بیاورند. و پروردگارمان بر تخت بشیند و نامه‌ها را بیاورند و ما علیه دشمنان مان شهادت دهیم و له دوستانمان.... نویسنده گوید اگر کسی تدبیر کند کفر و خرافات از این روایت می‌بارد، زیرا برای خدا خانه و تخت و حلقة درب تراشیده و رسول خدا به خدا نظر کرده و آن قدر خدا را تعریف کرده تا خدا حکم کند بین بندگانش، و اگر تمجیدا و نبود شاید حکمی نمی‌کرد ووو....

حال می‌شود با این قبیل روایات برخلاف قرآن حکمی کرد. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار علام نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرموده است چنانکه در کتاب البدایه و النهایه ابوالفاء ص ۱۰ ج ۱ آمده است: ... «عن حبیر بن محمد بن حبیر بن مطعم عن أبيه عن جده قال: أتى رسول الله ﷺ اعرابي فقال: يا رسول الله ﷺ جهدت الأنفس وجاعت العيال ونهكت الأموال وهلكت الأنعام فاستسق الله لنا فإننا نستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك. قال رسول الله ﷺ: ويحك، أتدرى ما تقول وسبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجوه أصحابه ثم قال: ويحك إنه لا يستشفع بالله على أحد من خلق، شأن الله أعظم من ذلك».

و أما شفاعت از نظر عقل:

اولا: محال است خدا قانونی را برای بندگان واجب العمل کند و بعد بگوید هرکس عمل نکرد برود برای خود شفیعی پیدا کند تا او را از کیفر رهائی بخشد.

ثانیا: شفیع باید از حال مقصراً مطلع باشدو گناهان جسمی و روحی او را بداند واز ما فی الضمیر و عقائد بندگان مطلع باشد، در حالیکه هیچکس جز خدا از حال بندگان مطلع نیست، و اصلاً انبیاء و اولیاء پس از موتشان در عالم دیگرند واز حال مردم دنیا بی‌خبرند، حال کسی که نمی‌داند «زید» چه کاره است، چگونه برای او واسطه شود و از او دفاع کند. اگر کسی بیشتر از این توضیح بخواهد به کتاب «شفاعت راه نجات» مراجعه نماید.

۲- أولو الأمر

در تفسیر آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نساء آمده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمْنَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ يُعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴾٥٨٠﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُم مِنْكُمْ فَإِن تَنْزَعُمُ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴾٥٩﴾

[النساء: ۵۸-۵۹].

ترجمه: به تحقیق خدا شما را أمر می کند که امانات را به اهل آن برسانید، و چون بین مردم حکم کردید به عدالت حکم نمائید، محققًا خدا شما را خوب پند می دهد، بدرستی که خدا شنوا و بیناست (۵۸) ای مؤمنین خدا را اطاعت کنید و رسول و صاحبان فرمان از خود را اطاعت کنید، پس اگر در چیزی نزاع کردید آن را برگردانید به خدا و رسول اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و نیکوتر است از جهت عاقبت (۵۹).

نکات: کلمه: **﴿الْأَمْنَاتِ﴾** جمع است و شامل امانت خالق و مخلوق هر دو می شود: أما امانات خالق همان أوامر و نواهى و احکام کتاب آسمانی اوست که باید به آنها عمل شود، و همچنین امانت **إِلَهِي** اعضا و جوارحی است که خدا داده که باید هریک را بخلاف آنچه او مقرر کرده صرف نکند، با زبان غیبت و دروغ و نمامی و فحش و تهمت و افتراء نیاورد، و با چشم نظر به محرمات نماید و همچنین با سایر قوا و جوارح، که قوا و حواس خود را بیهوده مصرف نکند و درک و شعور و عقل خود را که هریک امانتی از امانات **إِلَهِي** است صرف دنیاپرستی ننماید. و امانات مخلوق، آن است که ودائع و اسرار و امانات مردم را حفظ کند، و هر امانتی را به صاحبیش برساند، و عیب مردم را فاش نکند، و اگر انسانی از أمراء است بارعیت خود به عدل رفتار کند، و اگر دانشمند است مردم را به تعصبات باطله و عقاید فاسده و خرافی ترغیب نکند، و حقایق را بیان وکتمان نماید، و زن حفظ غیاب همسر خود کند، و مرد حقوق پدری را در حق اولاد و سرپرستی و تربیت را در حق عیال مراعات نماید. و أما امانات هر کسی نسبت به خودش آن است که برای خودش آنچه در دنیا و آخرت نافع تر است انتخاب کند و به جان خود خیانت نکند. و أما حکام حکومت را پس از خودشان به اهلهش واگذار کنند، و سایر مردم در انتخاب حاکم رعایت اهليت را نمایند و حکام نیز دیات و حدود **إِلَهِي** را که اجرای آنها بر عهده زمامدار و امام است اجرا کنند. و جمله: **﴿وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾** اشاره به وظائف قضات است و ممکن است به وظائف دیگر حکام و امراء و

عدالت‌شان نسبت به رعیت نیز اشاره باشد، و مراد از کلمه ناس عموم مردمند چه مسلمان و چه کافر. و این امور انحصار به رسول و یا امام معینی نیست. بنابراین هر امیری که اجرای عدالت نماید و حدود و دیات را طبق حکم خدا جاری سازد و بیت‌المال را به اهلش برساند، حاکم شرعی است، و اطاعت او بر همه لازم است، پس وظایف حاکم عمل به کتاب خدا و سنت رسول است چنانکه حضرت علی^{علیہ السلام} نیز راجع به وظایف حاکم در خطبه ۱۰۳ همین مطلب را ذکر فرموده قال^{علیہ السلام}: «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْأَمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرٍ رَبِّهِ: الْأَبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْجِهَادُ فِي النَّصِيْحَةِ، وَالْأَحْيَاءُ لِلْسَّنَةِ، وَإِقَامَةُ الْحَدُودِ عَلَى مَسْتَحْقِيقَاهَا، وَاصْدَارُ السَّهَمَانِ عَلَى أَهْلِهَا». یعنی به تحقیق نیست بر امام مگر به آنچه پروردگارش به او امر کرده (و آن پنج چیز است): رسانیدن موعظه، و کوشش نمودن در پند و اندرزدادن، و زنده کردن سنت رسول^{علیہ السلام}، و اجرای حدود بر مستحقین آن، و سهام بیت‌المال را به اهل آن برساند.

در آیه: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾ [النساء: ۵۹]

امر شده به اطاعت خدا و اطاعت رسول... أما اطاعت خدا اطاعت از اوامر کتاب او قرآن است، و أما اطاعت رسول، اطاعت از سنت و روش اوست، نکته دیگر اینکه اطاعت خدا و رسول واجب است بدلیل امر در این آیه و آیات دیگر، و امر برای وجوب است، و اطاعت رسول اطاعت دارد در قول و رفتار و تقریر او بدلیل آیه ۳۱ سوره آل عمران که فرموده:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَبِعُونِي﴾ [آل عمران: ۳۱].

و در سوره اعراف آیه ۱۵۸ فرموده:

﴿فَإِمَّا مُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ الَّتِي أَلْأَمَّى الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلَمَتِهِ وَأَتَبِعُوهُ﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

و جمله: و ابتعوه اطلاق دارد که باید پیروی رسول کرد در گفتار و کردار و رفتار، و این امر، حقیقت در وجوب است.

نکته دیگر اختلاف کرده‌اند در «أولوا الأمر» که «أولوا الأمر» کیانند. عده‌ای گفته‌اند هر سلطانی است که طبق قرآن فرمان دهد و اطاعت او واجب است. عده دیگر گفته اولو‌الامر که جمع است عبارتست از علمائی که استنباط احکام خدا می‌کنند از کتاب خدا و سنت رسول^{علیہ السلام}. عده‌ای دیگر گفته‌اند اولو‌الامر فرمانداران کشوری و لشکری است که از طرف

رسول خدا ﷺ اعزام می‌شدند، برای مجاهدین و سایر طبقات مردم اطاعت ایشان لازم و واجب بود. عدهٔ دیگر گفته‌اند مقصود دوازده امام امامیه می‌باشد. و هر قولی برای خود دلیل‌هایی از کتاب خدا و یا احادیث رسول و یا قرائی دیگر آورده‌اند. ولی چون در این موضوعات تقليد رواه نیست، ما باید به دقت آیات قرآن را ملاحظه کنیم اگر از خود قرآن مسئلله حل شد که چه بهتر، واگر حل نشد بپردازیم به دلیل‌های دیگران.

پس می‌گوییم حق تعالی در آیه قبل از این آیه فرموده: امانت را، یعنی حکومت را نیز به اهلهش رد کنید، و به حکام نیز فرموده حکم به عدالت کنید، در این آیه به همین مناسبت می‌فرماید از اولوالامر اطاعت کنید و اولوالامر جمع است یعنی صاحبان فرمان، باید دید آن وقت که این آیه نازل شده مؤمنین مخاطبین مأمور به اطاعت اولوالامر بودند یا خیر؟ و اگر بودند اولوالامر ایشان که بود. قرائی که در این آیه و آیات دیگر موجود است می‌رساند که اولوالامر در زمان رسول خدا ﷺ بوده و فرمانداران لشکری و کشوری اولوالامر بودند که از طرف رسول خدا ﷺ اعزام شده بودند، به دلائل بسیاری:

اولاً: خطاب آیه که باید مؤمنین زمان رسول خدا ﷺ را شامل گردد و در شمال ایشان حق تقدم دارند، و اگر مشمول چنین خطابی باشند خطاب به ایشان، لغو است.

ثانیاً: خطاب منکم، مؤمنین و اولوالامر زمان رسول بودند یا غیر ایشان؟ باید گفت قطعاً در درجه اول همانها بودند، بنابراین آنان مأمور بودند که از اولوالامری که از خودشان بوده، اطاعت کنند، و چنین اولوالامری نمی‌توان سلاطین پس از رسول و یا علماء و یا ائمه آیتله غیر موجود در حال خطاب باشند به دلیل خطاب منکم که اولوالامر از خود حاضرین بوده است. به هر حال باید در زمان نزول آیه و خطاب، اولوالامری باشد آن هم از خود مؤمنین موجودین، و چنین اولوالامری همان سران لشکر و یا حکام مأمورین از طرف رسول خدا ﷺ می‌باشند.

ثالثاً: مخاطب به جمله: «فَإِنْ تَنَزَّعُتُمْ...» باید در درجه اول مؤمنین و اولوالأمر زمان رسول خدا ﷺ باشند، یعنی اولوالامر نیز داخل افراد «فَإِنْ تَنَزَّعُتُمْ» [النساء: ۵۹]. می‌باشند، بدليل: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» و اگر داخل «فَإِنْ تَنَزَّعُتُمْ» نبودند باید گفته شود: «فردوه إلى الله والرسول وأولي الأمر» که اولوالامر را مرجع تنازع قرار دهد، و چون مرجع قرار نداده معلوم می‌شود امام معصوم نیست، بلکه از افراد متنازعین است، و اگر امام معصوم باشد،

ناید کسی با او نزاع کند، همانطوریکه رسول خدا^{علیه السلام} مرجع در تنازع است و هیچکس نمیتواند با او نزاع کند.

رابعاً: القرآن یفسر بعضه بعضاً، خود قرآن در آیات دیگر اولوامر را تفسیر کرده، و در آیه ۸۳ همین سوره نساء فرموده: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنْ أَلْأَمْنِ أَوِ الْخُوفِ أَذَاعُواْ بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَئِكَ أُولَئِكَ أَمْرٌ مِّنْهُمْ لَعِلَّهُمْ يَسْتَبِطُونَهُ وَمِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَلَا تَبْعَثُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

يعنى: و چون آمد ایشان را امری از امن و خوف نشر دادند آن را، و اگر به رسول و اولوامر از خود ارجاع میکردند هر آینه دانسته بودند آن را آنانکه استخراج میکردند آن امر را از ایشان، و اگر فضل خدا و رحمت او نبود هر آینه پیروی شیطان کرده بودید مگر عده قلیلی. در این آیه جاء و «اذاعوا» و «ردوا و علم» تماماً به صغیره ماضی آمده که خدا مذمت کرده آنانکه اخبار ترس آور و یا طمأنینه و آرامش آور را نشر داده بودند بدون آنکه مراجعه به اولوامر کرده باشند. پس معلوم میشود در زمان رسول خدا^{علیه السلام} اولوامری بوده و اولوامر زمان رسول خدا^{علیه السلام} همان فرمانداران لشکری و کشوری حضرت بودند، و این آیه ۸۳ راجع به غزوه موتہ است که زید بن حارثه والی بود.

خامساً: ما از مسلمانی که بخواهد بفهمد میپرسیم در نهج البلاغه در کتاب ۵۳ که امیر المؤمنین مالک اشتر را والی مصر کرده میفرماید: «حين ولاه مصر» و خطاب میکند به او مکرر بعنوان والی یکجا میفرماید: «تنظر فيه من أمور الولاية قبلك»، و در جمله‌ای میفرماید: «واشرع قلبك الرحمة للرعية، والمحبه لهم، واللطف بهم، ولا تكون عليهم سبعاً ضارياً تغتنم أكلهم ... فإنك فوقهم»، و در جمله‌ای میفرماید: «وإذا أحدث لك ما أنت فيه من سلطانك ...». و مردم مصر را رعیت او شمرده مکرراً و او را یکی از افراد اولوامر شمرده، و با این حال به او مینویسد: «واردد إلى الله ورسوله ما يصلعك من الخطوب ويشتبه عليك من الأمور فقد قال تعالى لقوم أحب ارشاهم: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ﴾ [النساء: ۵۹]. تا آخر که در اینجا آن حضرت مالک را که از افراد اولوامر است مصدق ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُواْ...﴾ شمرده و او را موظف کرده که در أمور مراجعه به خدا و

رسول کند در حالیکه مالک اشتر نه امام معصوم است و نه سلطان و خلیفه است و او فرماندار است، پس اولوا الامر فرمانداران رسول خدا^{علیه السلام} و فرمانداران زمامداران مسلمین می‌باشند. و اهمیت نوشه آن حضرت از خطب او زیادتر است زیرا خطبه را ممکن است سامع کم و زیاد کند در حالیکه این احتمال در نوشه نمی‌رود. باضافه آن حضرت در خطبه^{۱۲۳} نهج البلاغه در باب تحکیم حکمین در صفين خود را مرجع تنازع قرار نداده بلکه طرف تنازع قرار داده و می‌فرماید: «ولما دعا نا القوم إلى أن نحكم بيننا القرآن لم نكن الفريق المtower عن كتاب الله تعالى وقد قال الله سبحانه: ﴿فَإِن تَنْزَعُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ [النساء: ۵۹]. فرد إلى الله أن نحكم بكتابه ورده إلى الرسول أن نأخذ بسته». وچون نظر ما اختصار است به همین مقدار از کلمات آن حضرت اکتفاء می‌کنیم. پس بنابراین تنازعتم شامل اولوا الامر نیز می‌شود، یعنی: اگر مردم یا اولوا الامر در چیزی نزاع کردند، طرفین نزاع باید به کتاب خدا و سنت رسول^{علیه السلام} مراجعه کنند، و اگر مقصود امام معصوم بود می‌باید قول او را قبول کنند و با او نزاع نکنند.

سادسا: در این آیه فرموده: «فَإِن تَنْزَعُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» [النساء: ۵۹]. و نفرموده: فردوه إلى الله و الرسول واولى الامر! و اگر مقصود از اولوا الامر امام معصوم بود باید او را مرجع نزاع قرار دهد نه طرفین نزاع. به هر حال بسیار روشن است از کتاب الله و سنت رسول الله که اولوا الامر همان فرمانداران اعزامی از طرف رسول خدا^{علیه السلام} بوده‌اند.

سابعا: ما از شما سؤال می‌کنیم آیا فرمانداران لشکری وکشوری زمان رسول خدا^{علیه السلام} واجب الاطاعه بودند یا خیر، و آیا اگر لشکر و یا مردم کشور در زمان رسول خدا^{علیه السلام} از فرمانداران خود اطاعت نمی‌کردند و اطاعت ایشان واجب نبود هرج و مرج لازم می‌آمد یا خیر؟ اگر بگوئی واجب الاطاعه بودند می‌گوئیم به چه عنوان، جز عنوان والی أمر و أولی الامری. پس روشن و مسلم است که اولی الامر در مورد نزول آیه همان فرمانداران بودند.

حال چگونه علماء و مقدسین ما امر به این روشنی را نفهمیده و برای تعصب حزبی و یا تعصب شیعه و سنی گری فهم خود را به کار نینداخته و رجوع به روایات جعلی طرفین کرده‌اند که اگر ما به نظر دقت به آن روایات نظر کنیم کذب آنها روشن می‌شود. مثلاً روایتی از جابر بن عبد الله نقل شده رونوشت لوح سبزی از حضرت زهراء^{علیها السلام} که در آن نام اوصیای رسول خدا^{علیه السلام} بوده و آن رونوشت را درهنگام احتضار حضرت باقر^{علیه السلام} در حضور امام صادق^{علیه السلام}

آورد خدمت امام باقر^ع، و با نوشه‌ای که نزد امام باقر^ع بود تطبیق کرد و مطابق دید، در صورتیکه چندین سال قبل از وفات حضرت باقر^ع، همین جابر رفته به زیارت اربعین امام حسین طبق روایات شیعه و چشم او نمی‌دیده واژ دیدن محروم بوده، حال شما ملاحظه کنید. آیا با این روایات غیر صحیحه می‌توان ظاهر بلکه صریح قرآن را نادیده گرفت، در حالی که زمان وفات حضرت باقر^ع و وصیت حضرت صادق^ع جابر بن عبدالله نبوده و به چهل سال قبل فوت شده. و لایخفی، پس از تحقیق معلوم گردید نصی برای خلافت و امامت و اولوالامری پس از رسول خدا^ع برای شخص و یا اشخاص معین از خدا و رسول صادر نشده، و اگر نصوصی در کتب سابقین نوشته شده تماماً از جهت سند و متن مخدوش و آثار جعل از آنها نمایان است. رجوع شود به کتاب «بررسی از نصوص امامت».

به حال اگر اولوالامر عبارت باشد از ۱۲ نفر امام معصوم معینی با اصل اسلام و ابدی بودن آن منافی است، زیرا اولاً دین اسلام که حلال حلال إلى يوم القيمة، وحرام حرام إلى يوم القيمة می‌باشد مجری و زمامدار لازم دارد در هر دوره و زمانی، و عمر آن دوازده نفر و یا حکومت آنان محدود به سیصد سال است و این منافات با لزوم زمامدار در تمام ادوار است. و ثانیاً: اگر اولوالامر از طرف خدا و رسول مخصوص به ۱۲ نفر باشد، کسی دیگری حق زمامداری و سلطنت بر مردم ندارد، و باید مسلمین دست روی دست بگذارند و دخالت در این کار نکنند تا اجانب و بیگانگان زمامداری اسلامی و مسلمین را بدست گیرند و قوانین اسلامی را از اجراء بیندازند چنانکه انداخته‌اند. پس تمام ذلت و نکبت و بی‌سروسامانی و عدم اجرای قوانین الهی از این فکر سرچشم می‌گرفته که تعیین اولوالامر فقط با خداست، و اگر هزاران سال اولوالامر الهی نبود ملت اسلام بی اولوالامر است و کسی حق اولوالامری ندارد، باید مسلمین دخالت نکنند. و در نتیجه مملکت و ملت به دست هر کس افتاد بیفتاد، و همین فکر باعث بر انحطاط مسلمین و تسلط اجانب گردیده «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَفْلَةِ الْمُسْلِمِينَ وَأَفْكَارِهِمُ الْبَاطِلَةِ».

۳- کرامت

در سوره کهف می‌خوانیم:

﴿أَمْ حَسِيبُتْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمَ كَانُوا مِنْ عَائِيَتِنَا عَجَّبًا ۚ إِذْ أَوَى الْفُتَنِيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَبِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۚ فَضَرَبَنَا عَلَى﴾

ءَادَنِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ۝ ۝ ثُمَّ بَعَثَنَاهُمْ لِنَعَمَ أَئِ الْحَرَبَيْنِ أَحَصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ۝ [الكهف: ۹-۱۲].

ترجمه: بلکه پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از آیات عجب‌آور ما بودند (۹) هنگامی که آن جوانان به سوی کهف جای گرفتند و گفتند: پروردگارا از نزد خود به ما رحمتی بده و برای ما از کار ما راه هدایتی آماده گردان (۱۰) پس زدیم بر گوش‌هاشان در آن کهف سال‌های چندی (۱۱) سپس ایشان را برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از دو حزب مدت درنگ ایشان را شماره کرده است (۱۲).

نکات: سبب نزول قصه اصحاب کهف، این بود که نصر بن حارث رسول خدا^{علیه السلام} را آزار می‌کرد و او یکی از شیاطین قریش بود و با آن حضرت دشمنی می‌نمود، و چون رسول خدا^{علیه السلام} در مجلسی ذکر خدا و قرائت قرآن می‌کرد و از أممم قبلی در قرآن ذکر می‌شد، او می‌آمد و می‌گفت: بیانید من خبری بهتر از خبری او بخوانم، سپس شروع به بیان قصه سلاطین فارس و رستم و اسفندیار می‌کرد. پس از آن قریش او را فرستادند نزد علمای مدینه که احوال محمد را بیان کند و چون نزد علمای یهود علم انبیاء می‌باشد چیزی به ایشان بیاموزند برای دفع محمد. بزرگان از دانشمندان یهود گفتند: از محمد از سه چیز سؤال کنید:

- از جوانانی که برای حفظ دین خود در روزگار پیشین از میان مردم بیرون رفتند.

- و از مردی که به مشارق و مغارب زمین رسید خبر او چگونه بود؟

- و از روح سؤال کنید که آن چیست؟

اگر محمد جواب صحیح بدهد پیامبر است و گرنه خیر. چون به مکه برگشتند به مردم گفتند: ما چیزی آورده‌ایم که تکلیف بین ما و بین محمد را معلوم کند، و آنچه یهود گفته بودند بیان کردند. پس نزد رسول خدا^{علیه السلام} آمدند آن را سؤال کردند.

رسول خدا^{علیه السلام} فرموده فردا جواب می‌دهم و إن شاء الله را (اگر خدا بخواهد) نگفت، ولذا تا پانزده روز و یا تا چهل روز وحی نیامد و محمد^{علیه السلام} نتوانست جواب دهد و بدین سبب اهل مکه بر او جری شده و او را سرزنش کردند تا اینکه جبرئیل سوره کهف را آورد که جواب ایشان بود. و کهف جای وسیعی است که در شکاف کوه باشد و اگر کوچک باشد آن را غار گویند. و جمله: **(أَصْحَابُ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمُ)** که با واو عاطفه آمده، معلوم می‌شود اصحاب کهف غیر از «اصحاب الرقیم» است. بعضی گفته‌اند «رقیم» لوحی بوده از سنگ و یا از مس و یا از

طلا که قصه اصحاب کهف و عدد ایشان و اسماء ایشان در آن نقش بوده و به درب غار آویخته و یا نصب شده، و یا رقیم به معنی مرقوم است که خبر ایشان در آن رقم شده بود. و روایتی از رسول خدا علیه السلام نقل شده که اصحاب رقیم سه نفر بودند که در سفری بر ایشان باران بارید و پناه به غاری برند ناگهان سنگی بزرگ از بالا بر در غار افتاد و راه خروج را بر ایشان مسدود کرد. ایشان مضطرب و امیدشان از خروج نامید شد و گفتند: جز تضرع و زاری به درگاه خدا چاره‌ای نیست. سپس گفتند: هریک از ما عملی خالص برای خدا کرده آن را شفیع خود گرداند نزد خدا تا فرجی حاصل شود:

یکی از آنان گفت: خدایا تو می‌دانی که کارگرانی داشتم برایم کار می‌کردند یکی از ایشان در خشم شد و مزد خود نگرفته رفت من مزد او را بچه گاوی خریدم و در میان گله رها کردم تا بزرگ شد و از آن بچه‌ها متولد شد تا گله‌ای گردید پس از روزگاری آمد و گفت: مرا بر تو حقی است مزدم را بده. چون او را شناختم دست او را گرفتم و به صحرابردم و گفتم: سبحان الله و قصه را با وی گفتم و همه را به وی تسليم کردم، خدایا اگر می‌دانی که من این کار را برای رضای تو کردم، ما را از این ورطه نجات بخش، ناگهان سنگ تکانی خورد و روزنه‌ای باز شد.

- دیگری گفت: خدایا در سال قحطی زنی با جمال نزد من آمد که گندم گیرد برای دفع گرسنگی خود و اطفالش، گفتم: من گندم به تو نفروشم تا مرا به وصال خود برسانی او نپذیرفت و چندین مرتبه از گرسنگی رفت و برگشت و من به آن ترحم نکردم و از او وصل خواستم تا مرتبه چهارم حاضر شد، چون خواستم با او همبستر شوم دیدم میلرزد، گفتم: چه حال داری؟ گفت: از خدا می‌ترسم، من با خود گفتم: ای ظالم این زن با اینکه مضطرب شده از خدا می‌ترسد، ولی تو با وجود نعمت اختیار از خدا نمی‌ترسی؟ پس از او برشاستم و زیاده از آنچه می‌خواست به او گندم دادم و او را رها کردم، خدایا اگر این کار برای تو بود، ما را فرجی ببخش از این تگنای، فی الحال مقداری از سنگ جدا شد و غار روشن گردید.

- مرد سوم گفت: خدایا مرا والدین کبیرین بود و من دارای گوسفند بودم، چون شام شد قدری شیر برای ایشان تهیه کردم، دیدم خوابیده‌اند و با اینکه از تلف گوسفندانم خائف بودم، از بالین سر ایشان بر نخاستم تا صبح، چون بیدار شدند، شیر را به ایشان خورانیدم و پی کار خود رفتم. خدایا اگر برای رضای تو کردم ما را از این گرفتاری نجات بخش. پس سنگ برطرف شد، و هر سه نفر از غار بیرون آمدند.

صحاب کهف

و أما قصه کهف - چنانست که: اهل انجیل طغیان کرده و از حدود کتاب آسمانی خود قدم بیرون نهادند، فواحش و بتپرستی و قربانی برای غیر خدا در میان ایشان رواج گردید و سلطانی داشتند بنام دقیانوس یا طغیانوس که ستمگر بود و مردم را به بتپرستی مجبور می‌کرد و موحدین را می‌کشت تا اینکه شش نفر جوان نورسیده که از بزرگان شهر بودند در بیابانی بدور هم جمع شدند و به تصرع و زاری دفع شر او را از خدا خواستند. طغیانوس مطلع شد و ایشان را احضار کرد و تهدید نمود که اگر به دین من نباشید شما را می‌کشم. گفتند: ما جز خدا را نپرسیم، طغیانوس گفت: شما جوانید چند روزی شما را مهلت می‌دهم اگر دست بر ندارید کشته خواهید شد. ایشان در خفاء همدیگر را ملاقات کرده و فرار را بر قرار اختیار کردند. و هریک از منزل خود زاد و توشه و پولی برداشته و به کوهی رفتند. در بین راه شبانی را دیدند با سگی، شبان از حال ایشان مطلع شد و گفت: من نیز با شما هم عقیده و همراهم، ایشان هرچه سگ او را زجر کردند که از خود برانند سگ جدا نشد، پس او را با خود بردند تا به کوهستان رسیدند، شبان گفت: من در اینجا غاری می‌دانم که می‌توان به آن پناه برد، پس به اندرون غار رفتند و سگ بر در غار خواهید، ایشان مشغول عبادت شدند و نفقة ایشان به دست تمیخا بود که هر روز به شهر می‌رفت و مایحتاج را می‌آورد، تا روزی پس از عبادت‌ها سر به سجده نهادند. حق تعالی خواب را بر ایشان مسلط کرد تا ۳۰۹ سال خواهیدند، طغیانوس ایشان را طلبید و نیافت، پدران ایشان را بگرفت و مؤاخذه کرد، گفتند: مال‌های ما را برداشته و رفته‌اند، ما نمی‌دانیم کجا رفته‌اند، می‌گویند به کوهستان میان غاری رفته‌اند، طغیانوس دستور داد درب غار آنان را مسدود کردند تا ایشان به گرسنگی و تشنگی بمیرند، چوپانی آن سد را خراب کرد تا برای گوسفندان خود آغلی تهیه کند ولی از ترس صرف نظر کرد. پس از ۳۰۹ سال که بیدار شدند بهم سلام کردند و خیال کردند هنوز یک روز و یا نیم روز است که خواهیده‌اند. چند نفرشان حدس زدند که مدت زیادی است به خواب رفته‌اند و گفتند: خدا داناتر است بمدت توقف و خواب ما. سپس به تمیخا گفتند: به شهر می‌روی برای آوردن طعام، تحقیق کن بین طغیانوس در تعقیب ما می‌باشد یا نه؟ تمیخا چند درهمی برداشت و از کوه سرازیر و به طرف شهر آمد و دید شهر تغییر کرده و برخلاف روز گذشته شده، ترسان ترسان به شهر آمد، دید مردم همه بر دین عیسی شده و بر او درود می‌فرستند تعجب وی بیشتر شد و کسی را نمی‌شناخت، با خود گفت: من اشتباه کرده‌ام و یا خواب می‌بینم. از مردی پرسید: نام این شهر چیست؟ گفت:

افسوس. بدانست که شهر همان شهر است، ولی مردم عوض شده‌اند. درهمی از جیب بیرون آورد تا طعامی بخرد، فروشنده درهم او را دید سکه طغیانوس است، گفت: از کجا آورده‌ای؟ گفت: تو را با این چه کار است بگیر و طعام ده، فروشنده به دیگری نشان داد تا منتشر شد، گفتند: شاید گنجی پیدا کرده او را نزد حاکم شهر بردند، وی تصور کرد او را نزد طغیانوس می‌برند، ترس وی بیشتر شد و با خدا مناجات می‌کرد و به او پناه می‌برد از شر او. چون او را نزد حاکم بردند دید طغیانوس نیست، مطمئن شد و دراهم را به حاکم نمودند. حاکم گفت: ای مرد جوان راست بگو این گنج کجا یافته‌ای؟ تمیخا گفت: من خبر از گنج ندارم و این درم را از خانه پدرم بیرون آورده‌ام. گفتند: تو کیستی و نام پدرت چیست؟ نام خود و پدرش را گفت، ندانستند چه می‌گوید، گفتند: شاید دیوانه است. جمعی گفتند: ابله است، بعضی گفتند: طرار است. بالأخره حاکم بر او بانگ زد که تو می‌خواهی به طراری کار را از پیش بری و گنج را تنها بخوری، اگر اقرار نکنی تو را شکنجه خواهیم داد ۳۰۹ سال است که این درهم را سکه زده‌اند و از این سکه در شهر ما نیست. تمیخا گفت: شما را به خدائی که می‌پرستید راست بگوئید طغیانوس کجا است؟ گفتند: ما در روی زمین طغیانوسی نداریم، ۳۰۹ سال است از زمان طغیانوس می‌گذرد. تمیخا گفت: شما با من راست نمی‌گوئید، اما بدانید ما چند نفر یار بودیم که از ترس طغیانوس فرار کردیم، زیرا ما را از دین مسیح منع می‌کرد، رفتیم در غاری خوابیدیم، من امروز آمده‌ام به شهر برای ایشان طعام برم، اکنون مرا تهمت می‌زنید که من گنج یافته‌ام و اگر باور نمی‌کنید بیایید تا غار را به شما نشان دهم، چون حاکم شهر این بشنید، گفت: همانا این مرد راست می‌گوید و این آیت‌الله است. پس با اهل شهر بیرون آمدند تا به کوه رسیدند. تمیخا گفت: شما مکث کنید تا من بروم رفقایم را خبر کنم تا از این جمع بسیار وحشت نکنند. چون تمیخا از هر روز دیرتر آمد رفقای او تصور کردند که او دستگیر شده و به فکر گرفتاری خود همدیگر را وداع می‌کردند، چون تمیخا بیامد و این خبر را به ایشان رسانید به فکر فرو رفتند، در این اثناء اهل شهر رسیدند و از حال ایشان متعجب شدند و لوحی را دیدند که در آن نام‌ها و نسب ایشان را نوشته که در فلان تاریخ در عهد طغیانوس، جوانان بدین شکل و هیئت از فتنه شاه وقت گریخته و در این غار پنهان شده‌اند و اکنون که دیدند هیئت ایشان تغییر نکرده یقین کردند بر اینکه حق تعالیٰ بر احیاء موتی چنانکه بوده‌اند قادر است. پس به سلطان آن مملکت نوشتند که بیاید و قدرت حق را بنگرد و اتفاقاً پادشاه صالحی بود که از خدا خواسته بود قدرت خود را به او و منکرین قیامت نشان دهد، چون شاه صالح این قدرت را دید، خدای را

سجده کرد و شکر نمود و بسیار گریست، پس از آن اصحاب کهف گفتند: ما شما را وداع می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم ما را به حالت اول برگرداند و پهلو به زمین گذارده و جان تسليم کردند. پادشاه دستور داد تا جامه‌های قیمتی و تابوت زرین برای ایشان بسازند، ولی خواب دیدند که به او گفتند: اصحاب کهف را به حال خود بگذار، پس ایشان را به حال خود گذاشتند و خداوند خواست رعب آنان را در دل مردم افکند و از چشم خلائق مستور دارد و لذا به دل پادشاه افکند تا بر در غار مسجدی بنا کند و او مسجدی بنا کرد و درب غار را مسدود نمود.

و جمله: ﴿أَمْ حَسِبْتَ...﴾ دلالت دارد که یهودیان و خود رسول خدا ﷺ از شنیدن قصه اصحاب کهف تعجب می‌نمودند. حق تعالی فرموده تو این قصه را از آیات عجیب ما می‌پنداری، در حالی که در جنب قدرت ما و در جنب آیات دیگر عجیبی ندارد. و مقصود از جمله: ﴿أَئُ الْحَرَبَيْنِ﴾، ممکن است دو حزبی باشد از مسلمین و یا از مردم دیگر که اختلاف در مدت مکث اصحاب کهف داشتند و ممکن است دو حزب عبارت باشد از خود اصحاب کهف که نمی‌دانستند چقدر خواب ایشان طول کشیده و یکدسته ایشان گفتند: ﴿رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا أَبِتُمْ﴾. و کلمه ﴿أَحْصَى﴾ ممکن است فعل ماضی باشد و ممکن است اسم تقضیل باشد و اشکالی ندارد.

بحث تحقیقی

در اینکه معجزه و خرق عادت کار خدا می‌باشد نه کار مخلوق، شکی نیست، زیرا آنکه قوانین طبیعی را ایجاد کرده می‌تواند آن را دگرگون سازد و علل را از علیت بیندازد و خرق عادت کند نه دیگری، و حق تعالی این کار را فقط برای شهادت به صدق انبیاء و تصدیق به سفارت ایشان نموده و اما برای دیگران ثابت نیست. صوفیه و همچنین عده‌ای از اهل سنت و همچنین شیعیان امامیه به آیات قصه اصحاب کهف استدلال کرده‌اند که برای اولیا و ائمه می‌توان کراماتی قائل شد، آن وقت هر طائفه برای بزرگان خودشان هزاران کرامات و معجزات جعل کرده‌اند که اکثر آنها یقیناً کذب است، حتی برای کسانی که ادعای الوهیت کرده‌اند و یا می‌کنند امکان معجزه و کرامات قائل شده‌اند. مثلاً برای فرعون و دجال خوارق عادات قائل شده‌اند. و اما برای کسانی که ادعای ولایت و تقرب به خدا می‌کنند چه بدروغ و چه براستی، آیا می‌توان کراماتی قائل شد یا خیر؟ و ثانیاً کسانی که معجزات و یا بگو کراماتی برای بزرگان خود قائلند هر دسته تکذیب دسته دیگر می‌کنند مانند آنکه شیعه می‌گوید: کرامات بزرگان اهل سنت دروغ

است! و بعکس اهل سنت می‌گویند: کرامات بزرگان صوفیه دروغ است! و یا کرامات بزرگان مسیحی و یا بودائی و یا فرق دیگر دروغ است! و آنان می‌گویند: کرامات بزرگان اهل اسلام دروغ است! ما باید به بینیم اگر دلیل عقلی و یا قرآنی بر اثبات کرامات داریم امکان آن را پذیریم «ولà فلا». و تازه اگر امکان آن را پذیرفتیم وقوع آن ثابت نمی‌شود مگر کسی خود حساب بیند.

اما قصه اصحاب کهف دلالت بر کرامات اولیاء ندارد زیرا: اولاً: اولیاء دیگر را نمی‌توان به ایشان قیاس کرد. و ثانیاً: پس از وقوع قصه اصحاب کهف و نقل قرآن، معلوم می‌شود آنان از اولیاء خدا بودند اما پس از وفات‌شان، ولی کسانی که زنده بودند و یا در حال مدعی تقرب به خدا می‌باشند، همین ادعا دلیل بر خودخواهی و عدم تقرب ایشانست. و ثالثاً: در قصه اصحاب کهف کرامتی برای ایشان بطوری که فضل ایشان باشد ثابت نشده، بلکه خرق عادتی برای خدا اثبات شده و این مربوط به اصحاب کهف نیست.

به هر حال، کرامات بسیاری هر مذهبی برای بزرگان خود ذکر کرده‌اند که اکثراً مخالف عقل و راویان آنان خود بی‌تقوى و بی‌ایمان بوده‌اند، مثلاً رسول خدا ﷺ پس از آنکه در غار ثور از ترس مردم مخفی شد و بعد از سه روز به سوی مدینه مسافرت کرد با زحمت و رنج بسیاری وطی الأرض با آنکه پیغمبر بود نداشت، اما شیعه و صوفیه برای صدھا نفر «طی الأرض» قائل شده‌اند. علی ﷺ طی الأرض کرد برای رفتن از مدینه به مدائن برای نماز جنازه سلمان، حضرت جواد از مدینه به طوس برای نماز به جنازه حضرت رضا ﷺ طی الأرض کرد. محمد اسلم طوسی طی الأرض کرد از نیسابور به مصر، و هکذا و یا اینکه به رسول خدا ﷺ هزاران صدمه و توهین کردند و هیچ کس را شیر ندرید، اما در مجلسی به حضرت رضا ﷺ توهین کردند فوری صورت شیر پریده، شیر حقیقی شد و توهین‌کننده را کشت و پاره پاره کرد، در صورتی که جزای توهین کشتن نیست. و یا خانه کعبه به استقبال فلان مرشد آمد در صورتی که خانه کعبه به استقبال رسول خدا ﷺ نیامد. و باضافه وجود کرامت و ایجاد کرامت و معجزه باعث غرور ولی خدا می‌شود و خود آن قطع طریق عبودیت و ذلت در پیشگاه احادیث است، کسی که خود را اهل کرامت بداند خوشحال خواهد شد، و این خوشی او را از خدا دور می‌کند. ثانیاً، اولیائی که پیغمبر نباشند از طرف خدا منصب خصوصی ندارند که خدا برای اثبات آن منصب برای ایشان خرق عادت کند.

ثالثاً، فرح به کرامت، فرح به غیر خدا و فرح به مخلوق است و فرح به مخلوق حجاب از حق و حقیقت است.

رابعاً، کسی که بواسطه عمل خود مستحق کرامت شود، برای عمل خود قیمتی قائل شده و نزد او عملش وقوعی دارد و حال آنکه تمام اعمال و طاعات بندگان در مقابل جلال و کرم حق تعالی هیچ و بلکه قصور و تقصیر است، و بواسطه عمل، کسی بر خدا حقی پیدا نمی‌کند تا خدا به او کرامت عنایت کند و اصلاً نشانی قبول عمل این است که به نظر عامل نیاید و آن را فراموش کند و الا اگر عمل را مورد نظر قرار دهد و خیال کند کار مهمی کرده آن عمل قبول نخواهد شد.

خامساً، ذل و تواضع موجب تقرب عبد به خداست و اگر کرامتی از او بوجود آید موجب تکبر و بزرگ دانستن خودش گردد و این دلیل بر عدم ولایت است، چنانکه ابليس و بلعم باعور و سایر علمای بنی اسرائیل و مذاهب دیگر بواسطه همین تکبر و خودخواهی، مذموم و مرجم شدند که خدا در حق ابليس فرموده: ﴿وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾، و در حق بلعم فرمود: ﴿فَمَثَلُهُ وَكَمَثَلَ الْكَلْبِ﴾، و در حق علماء فرموده: ﴿وَمَا أَخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيَانًا بَيْنَهُمْ﴾. سادساً، ولی خدا آیا خود می‌داند ولی خداست یا خیر؟ اگر بداند که خدا او را دوست می‌دارد موجب تکبر او خواهد شد.

پس اولیاء خدا خود را ولی خدا نمی‌دانستند و نباید بدانند و لذا علی الْعَلِيَّةِ در دعای کمیل عرض می‌کند: «اللهم اجعلنى من اولیائك»، و اگر خود را ولی خدا می‌دانست این دعا را نمی‌کرد. و خود را مقصراً و گنهکار می‌دانست بدلیل هزاران کلماتی که در دعاهای او وارد است، و خود ادعا نکرد که من ولی خدا و یا منصوب و منصوص از طرف خدا و رسولم، ولی مدعیان پیروی او را ولی خدا و منصوص از جانب خدا و رسول می‌دانند، و آیات و روایاتی را در این باره تأویل کرده‌اند، ولی باید دانست چون رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که از وحی به او خبری می‌رسد علی الْعَلِيَّةِ را دوست خدا خوانده، ما او را از دوستان خدا می‌دانیم. بهر حال بسیار مشکل است باور کردن چیزهایی که دلیل محکمی از عقل و قرآن ندارد.

مدعیان کرامت اولیاء استدلال کرده‌اند به قصهٔ مریم و قصه: ﴿قَالَ اللَّهُ عِنْدَهُ وَعِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ﴾ آوردن عرش بلقیس، در حالی که این‌ها دلالت بر مقصد ایشان ندارد زیرا قصهٔ مریم

دلیل بر کرامت حضرت عیسیٰ ﷺ بوده و او پیامبر است، و غیر انبیاء که منصبی ندارند قیاس به انبیاء نشوند. و آوردن تخت بلقیس و ﴿الَّذِي عِنْدُهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾ محتمل است حضرت سلیمان باشد و او نیز پیامبر است، و یا کار فرشته‌ای بوده و اگر آصف برخیا هم باشد تازه او نیز پیغمبری بوده و مربوط به غیر انبیاء خدا نیست، و مطلب را با قیاس نمی‌توان ثابت کرد. ولی خدا کسی است که خدا او را دوست بدارد نه اینکه او خدا را دوست داشته باشد، و محبت خدا امری است سری و کسی نباید از آن اطلاعی داشته باشد، حتی خود ولی، زیرا طاعات و معاصی موجب محبت و عداوت حق نمی‌شود، زیرا طاعات و معاصی حادث است و حادثات در ذات احادیث تأثیری ندارد و باضافه طاعات و معاصی قابل محو و ابطال است، ممکن است عاصی روزی مطیع شود و توبه کند و مطیع روزی عاصی گردد، هر چیزی موقوف بر خاتمه است. پس کرامات اولیاء بطور کلی قابل تصدیق نیست!